



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمة

اعتقادات

شيخ صدوق

اعتقادات الامامية

(للصدوق)

ترجمه حسنى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه اعتقادات شیخ صدوق

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

علمیه اسلامیة

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ترجمه اعتقادات شیخ صدوق
۸	مشخصات کتاب
۸	[پیشگفتار]
۸	اشاره
۱۶	ترجمه اعتقادات ابن بابویه
۲۱	[مقدمه]
۲۷	باب اول در بیان اعتقاد امامیه در توحید، و معرفت رب مجید.
۳۷	باب دوم در صفات ذات و صفات افعال «۱»
۳۹	باب (سوم) اعتقاد در تکلیف
۳۹	باب (چهارم) اعتقاد در افعال بندگان
۴۲	باب (پنجم) اعتقاد در نفی جبر و تفویض
۴۴	باب (ششم) اعتقاد در اراده و مشیت
۵۲	باب (هفتم) اعتقاد در قضاء و قدر
۶۴	باب (هشتم) اعتقاد در فطرت و هدایت
۶۸	باب (نهم) اعتقاد در استطاعت
۷۱	باب (دهم) اعتقاد در بدا
۷۶	باب (یازدهم) اعتقاد در احتراز از جدل
۸۲	باب (دوازدهم) اعتقاد در لوح و قلم
۸۳	باب (سیزدهم) اعتقاد در کرسی
۸۳	باب (چهاردهم) اعتقاد در عرش «۲»
۸۶	باب (پانزدهم) اعتقاد در نفوس و ارواح
۱۰۱	باب (شانزدهم) اعتقاد در موت
۱۱۱	باب (هفدهم) اعتقاد در سؤال قبرها

۱۱۷	باب (هیجدهم) اعتقاد در رجعت
۱۲۲	باب (نوزدهم) اعتقاد در بعث بعد از موت
۱۲۲	باب (بیستم) اعتقاد در حوض کوثر
۱۲۳	باب (بیست و یکم) اعتقاد در شفاعه
۱۲۳	باب (بیست و دوم) اعتقاد در وعده و وعید الهی
۱۲۵	باب (بیست و سوم) اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته می شود
۱۲۶	باب (بیست و چهارم) اعتقاد در عدل الهی
۱۲۹	باب (بیست و پنجم) اعتقاد در اعراف
۱۳۱	باب (بیست و ششم) اعتقاد در صراط
۱۳۴	باب (بیست و هفتم) اعتقاد در عقبات
۱۳۷	باب (بیست و هشتم) اعتقاد در حساب و میزان
۱۴۱	باب (بیست و نهم) اعتقاد در بهشت و دوزخ
۱۵۱	باب (سی ام) اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر و نهی
۱۵۵	باب (سی و یکم) اعتقاد در قرآن
۱۶۰	باب (سی و دوم) اعتقاد در قرآن
۱۶۰	باب (سی و سوم) اعتقاد در کمیت قرآن
۱۶۴	باب (سی و چهارم) اعتقاد در شأن انبیاء و رسل و حجج و ملائکه
۱۶۷	باب (سی و پنجم) اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان
۱۷۱	باب «سی و ششم» اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه
۱۷۴	باب (سی و هفتم) اعتقاد در نفی غلو و تفویض
۱۸۳	باب (سی و هشتم) اعتقاد در ظالمان
۱۸۸	باب (سی و نهم) اعتقاد در تقیه «۱»
۱۹۲	باب (چهلیم) اعتقاد در شان آباء جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
۱۹۴	باب (چهل و یکم) اعتقاد در شان علویان
۲۰۱	باب (چهل و دوم) اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره
۲۰۱	باب (چهل و سوم) اعتقاد در حضر و اباحه «۱»

باب (چهل و چهارم) اعتقاد در احادیث وارده در طب «۱» ----- ۲۰۲

باب (چهل و پنجم) اعتقاد در اختلاف حدیثین «۱» ----- ۲۰۵

فهرست اعتقادات ابن بابویه ----- ۲۲۳

درباره مرکز ----- ۲۲۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: مفید، محمد بن محمد، ۳۳۶ - ۴۱۳ ق.

عنوان قراردادی: الاعتقادات. شرح

عنوان و نام پدیدآور: ترجمه اعتقادات شیخ صدوق (رض)/ تألیف ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی؛ [با حواشی شیخ مفید]؛ مترجم محمد علی ابن سید محمد الحسنی.

مشخصات نشر: تهران: علمیه اسلامیة، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ۱۵۹ ص.

شابک: ۱۰۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ ق.

موضوع: شیعه -- عقاید

شناسه افزوده: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ ق.

شناسه افزوده: حسنی، محمد علی، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۰۹/۶ الف ۲ الف ۴۲۲۷ ۶۰۴۲۷ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۴۸۶۲

[پیشگفتار]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ملقب به (صدوق) بزرگترین فرد خاندان بابویه

است جد بزرگ این خانواده دانشمند که در طول چند قرن فضیله نام آوری بعالم دین و دانش تقدیم داشته بابویه نام داشت، علمای شیعه متفق اند که صدوق و برادر بزرگترش بدعای حقیقت انتمای حضرت ولی عصر (ع) بدنیا آمدند.

شیخ طوسی نقل مینماید که علی بن موسی بن بابویه دختر عموی خود محمد بن موسی بن بابویه را در حباله نکاح داشت و از او اولادی نداشت، نامه بخدمت شیخ أبو القاسم حسین بن الروح سومین نائب خاص امام عصر (ع) در غیبت صغری نوشت که از حضرت بخواهد که خدا را بخواند تا باو فرزندان فقیهی مرحمت شود از ناحیه مقدسه جواب آمد که از این زن اولادی برای تو نخواهد آمد، ولی از جاریه دیلمیه دو پسر فقیه نصیب تو خواهد شد و همین طور هم شد خداوند متعال سه فرزند پسر باو عطا فرمود که اولی و سومی فقیه بودند

محمد و حسین و دومی حسن از اهل عبادت و کناره گیر از خلق بود.

شیخ صدوق در حفظ حدیث در عصر خویش بی نظیر و مورد مراجعه شیعیان قم و خراسان بود و بلکه از بصره و کوفه و مصر و مدائن و قزوین و غیرها در فتاوی دینی باو رجوع می نمودند.

بخواهش رکن الدوله دیلمی از قم به ری سفری نمود و پس از آن سفرهای زیادی هم بشهرهای نیشابور و عراق و بغداد و کوفه و مشهد نموده و از علمای این دیار و بلاد بلخ و همدان و سرخس و فرغانه و اشروسنه و سمرقند اخذ حدیث کرده است.

معظم له علاوه بر مقام افتا و تعلیم مسائل دینی بشیعیان و تدریس علوم آل محمد علیهم السلام بشاگردان و با اینکه مدت زیادی از عمر او در سفرها صرف شده موفق گردید تا حدود سیصد جلد کتاب تصنیف بنماید و کتاب من لا یحضر الفقیه او که یکی از چهار کتاب معروف مذهب جعفری

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۳

است عظمت علمی این مرد جلیل را میرساند، بدیهی است کثرت تألیفات او صدمه بوثاقت او نمیرساند و حقیقتا این کثرت کار او را جز بدعای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و قوت حافظه عجیب خدادادی او بچیز دیگری نمیتوان حمل نمود و بهمین جهت علمای اعلام مراسیل او را در فقیه مانند مراسیل ابن ابی عمیر میدانند و شدت دقت او در نقل حدیث تا بدان جا بوده که در کتابهایی مانند امالی و عیون اخبار الرضا محل روایت و نام راوی و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را

ضبط کرده و همین لقب صدوق مطلق که باو داده شده بزرگترین دلیل توثیق او می باشد.

این بزرگوار در حدود بیست و چند سال در غیبت صغری و در حیات پدر و شیخش کلینی میزیسته (علی بن محمد سمری و کلینی و پدر صدوق هر سه نفر در سال ۳۲۹ هجری رحلت نمودند) و در سال سیصد و هشتاد و یک پس از هفتاد و چند سال عمر سراسر افتخار چشم از دار فانی بریست و مخزنی از علوم و آثار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت اطهارش را برای آیندگان آماده و مورد استفاده قرار داد و شاگردانی بمانند شیخ مفید را برای عالم تشیع پروراند و کتبی بمانند من لا یحضر الفقیه و عیون اخبار الرضا و امالی و توحید و خصال و ... را از خود بیادگار گذاشت.

قبر شریف آن بزرگوار در ما بین تهران و ری در باغ مصفائی مورد زیارت خاص و عام است رضوان الله علیه و کثر الله امثالهم

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شیخ جلیل محمد بن محمد بن النعمان بن عبد السلام البغدادی (نسب او طبق تحقیق شاگردش نجاشی بعب بن قحطان میرسد) از اکابر علما و واعظ متکلمین شیعه و شیخ مشایخ امامیه می باشد در عصر خویش در علوم مختلفه عقلیه و نقلیه محقق بی نظیر و بخصوص در فن کلام بی بدیل بوده بی نهایت حاضر جواب و در حمایت شریعت سید المرسلین و ترویج و اثبات مذهب حقه جعفری کوششی بسزا داشته و بتصدیق علمای اسلام (کل من تأخر عنه استفاد عنه).

ابن طی

در تاریخ امامیه گوید او شیخ مشایخ و زبان طایفه امامیه و رئیس علوم کلام و فقه و جدل بوده و در دولت آل بویه مناظرات عظیمی با مخالفان خود نموده و آنها را ملزم میکرده بسیار کثیر الصدقات با خضوع و خشوع و کثیر الصلاة و الصوم بوده و لباس های خشن میپوشیده جثه نحیف و گندم گون و میانه قد داشته چه بسیار که عضد الدوله دیلمی او را زیارت مینمود هفتاد و شش سال زندگی نمود و در حدود دویست تصنیف داشته جنازه او را هشتاد هزار شیعه مشایعت نمودند.

چون پدرش در واسط بمعلمی اشتغال داشت او را ابن المعلم میگفتند و نیز داماد او ابو یعلی الجعفری گفته است «ما کان المفید ینام من اللیل الا هجعه ثم یقوم یصلی او یطالع او یدرس او یتلو».

این مرد بزرگ که افتخار عالم تشیع است و استادانی مانند شیخ ابو جعفر صدوق و ابن قولویه قمی و ابن جنید را درک نموده و شاگردانی مانند شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی و کراچکی و نجاشی بعالم دیانت تقدیم داشته در سال سیصد و سی و شش هجری در قریه سویقه بن البصری از دهات عکبری (بر وزن پربهاء) ده فرسنگی بغداد چشم بدین جهان گشود و در رمضان ۴۱۳هـ در حدود سن هفتاد و هفت سالگی از این جهان فانی بعالم جاودانی رخت بریست و سید مرتضی در میدان اشنان بر او نماز خواند و کتبی مانند ارشاد، و افصاح و امالی و تصحیح اعتقاد (کتاب حاضر) و الجمل و ... برای آیندگان بارث گذاشت.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۵

شریفش در بقعه کاظمیه پائین پا نزد قبر شیخ ابن قولویه قمی مورد زیارت شیعیان است.

در وجه تسمیه او بمفید دو وجه در کتب تاریخ و رجال ذکر شده وجه اول چند فقره توقیع رفیع همایونی است که از ناحیه مقدسه در شأن شیخ وارد شده و او را بخطاب

الاخ السدید و المولی الرشید الشیخ المفید ...

مفتخر فرموده اند.

وجه دوم آنکه مخالفین باو لقب داده اند و آن چنان بوده که روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود که شیخ مفید ناشناس آمد و در صف نعال نشست و از قاضی اجازت سؤال خواست قاضی گفت پرس فرمود خبری که شیعه نقل میکنند

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

مسلم است که پیغمبر در روز غدیر خم فرمود یا شیعیان ساخته اند گفت خبر صحیح است گفت بلفظ مولا چه میخواهید گفت اولی گفت پس این خلاف ها و خصومت ها چیست؟ قاضی گفت برادر این خبر روایت است و خلافت ابو بکر درایت و مردم عاقل از بهر روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگوئید در این خبر که پیغمبر (ص) فرمود یا علی حربک حربی و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت پس در حق اصحاب جمل چه میگوئی همانا بقول تو کافرند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ای قاضی حرب درایت است و توبه روایت و مردم عاقل درایت را بروایت از دست ندهند قاضی سر در پیش افکند و بعد گفت تو کیستی؟ گفت محمد بن محمد بن نعمان قاضی برخاست و او را بجای خویش نشانید و گفت «انت المفید حقا» و چون عضد الدوله دیلمی از موضوع مباحثه

مطلع شد خلعتی گرانمایه برای شیخ فرستاد و مقررری برای او و اصحابش مقرر فرمود و غالباً او را در خانه اش زیارت میکرد و در ایام مرض هم او را عیادت نمود.

برای ادخال سرور در قلب شیعیان و توجه بمقام علمی و حاضر جوابی این گونه نوابغ عظیم الشان قضیه ذیل را بنقل از مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری زینت افزای این صفحات مینمائیم.

قاضی گوید از جمله اهل ضلال که در دست شیخ نابود و مضمحل و پایمال شد قاضی ابو بکر باقلانی است روزی در مناظره شیخ چون مرغ

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۶

رمیده از شاخی بشاخی و مانند غریقی بهر حشیشی متوسل میگرددید چون شیخ راه فرار او را بست و او را بیچاره کرد باقلانی خواست شیخ را خوش آمدی گوید که از تعقیب و الزام او دست بردارد و بیش از این او را شرمنده و رسوا نسازد اعتراف به قدرت شیخ در فنون علم نموده و گفت «الک فی کل قدر مغرفه» یعنی آیا ترا در هر دیگی کف گیری است؟ شیخ گفت (نعم) ما تمثلت بادوات ابیک) یعنی خوب کردی که بادوات پدر باقلاپزت تمثیل کردی اهل مجلس بر باقلانی بسی بخندیدند.

در احادیث آمده که هر که در روز صادق تر و باصفا تر رؤیای شب او صادق تر است رؤیای مشروحه زیر درجه صفا و صداقت آن بزرگوار را میرساند.

شیخ در خواب دید که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها حسنین را پیش او آورده و فرمودند یا شیخ علمها الفقه شیخ پس از بیداری در نهایت حیرت بود تا آنکه صبح همان شب فاطمه والده ماجده سید مرتضی

و سید رضی دو پسر خود را که در آن موقع صغیر السن بودند پیش شیخ آورد و شیخ برای رعایت جلالت آن مخدره سلامش کرده و بیای ایستاد تا بعد از ادای احترامات معموله فاطمه همان عبارت مذکوره در رؤیای شیخ را (علمها الفقه) بزبان آورده و با خود گفت یا شیخ اینها دو پسران منند «قد احضرتهما الیک لتعلمهما الفقه» پس شیخ گریست و خواب را بدان مخدره نقل و بتعلیم آن دو برادر والاگهر اهتمام تمام نمود.

تنبيه: شیعیان از عالم و عامی با خواندن شرح حال امثال صدوق و مفید باید عبرت گیرند که این خادمان عالم بشریت و دیانت با سنین عمر کم و آن همه اشتغالات درسی و فتوای و اینکه برای شنیدن یک حدیث از شهری بشهری میرفتند و آن همه فشار سلاطین و دول زمان و بودن عصر تقیه و اختناق دینی و نبودن وسائل و ... چگونه برای حمایت دین اسلام و ترویج مذهب حقه جعفری و احیای آثار اهل بیت عصمت و طهارت کوشا بودند و با این همه گرفتاریها باز هم موفق می شدند که در حدود دویست یا سیصد تصنیف برای ما بیادگار بگذارند و هیچ کاری آنان را از کار دیگر باز نمیداشت خواجه نصیر الدین طوسی هم وزیر بود و اشتغالات سیاسی داشت و هم دائما در سفر و یا در تقیه از سلاطین اسماعیلی و عباسی

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۷

یا کفار مغولی بود و با وجود این چنان آثار گرانبهائی هم از خود بیادگار گذاشت و کثرت تألیفات علامه حلی و مجلسی و ... معروف خاص و عام

است رضوان الله عليهم اجمعين و كثر الله امثالهم رسول اكرم فرموده من مسئولم و شما هم مسئوليد خداوند متعال همه ما را هم موفق فرمايد كه بسهم خویش در ترویج و حمایت شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و انتشار و تبیین مكتب اهل بیت عصمت بيش از بيش كوشا باشیم (ح- ف)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۸

ترجمه اعتقادات ابن بابويه

اصل كتاب رساله ایست موجز از تصانیف شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی كه آن را باعتبار موضوع «الاعتقادات» و نسبت مؤلف «اعتقادات الصدوق» و یا «اعتقادات ابن بابویه» میخوانند شیخ اجل علامه شیخ آقا طهرانی مد ظله در كتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» این كتاب را زیر كلمه «الاعتقادات» شناسانده و چنین نوشته:

«الاعتقادات» للشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی المتوفی بالری سنه ۳۸۱ طبع مکررا اوله «الحمد لله رب العالمین وحده لا شریک له» املاه فی نیشابور فی مجلس یوم الجمعه ثانی عشر شعبان سنه ۳۶۸ لما ساله المشایخ الحاضرون ان یملی علیهم وصف دین الامامیه علی وجد الایجاز و لذا سماه الشیخ فی الفهرس بدین الامامیه ذکر فیہ جمیع اعتقادات الفرقة الناجیه الضروریه منها و غیر الضروریه الوفاقیه منها و غیر الوفاقیه، و قال فی آخر «و ساملی شرح ذلك و تفسیره اذا سهل الله عز اسمه علی العود من مقصدی الی نیشابور» و لم یذكر شرح له فی فهرس تصانیفه الكثيره و لعله لم یتیسر له و لذا عمد الشیخ المفید الی شرح الكتاب و له شروح و ترجمه نذکرها فی محالها.) این

کتاب در میان فقها امامیه معروف و شروحي نیز بآن نوشته شده و از شراح آن ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد است که پس از مؤلف بشرح آن مبادرت کرده است، و چون این دو کتاب مانند سایر تصانیف این دو عالم بزرگ شیعی بزبان عرب بوده بعضی از علماء موافق انشاء معمول به عصر و زمان و مطابق ذوق و سلیقه خود هر دو را از لغت عرب بفارسی نقل کرده اند و سعی نموده اند تا بفهم عامه فارسی زبانان نزدیکتر شود و از آنها است مترجم ترجمه حاضر محمد علی بن سید محمد حسنی که بامر محمد ولی میرزا آن را بفارسی آورده است و عبد الله ابن حسین مازندرانی و علی بن حسن زواری که ترجمه خود را وسیله النجاه نام نهاده و شخصی دیگر از اصحاب امامیه که ترجمه را منهاج المؤمنین خوانده محمد ولی میرزا در ایام حکومت یزد جمعی را از فقهاء و علماء آن

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۹

دیار بتالیف و ترجمه بعضی از کتب فقه و اخبار و متون سنن و آداب معین و موظف کرده بود، و این طبعه از علماء بدستور این شاهزاده کتابهائی را تالیف و یا ترجمه کرده اند و از آنها است أبو القاسم بن احمد یزدی که کتاب اعتقادات آقا محمد باقر مجلسی را در هفدهم جمادی الاولی سال هزار و دوویست و چهل و دو هجری قمری بفارسی ترجمه کرده و شخصی دیگر از علماء آن عصر کتاب روضه کافی را بفارسی نقل کرده و در هفدهم ماه شوال سال هزار و دوویست و سی

و نه هجری قمری پایان رسانده و آن را «ذخر المعاد» نام نهاده و سید احمد بن محمد حسینی اردکانی که کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه» را ترجمه کرده و میرزا ابو الحسن فیروزآبادی و میرزا سلیمان و میرزا علی النقی، و از این گروه است محمد علی بن سید محمد حسینی مذکور که همین رساله اعتقادات ابن بابویه را از لغت عرب به فارسی آورده است و این شخص بگمان نگارنده سطور جز مدرس یزدی معاصر فتحعلی شاه قاجار کسی دیگر نیست و محمد علی ابن سید محمد حسینی در یزد همان میرزا محمد علی مدرس متخلص به حیران بن سید محمد بن سید مرتضی است.

چنان که در شرح حال او ترجمه این کتاب در شمار تصانیفش آمده و مؤلف آینه دانشوران نیز بر آن تصریح کرده است و علامه شهیر شیخ آقا بزرگ تهرانی در جزء چهارم «الذریعه الی تصانیف الشیعه» هم آن را معرفی فرموده اما در بیان سلسله نسب مترجم در آن کتاب کمی تسامح رفته در کتابخانه راقم این سطور مجموعه کوچکی است مشتمل بر دو رساله فارسی یکی از این دو رساله ترجمه رساله اعتقادات محمد بن بابویه است از همین شخص «محمد علی بن سید محمد حسینی» این رساله خط مترجم رساله و مسوده اصل است، آن را مترجم که خطوط ثلاثه را نیکو مینوشته و از فن خطاطی بهره کافی داشته با خط نسخ زیبا در صد و بیست و هشت صفحه دوازده سطری در سال هزار و دویست و چهل هجری قمری که سال ترجمه کتاب است نگاشته و بکتابخانه محمد ولی میرزا قاجار که

کتاب بدستور او از عربی بفارسی نقل شده اهداء کرده است.

مترجم در دیباچه کتاب پس از توحید باری تعالی و نعت رسول اکرم و ائمه طاهرين دين روى طريقه بعضی از مؤلفين گذشته بمدح سلطان عصر خود فتحعلی شاه قاجار و پسرش محمد ولی میرزای مذکور

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۱۰

پرداخته و مقدمه را باین جملات ختم کرده:

«داعی خلود دولت لا- یزالی ابن سید محمد الحسنی محمد علی عفی عنهما بالنبی و الولی با کمال قصور و ناقابلی از اینکه بخدمت این طبقه منسوب بود، نظر عنایت خسروانه از ایشانش محسوب فرمود و به ترجمه رساله اعتقادات ابن بابویه و شرح شیخ مفید بر آن رحمه الله علیهما مامور ساخت. اکنون این گلبرگ چمن امثال که تر و تازه از شبنم عرق انفعال است اگر چه بی رنگ و بو است از گلشن طاعت فرمان او است امید که دست گلچین چمن التفات از آن نرنجد و چنانچه از برکات اقبال والا- است در جیب و دامن گنجد.» و در آخر رساله این عبارات را آورده و کتاب را پایان رسانده «این مجلد مسوده اصل و اصل مسوده است که حسب الامر اعلی مترجم قلم زد خامه عبودیت علامه نموده، مستدعی اصلاح مواقع خطا میباشد. شهر صفر المظفر هزار و دوست و چهل و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.» شخصی که شاید کتابدار محمد ولی میرزا است. در پشت ورق اول این نسخه این عبارت را نوشته و مترجم را منسوب بقلعه کهنه دانسته:

«رساله شریفه اعتقادات ابن بابویه قمی علیه الرحمه که حسب الاشاره سرکار اشرف

والا جناب علامی میرزا محمد علی قلعه کهنه بترجمه آن پرداخته، در شهر سنه هزار و دویست و چهل و تعارف نموده است و از کتب مستملکی سرکاری گردیده است تحریرا شهر شوال ۱۲۴۱) رساله دیگر که نسخه دوم این مجموعه است ترجمه شرح مفید است بآن کتاب. با دلالت بعضی قراین و امارات که در نسخه حاضر موجود است و با اشارتی که میرزا محمد علی بن سید محمد حسنی مترجم رساله اعتقادات ابن بابویه در دیباچه ترجمه اش کرده میتوان بقیاس و گمان گفت که این رساله نیز از مترجم رساله اعتقادات ابن بابویه است «میرزا محمد علی پسر سید محمد حسنی».

این رساله را شخصی که ابو القاسم نام دارد در سال هزار و دویست و چهل و دو هجری قمری با خط شکسته نستعلیق در حواشی صفحات نسخه با رعایت محل و مقام ثبت کرده بنحوی که ترجمه رساله اعتقادات ابو جعفر

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، مقدمه، ص: ۱۱

ابن بابویه را متن و ترجمه «شرح شیخ ابو عبد الله مفید» را در حاشیه قرار داده است و کاتب مزبور در جزء ترجمه این شرح چنین نوشته:

«تمام شد ترجمه کلام شیخ جلیل القدر شیخ مفید علیه الرحمه و الرضوان فی عصر یوم الاربعاء عاشر شهر صفر المظفر سنه هزار و دویست و چهل و دو علی ید العبد الاثم ابی القاسم حشره الله مع موالیه بمنه و جوده» متن عربی این رساله که هنگام ترجمه بفارسی در دست مترجم بوده و در ترجمه اصل قرار یافته در بعضی جاها سفید داشته مترجم نیز پس از اشاره بمحل بیاض خود را از ترجمه معذور

دانسته و در ترجمه مانند اصل سفید گذاشته و گذشته و همان قسمت از رساله که بسیار اندک است در ترجمه سفید مانده. مصحح چاپ اول این رساله جناب آقای سید محمود بن سید جعفر موسوی زرنندی است. او که از سادات فضلاء است این نقص را چنان که خود در متن ترجمه در همان چاپ اول اشارت کرده مرتفع ساخته و آنجا را که ترجمه آن از مترجم اول فوت شده با تصریح بمحل از روی متن عربی دیگر بفارسی آورده و ترجمه این رساله را با این نحو بسر حد کمال رسانده است. و الحمد لله وحده.

و من از کسانی که این دو رساله را بخوانند و از آن بهره مند و متمتع شوند ملتمس دعا و متوقع طلب آمرزش و رحمت و الحمد لله رب العالمین.

تبریز - جعفر سلطان القرائی

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲

[مقدمه]

ترجمه حدیث اخلاص، بطرز تنای خاص الخاص؛ سلطان عظیم الجبروتی را سزد، که بلاهوتیت یگانه، و از مناسبت ملک و ملکوت بیگانه، و فیاض رحمت بیکرانه، و ولی نعمت جاودانه است.

قصر مشید توحیدش از هجوم رجوم کثرت، پیوسته آمن آمده، و ارکان عرش مجید تفریدش مشید: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ «۱» ذات اقدسش قائم بذات است، بل عین ثبوت و ثبات، و کمال مقدسش غنی از مقارنت صفات است، بل حقیقت حقایق کمالات، مردم دیده بصارت را در ادراک کنه عظمتش، بحقارت خویش اقرار است! و غایت دهشت از هیبت سطوت دورباش یکادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ؛ «۲» معراج معرفتش لا هو الا هو است؛ و اقصای محمدتش اعتراف بعجز از ادای

ثناى حق او، سبحانك لا احصى ثناء عليك، انت كما اثنيت على نفسك فاهدنى اليك؛ بالطيبين من مصطفىك، هر چه درود بر آن خلاصه وجود باد، كه صبح سعادت باشراق اشعه انوار هدايتش طالع، و سكان قلمرو امكان فرمان قضا عنوانش را طوعاً اَوْ كَرْهاً طائِعند، اعنى خاتمه كتاب رسالت در

(۱) سوره حديد آيه ۳

(۲) سوره نور آيه ۴۳

إعتقادات الإماميه (للصدوق) / ترجمه حسنى، متن، ص: ۳

اول ما خلق الله نوري؛ كعبه اهل صفا؛ و قبله اصحاب وفا، سيد الكونين ابي القاسم محمد مصطفى و بر آل اطهارش كه ارواح لاهوتيه در هياكل ناسوتند؛ و ولايت ولايات عوالم ملك و ملكوت؛ بخلافت حى لا يموت؛ اعنى ائمه دين؛ و هاديان شاهراه يقين؛ صلى الله عليهم اجمعين؛ و رزقنا شفاعتهم آمين.

اما بعد چون همه همت همايون، بندگان سلطنت بنیان؛ نواب مالک رقاب، افخم اعظم؛ دره التاج دولت فيض منتظم، شاهباز اوج برتری آفتاب برج بلند اختری؛ شهسوار مضمار ظفر، کلاه دار خسروانى مغفر، نیروى بازوى زبردستى، ابروى سيمای يزدان پرستى، تاجدار کشور عدل و داد، امانى و امان عباد و بلاد، ملك ملائک جنود؛ والى ولايت احسان وجود، مشيد قوائم دولت بقواعد انصاف، و مسخر ممالک قلوب باستيلاى الطاف، از قاف تا قاف، آنکه از شميم نسيم لطف عميمش بهار تمنا شکفته و در نعيم مقيم فضل عظيمش غبار کدورات روزگار از ساحت خاطرها رفته، دوستش را همه دوستى بخویش است وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۱» و دشمنش را هر چه دشمنى با جان بداندیش، وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ «۲» بخت همايونش، چون دست دعا گويان دولت روزافزونش بلند، و شعله تيغ

آبگونش؛ با سر گردنکشان بخت نگونش معاینه آتش و سپند، نواظر نجوم رصد بند ثوابت عزمات او است، و ثواقب رجوم کمین گشای مراصد نقمات او، با مهابتش زهره دریا آب است و باصلابتش کوه خارا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ «۳»، در عرصه کارزارش شیر فلک با روباه همشیر است، و در ورطه گیرودارش خروش نفیر: مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۷

(۲) سوره بقره آیه ۵۴

(۳) سوره نمل آیه ۸۸

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴

عالمگیر، ضرام حسامش برق خرمن ظلم و فساد است، و قائمه صمصامش رکن شدید رشد و رشاد، اعنی والاحضرت سلیمان جاه، موران «۱» پناه رکاب سوده شفاه و جباه سلاطین جم جایگاه؛ صاحب تمکین سریر: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ «۲» برهان قاطع دعوی: إِنْ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ؛ «۳» و تبیان ساطع فحوای: إِنْ اللَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ «۴» ذو القرنین شرق و غرب، فسحت صورت و معنی؛ مبسوط الیدین بر و بحر دولت دنیوی و دینی؛ غره ناصیه بخت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال آنکه خسرو مهر با همه رفعت در سایه ایوان قدرش آفتابی نمیتواند شد و از این روی آتش بجان است و سپهر کبود چهر با چندان عظمت در صفوف غلامان در گاه جاهش نمیتواند ایستاد، و در این باب سرگردان است، چشم حسودانش را خطوط شعاعی میخهای آتشین در دیده، و در گردن گردنکشان فرمانش جبل ورید جبل مسد گردیده، اندام مبارکش را هنگام نبرد زره از حلقه چشم فرشتگان است، و چهار آینه از صفای بواطن اخلاص

مواطن صفحات اوراق دعوات سینه برشتگان، دست کوتاه کوتاه دستان بدامان کبریائیش رسا است، از فرط رأفت و آشنائی، گوش التفاتش با صدای نارسای مسکینان بینوا است، از وفور رحمت، خلق عظیمش خزانه رحمت است، و فیض عمیمش جنت در جنت، کفش بحری است که جودش کف است، و کفی از جودش لآلی این نه صدف، همانا که دریا را لب از ورد مدحت سرائی عطای او خشکیده و سحاب را هنگام سؤال نوالش اشک ضراعت از چشم تقاضا چکیده، حقا که در میدان بیان معالی فضائل عظمت

(۱) خسروان خ ل

(۲) سوره حج آیه ۴۱

(۳) سوره عنکبوت آیه ۴۵

(۴) سوره بقره آیه ۲۴۷

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵

دلالتش سمند ناطقه را لجام اعیا است، و در مجال احصاء عوالی فواضل جلاله مخائش براق اندیشه را بند بر پای فلک پیما است، شعر

مالی امثلک بالاطراء یتمدح ام البحار بکر الکف تنترح

اقصرت عن بغیه ما کنت بالغهاذ کل مختتم قاصیت مفتتح

یعنی ولی دولت داهره؛ و شکوه شوکت قاهره؛ کاسر اکاسره و جابر قیاصره، تاج سلطنت عظمی؛ و نتاج خوقنت کبری؛ فخر دودمان خلافت جاوید دستگاه، السلطان ابن السلسان ابن السلطان شاهنشاه عالمپناه ظل الله السلطان فتحعلی شاه.

جهانگیر و جهانبخش و جهاندار جهان آرای شاهان شاه قاجار

که از فر خدائی دارد ایماز آتیناهم مُلکاً عَظِماً «۱»

جهان تاباد، باد از یاری بخت از او بر تاج منت ناز بر تخت

خضع الوری لجلاله سطم الضیا بجماله

لا زال یمن ظلالة، بمحمد و آله

شاهنشاه زاده آزاده، حشمت فزون نعمت فزا، نواب اشرف والا- محمد ولي ميرزا خلد الله ايام ولائه في ولاء الايام الى يوم
الجزء همواره مصروف فتح ابواب سعادات، و اسعاد اصحاب استعدادات، و کشور آرائی اطراف

ممالک باصناف فیوضات، و نشر اعلام خیرات و برکات من جمیع الجهات است، چنان که آفتاب التفاتش بر ذره ذره از دقایق فضای عالم فیض بخشی تابنده آمده، و رأی ملک پیرایش بکلی و جزئی مصالح نظام خاص و عام فرد فرد طبقات انام را فرمان دهنده، توجه افاضاتش در شاهراه تکمیل هر ناقصی بحد کمال رسیده، و هر نهال قابلیت بیمن تربیت

(۱) سوره نساء آیه ۵۷

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶

دهقان حکمتش به ثمره خیری بارور گردیده، اکنون از برکات دولت آن ولی نعمت آزاده، دار العباده دار السعاده است، و در خوان احسان اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً «۱» الوان نعمتهای جسمانی و روحانی آماده، اعظم نعم آنکه مدارس آیات اسلام مجدد است و اوراق دفاتر ایمان بشیرازه بندی آن همت والامجد، و صدق مضمون کریمه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي «۲» از لباس التباس سراپا مجرد عندلیبان اقلام علمای اعلام بتعلیم فرمانش نواسنج گلشن تصنیفند، و بنام نامیش بر افنان فنون علوم گوناگون آشیان بند تألیف، و از باب:

من تشبه بقوم فهو منهم

«۳»، این پابست دام شکسته بالی، داعی خلود دولت لا یزالى ابن سید محمد الحسنی محمد علی، عفی عنهما بالنبی و الولی با کمال قصور و ناقابلی، از اینکه بخدمت این طبقه منسوب بود، نظر عنایت خسروانه از ایشانش محسوب فرمود و بترجمه رساله اعتقادات ابن بابویه و شرح شیخ مفید بر آن رحمه الله علیهما مامور ساخت، اکنون این گلبرگ چمن امثال، که تر و تازه از شبنم عرق انفعال است، اگر چه بی رنگ و بو است، از گلشن طاعت فرمان او است، امید

که دست گلچین چمن التفات از آن نرنجد، و چنانچه از برکات اقبال والا است، در جیب و دامن گنجد،

(۱) سوره لقمان آیه ۱۹.

(۲) سوره مائده آیه ۵.

(۳) حدیث مشهوری است از پیغمبر صلی الله علیه و آله

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ؛ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

باب اول در بیان اعتقاد امامیه در توحید، و معرفت رب مجید.

شیخ عالم ربانی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه، مصنف این کتاب فرموده.

بدان که اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است، و هیچ چیزی مثل او نیست، قدیم است و همیشه شنوا و بینا و دانا و درست کار و زنده و بامر خلاق قیام کننده و غالب و پاک از تمام معایب و توانا و صاحب غنا بوده و خواهد بود؛ نه موصوف بجوهر می شود، و نه بجسم و نه صورت و نه عرض و نه خط و سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان، و برتر است از همه صفت‌های آفریدگان، و بیرون است از هر دو حدّ، حدّ ابطال و نیستی و حدّ تشبیه و مانند داشتن، و حقتعالی چیزی است نه مثل سایر چیزها، و او یگانه است جوف ندارد، فرزند نیآورده که وارثش شود، و زاده نگردیده که دیگری شریک ملکش باشد، واحدی کفو او نبوده، نه او را مقابلی است و نه شبیهی، و نه جفتی و نه مثلی، و نه نظیری و نه شریکی، نمی یابد او را چشمها و

وهمها. و او میباید آنها را، و او را پینکی (نعاس خ ل) و خواب نمیگیرد و او صاحب

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸

لطف و لطافت و آگاهی است، خالق همه چیز است، نیست خداوندی مگر او، مخصوص او است آفرینش و فرمان، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

و هر که معتقد تشبیه باشد مشرک است، و هر که نسبت بامامیه دهد خلاف این اوصاف را در امر توحید، دروغگو است، و هر حدیثی که مخالف این فقرات باشد جعل و اختراع است، هر حدیثی که موافقت با کتاب خدا نمینماید باطلست. و اگر در کتب علما موجود باشد تدلیس و خدعه است، و آن احادیثی که جهال پندارند که تشبیه حقتعالی بخلق است، معنی صحیح آنها همان معنی صحیح نظیر آنها از آیات قرآنی است زیرا که در قرآن است: كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ «۱» یعنی هر چیزی فانی است الا روی خدا، و معنی روی دین است و روئی است که آمدن بسوی خدا از آن رویست، و بدان روی توجه بخداوند می شود.

و در قرآن است: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ (تا آخر) وَ هُمْ سَالِمُونَ «۲» یعنی روزی که ساق مکشوف می شود؛ و مجرمان تکلیف نموده میشوند بسجود و نمیتوانند کرد؛ در حالی که چشمهای آنها بخشوع است، میرسد بآنها ذلتی عجب؛ و بتحقیق که بودند همانها که دعوت کرده میشدند بسجود در آن حال که سالم و قادر بر سجود میبودند در دنیا. و معنی ساق روی کار و شدت امر است «۳»

(۱) سوره قصص آیه ۸۸

(۲) سوره ن و القلم آیه ۴۲

(۳) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ و به نستعین؛ ستایش بر نعماء او و درود بر محمّد و آلش این تصحیح اعتقاد امامیه است از برای شیخ ابی جعفر محمّد بن بابویه قمی رضی الله عنه: تألیف شیخ مفید ابی عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان رحمه الله تعالی، فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه (بعد از نقل کلام شیخ ابو جعفر ره) در قول خداوند تعالی يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ که ساق وجه امر و شدت آن است) یعنی آنکه قول خداوند که فرموده است: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ قصد نموده است بآن اینکه: روز قیامت پرده برداشته می شود در آن از روی امر شدید و دشوار و بزرگی و آن حساب است و واقف شدن بر اعمال و جزاء افعال و ظهور سرها، و منکشف گشتن باطنها، و برخوردن بر حسنات و سیئات، پس تعبیر فرموده است خداوند بلفظ ساق از شدت و از این جهت است که گفته است عرب در آنچه تعبیر نموده است بآن از شدت جنگ و دشواریش قامت الحرب علی ساق. یعنی ایستاد جنگ بر ساق (یعنی جنگ بشدت بر پا شد مصحح) و باز گفته است عرب:

قامت الحرب بنا علی ساق یعنی ایستاد جنگ با ما بر ساق (یعنی بسختی و شدت جنگ برای ما بر پا شد- مصحح) و گفته است نیز سعد بن خالد شاعر شعری را که مضمونش این است: که کشف نمودم از برای دشمنان از دو ساق جنگ، و ظاهر گردید از شر صریح و خالصش، و ظاهر گردید عقاب مرگ که میلزید در زیر آن اجل هلاکت.

و از این قبیل است قول عرب: قد قامت

السوق. یعنی برپا شد بازار، و این سخن را در وقتی میگویند که بهم فراهم آیند اهل بازار، و محکم گردد امر آن بفروخت و خرید و واقع شود سعی و کوشش در آن- مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹

و در قرآن است: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ رَبِّي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ «۱» یعنی مبادا که یکی بگوید وا حسرتا بر آنچه کوتاهی نمودم در پهلوی خدا؛ و مراد از جنب و پهلو اطاعت است.

و در قرآن است: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي «۲» یعنی دمیدم در آدم علیه السّلام از روح خودم، و مقصود روحی است مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه السّلام و حضرت عیسی علیه السّلام را از آن روح آفرید و اینکه خداوند فرموده: روح من. نیست الا مثل اینکه فرموده:

پیغمبر من؛ و بنده من؛ و بهشت من؛ و آتش (دوزخ نسخه بدل) من و آسمان من و زمین من.

(۱) سوره زمر آیه ۵۷

(۲) سوره حجر آیه ۲۹.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰

«۱» و در قرآن است: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ «۲» دو دست خدا گشاده است، یعنی نعمه دنیا و نعمت آخرت.

و در قرآن است: وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ «۳» یعنی آسمان را بنا نمودیمش بدستها و بتحقیق که ما هر آینه وسعت دهندگانیم. و ایدی عبارت از قوت است، و در قرآن است: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي «۴» یعنی ای ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه سجده نمائی برای چیزی که بدو دست خودم آن را آفریدم؟ یعنی بقدرت

و قوت خود. «۵» و در قرآن است: وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۶» یعنی زمین بالتمام یک قبضه اوست روز قیامت؛ یعنی ملک او است؛ و دیگری بشراکت او مالک آن نیست.

(۱) فرموده است شیخ مفید که: نیست وجه اضافه نمودن خداوند روح و بیت را بسوی خود و نسبت دادنش بخود از حیث خلقت و بس: بلکه وجه در آن جدا نمودن آنها است با عظام و اجلال، و مخصوص ساختن آنها است با کرام و تعظیم و دلالت نموده است خداوند باین اضافه و نسبت دادن بخود بر آنکه این دو یعنی روح و خانه مخصوص اند از جانب خداوند بکرامت و اجلالی که قرار نداده است آن را از برای غیر این دو از روحها و خانها و گویا غرض در این خواندن خلق است بسوی اعتقاد نمودن باین در باره ایشان و بزرگ نمودن این دو اعتقاد- مفید

(۲) سوره مائده آیه ۶۴.

(۳) سوره ذاریات آیه ۴۷

(۴) سوره صاد آیه ۷۵

(۵) فرموده است شیخ مفید ره که آنچه ابو جعفر بن بابویه رحمه الله در تفسیر قول خداوند ما مَنَّعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي! فرموده است که مراد از دو دست یکی دست قدرت و یکی دست قوت است، نیست آن وجه، چه آن افاده میکند تکرار معنی را، پس گویا خداوند فرموده است که بقدرت خود و قدرت خود. یا بقوت خود و قوت خود، زیرا که قدرت آن قوت است و قوت قدرت و نیست از برای این معنایی در توجیه کلام، و توجیه آن چیز است که، مقدم داشتیم از ذکر نعمت و اینکه مراد بقول خداوند ما مَنَّعَكَ

أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي.

جز این نیست که اراده نموده است بآن دو نعمت خداوند دو نعمتی که در دنیا و آخرت است و کلمه باء در قول خداوند بیدی قائم مقام لام است پس گویا خداوند فرموده است که خلق نمودم از برای دویدم قصد نموده است بآن از برای دو نعمتم چنان که فرموده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (سوره ذاریات آیه ۵۵) و عبادت نفع می کند بایشان، زیرا که وارد میسازد بر ایشان ثواب خداوند را در دار نعیمی که زوال ندارد و در تاویل آیه وجهی دیگر است و آن آنست که مراد بیدین در آیه آن نعمت و قوت است، پس گویا فرموده است که خلق نمودم بقوت و نعمت خود و در تاویل آیه نیز وجهی دیگر است و آن آنست که اضافه بیدین بخود جز این نیست که اراده شده است بآن تحقق فعل و مؤکد بودن اضافه اش به خداوند و مخصوص بودنش بآن نه بما سوای آن از نعمتها و قدرتها و غیر آنها، و شاهد این قول خداوند است که: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَ جز این نیست که اراده نموده است خداوند باین قول که این عقاب بسبب آن چیز است که پیش کرده و نیز شاهد بر اینکه ید یعنی فعل است قول خداوند است که: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ مراد بآیه آنست که هر آنچه میرسد تو را از مصیبتی پس بسبب آن چیز است که کسب کرده اید شما، و عرب میگوید در امثال این مقامات که دو دست تو بهم مالیده است و دهان تو

باد نموده است، قصد می کند عرب باین کلام اینکه تو کرده و مباشر شده آن را و صنع نموده و اختراع کرده و اگر چه نبوده باشد آدمی که بکار فرموده باشد دو جارحه خود را که دو دستش بوده باشد در آن کار، گفته است شیخ مفید که در آن وجهی دیگر می باشد و آن آنست که ید در قول خداوند عبارت از نعمت است گفته است شاعر عرب شعری را که مضمونش اینست که: از برای ممدوح است بر من یدی یعنی نعمتی که نیستم من که کفران کنم آن را و جز این نیست که صاحب کفران شکر نعمت را ننموده است، پس حمل می شود قول خداوند در باره حضرت داود علیه السلام که بود (ذا الاید) بر آنکه اراده نموده است بآن که بود داود مرد صاحب نعمت و از این قبیل است قول خداوند که یداه مبسوطان یعنی دو نعمت او که عام است در دنیا و آخرت. مفید

(۶) سوره زمر آیه ۶۷

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱

و در قرآن است: وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ «۱»، یعنی آسمانها پیچیده شدگانند در دست راست خدا روز قیامت و معنی یمین خداوند قدرت او است.

و در قرآن است: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا «۲» یعنی آمد

(۱) سوره زمر آیه ۶۷

(۲) سوره فجر آیه ۲۳

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲

پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند ملائکه صف صف یعنی آمد امر پروردگار تو.

و در قرآن است: إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «۱». یعنی بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان آن

روز هر آینه محجوبند، یعنی از ثواب پروردگار محرومند.

و در قرآن است: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ «۲» یعنی آیا آن جماعت چشم براه امری دیگر دارند جز اینکه بیاید ایشان را خداوند در پاره هائی از ابر سفید و بیاید ملائکه یعنی بیاید امر و عذاب خدا.

و در قرآن است: وَجِيوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ «۳» یعنی روئی چند در آن روز درخشان است و نظر دارنده بسوی پروردگارشان یعنی مشرفند در انتظار ثواب پروردگار و در قرآن است: وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ «۴» یعنی هر که وارد شود بر او خشم من پس بتحقیق که هلاک شده، و معنی غضب خداوند عقاب او است و رضا و خشنودی او ثواب او است.

و در قرآن است از زبان حضرت عیسی علیه السلام که عرض بدرگاه احدیت میفرماید: تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ «۵» یعنی تو میدانی آنچه در نفس من است و من نمیدانم آنچه در نفس تو است، یعنی تو میدانی راز پنهان مرا و من نمیدانم سر نهان تو را.

و در قرآن است: وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ «۶» یعنی میترساند شما را خداوند از نفس خود، یعنی از انتقام خود.

(۱) سوره مطفین آیه ۱۵

(۲) سوره بقره آیه ۲۰۶

(۳) سوره قیامه آیه ۲۲ و ۲۳

(۴) سوره طه آیه ۸۳

(۵) سوره انعام آیه ۱۱۶

(۶) سوره آل عمران آیه ۲۷

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳

و در قرآن است: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ «۱» یعنی بدرستی که خداوند و ملائکه خدا صلوات می فرستند بر پیغمبر

صلى الله عليه و آله و سلم و در قرآن است: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ «۲» یعنی خداوند آن چنان کسیست که صلوات میفرستد بر شما، و فرشتگان او و مراد از صلوات خداوند رحمت است و از صلوات فرشتگان طلب آموزش و از صلوات آدمیان دعا.

و در قرآن است: مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ «۳» یعنی مکر نمودند آن قوم و خداوند بآنها مکر فرمود و خدا بهترین مکرکنندگان است.

و ایضا: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ «۴» یعنی معامله بخدعه با خدا میکنند و خدا فریب دهنده آن جماعت است.

و همچنین: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يُمْدِدُهُمْ «۵» یعنی خدا ریشخند و استهزا (۶) بآن جماعت مینماید و مهلتشان میدهد.

(۱) سوره احزاب آیه ۵۶

(۲) سوره احزاب آیه ۴۲

(۳) سوره آل عمران آیه ۴۷

(۴) سوره نساء آیه ۱۴۱ فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که ذکر نموده است ابو جعفر رحمه الله در قول خداوند يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ، وَ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ، وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ، - وَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ - اینکه مراد بهمه اینها جزاء بر افعال است و آن چنان است که او گفته است، مگر آنکه ذکر نموده است و چه در آن را و وجهش آن است که عرب نام میگذارد شیء را باسم آنچه جزا داده می شود بر آن بجهت تعلق در میانه ایشان و مقارنه ایشان، پس چون که افعالی که جزا داده می شود بر آنها مستحق آن اسمائند بوده باشد جزا مسمی باسما آنها، فرموده است خداوند تعالی که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا پس نام

گذارده است آنچه را که می خورند از طیبات باسم نار و قرار داده است آنها را نار چون که جزاء بر آنها نار است

(۵) سوره بقره آیه ۱۴

إِعْتِقَادَاتِ الْإِمَامِيَّةِ (لِلصَّدُوقِ) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴

و كَذَلِكَ سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ «۱» یعنی سخریه و استهزاء نمود خدا از آن جماعت.

و دیگر: نَسُوا اللَّهَ فَاسَيَّبَهُمُ «۲» یعنی فراموش کردند خدا را، پس فراموش ساخت خدا آنها را و معنی همه اینها اینست که حقتعالی جزای اعمال آنها را می دهد جزای مکر و جزای مخادعه و جزای استهزاء و جزای سخریه و جزای نسیان و تلافی فراموشی آنها آنست که خود آنها را از یادشان ببرد چنانچه حقتعالی فرمود: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ «۳» یعنی مباشید مثل آن کسانی که فراموش نموده اند خدا را پس خدا خود آنها را از یادشان برد، زیرا که حقتعالی در حقیقت مکر و خدعه و استهزاء و سخریه و نسیان نمیکند، تعالی عن ذلك علوا کبیرا

(۱) سوره توبه آیه ۸۰

(۲) توبه آیه ۶۸.

(۳) سوره حشر آیه ۱۹ فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که ذکر نموده است ابو جعفر رحمه الله که نسیان خداوند جاری مجرای مخادعه و فریب او است عاصیان را و اینکه نام گذارده است خداوند آن را باسم آنچه جزا داده می شود بر آن و وجه در آن غیر این است، و وجه آنست که نسیان در لغت آن ترک و تاخیر است فرموده است خداوند ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا قصد نموده است خداوند از این آیه که آنچه نسخ میکنیم از آیه، یا وامیگذاریم آن

را بر حال خود یا تأخیر میاندازیم آن را، پس مراد بقول خداوند تعالی **فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ** آن است که ملجا گردانید ایشان را بسوی ترک تعاهد و مراعات مصالح خود بآنچه مشغول نمود ایشان را بآن از عقاب، پس اینست وجهش و اگر چه آن نیز وجهی است که منکر نیست و الله ولی التوفیق - مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵

باب دوم در صفات ذات و صفات افعال «۱»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: هر چه ما وصف نمودیم خداوند

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله که صفات الله بر دو قسم است، یکی از آن دو منسوب است بسوی ذات، پس گفته می شود صفات ذات، و قسم دوم منسوب است بسوی افعال، پس گفته می شود صفات افعال و معنی قول ما، صفات ذات، آنست که ذات مستحق است معنی آن صفات را استحقاقی لازم، نه بجهت معینی سواى ذات، و معنی صفات افعال آنست که آنها واجبند بوجود فعل و واجب نیستند پیش از وجود فعل، پس صفات ذات از برای خداوند تعالی آنها وصف کردن او است بآن که حی و عالم و قادر است آیا دیده نمیشود که او همیشه مستحق بوده است این صفات را و خواهد بود، و وصف ما خداوند تعالی را بصفات افعال مثل قول ما است که خالق است و رازق است و محیی و ممیت است، و مبدی و معید است، آیا دیده نمیشود که او تعالی پیش از خلق خودش خلق را صحیح نمی باشد و صفش بآن که خالق است و پیش از احیاء نمودنش مردگان را گفته نمی شود که محیی است، و همچنین است گفتار در آنچه شمردیم آن

را یعنی از صفات افعال و فرق میانه صفات افعال و صفات ذات آن است که صفات ذات صحیح نیست از برای صاحبش اتصاف باضداد آنها، و نه خالی بودنش از آن اوصاف، و اوصاف افعال صحیح است و صف نمودن مستحق آنها را باضداد آنها و بیرون رفتنش از آن اوصاف، آیا دیده نمیشود که صحیح نمیباشد و صف نمودن خداوند تعالی را بآن که میمیرد و نه آنکه عاجز می شود و نه آنکه جاهل می باشد و صحیح نمیباشد و صف نمودنش به بیرون رفتن از بودنش زنده و دانا و توانا و صحیح می باشد و صف نمودنش بآن که امروز خالق نیست و رازق زید نیست و زنده نمیگرداند مرده بخصوصی را و مبدی چیزی نیست در این حال و نه معیدش، و صحیح می باشد و صف نمودنش جل و عز بآن که روزی میدهد، و منع میکند، و زنده میگرداند و می میراند و ابداء میکند و اعاده مینماید و ایجاد میکند و اعدام می نماید، پس ثابت شد مغایرت در اوصاف ذات و اوصاف فعل، و فرق میانه آن دو آن چیزی است که ذکر نمودیم ما آن را، مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۶

را بآن از صفات ذاتش غرض و قصد ما از هر صفتی نفی ضد آن صفت می باشد از ذات مقدس او و میگوئیم: در ازل حقتعالی سمیع و بصیر و علیم و حکیم و حی و قیوم یعنی بذات خود برپا و واحد و قدیم بوده، و اینها صفات ذات او است.

و میگوئیم که: خدا در ازل خلق کننده است و کارکننده و خواهنده و خواهش کننده و خوشنودشونده و خشم آورنده و روزی

دهنده و بخشنده و سخن گوینده، زیرا که اینها صفات کارهای او است و آنها حادثند و جائز نیست قائل شدن به آنکه خداوند در ازل موصوف بآنهاست

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۷

باب (سوم) اعتقاد در تکلیف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره تکلیف این است که خداوند تکلیف نفرموده بندگانش را مگر بنازتر از آنچه طاقت میدارند چنانچه فرموده:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا «۱» و حدّ وسع نازلتر از حدّ طاقت است و جناب صادق علیه السلام فرموده که: خدا تکلیف نکرده بندگان را مگر کمتر از طاقت ایشان، زیرا که تکلیف نموده ایشان را در هر شبانروزی پنج نماز و تکلیفشان فرموده در سال بروزه سی روز، و ایشان را مکلف ساخته در هر دویست درهم پنج درهم (یعنی زکاه) و مکلفشان فرموده در مدت العمر بیک حج با وجود آنکه ایشان بیش از این طاقت میدارند، و الله اعلم.

باب (چهارم) اعتقاد در افعال بندگان

«۲» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در عملهای بندگان این است که آن عملها آفریده خدا

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۵

(۲) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که گفته است شیخ ابو جعفر رحمه الله که افعال عباد مخلوقند بخلق تقدیر نه خلق تکوین و معنی خلق تقدیر آن است که همیشه عالم بود بمقادیر آن افعال، گفته است شیخ ابو عبد الله که آنچه صحیح است که وارد شده است از آل محمّد صلی الله علیه و آله آنست که افعال عباد مخلوق نیست از برای خداوند، و آنچه ذکر نموده است آن را ابو جعفر رحمه الله بتحقیق که آورده است آن را روایتی که عمل نشده است بآن و پسندیده نیست سندش، و روایات صحیح بر خلاف آن است و شناخته نشده است در لغت عرب که علم بشیء خلق آن شیء بوده باشد و اگر بود آن چنان که میگویند

مخالفین حق؛ هر آینه واجب بود که بوده باشد هر آن کس که میداند پیغمبر را صلی الله علیه و آله پس خلق نموده باشد او را و هر آن کس که میداند آسمان و زمین را، خالق آن ها باشد و هر آن کس که بشناسد کیفیت چیزی از صنع خدا را و مقرر ساخته باشد آن را در نفس خود، اینکه خالق آن باشد، و این محلی است که محل نمیباشد راه خطاء در آن بر پاره از رعیت ائمه علیهم السّلام چه جای خود ایشان علیهم السّلام، و اما تقدیر پس آن خلق است در لغت، بجهت آنکه تقدیر نمیباشد مگر بفعل و اما بعلم پس نمیباشد تقدیر، و نمی باشد تقدیر نیز بفکر، و خداوند برتر است از خلق فواحش و قبايح بر هر حال، و بتحقیق که روایت شده است از ابی الحسن علی بن محمّد بن علی بن موسی صلوات الله علیهم اینکه سؤال شد آن حضرت از افعال عباد پس عرض شد خدمت آن حضرت ع که آیا اعمال عباد مخلوقند از برای خداوند؟ پس فرموده آن حضرت «ع» که اگر بود خداوند خالق تبری نمیجست از آن ها و حال آنکه فرموده است خداوند سبحانه که: **أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ**. و اراده ننموده است خداوند برائت جستن از خلق ذوات مشرکین؛ و جز این نیست که برائت جسته است از شرک و قبايح اعمال ایشان و سؤال نمود ابو حنیفه ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام را از افعال عباد که از کیست آن ها؟ پس فرمود از برای او حضرت ابی الحسن (ع) که افعال عباد خالی نمیباشد

از سه مرتبه، یا میباید از خداوند و بس، یا از خدا و بنده بر وجه مشارکت ایشان در آن‌ها، یا از بنده و بس، پس اگر بوده باشند از خداوند و بس، هر آینه بود خداوند سزاوارتر بستایش بر اعمال نیکو و سزاوارتر بمذمت بر افعال قبیح، پس تعلق نمیگرفت بغیر خداوند تعالی نه ستایشی و نه مذمتی و اگر بوده باشند آن افعال عباد از خدا و بنده یعنی بر وجه مشارکت، هر آینه بوده باشد بستایش از برای هر دو با هم در آن افعال و مذمت بر هر دو در آن‌ها و هر گاه باطل شد این دو وجه ثابت شد که آن افعال از خلق است، پس اگر عقاب کند ایشان را خداوند تعالی بر این جنایت ایشان پس از برای او است این و اگر عفو فرماید از ایشان و درگذرد، پس او اهل تقوی و مغفرت است و امثال آنچه ذکر نمودیم از روایات و معاضد آن‌ها بسیار است که طول می‌کشد کلام بذکر آن‌ها و کتاب خداوند که مقدم میباشد بر احادیث و روایات و قاضی و حاکم است در معرفت اخبار صحیحه و سقیمه که آنچه حکم نماید کتاب الله بآن آن حق است نه غیرش، در آن کتاب الله خداوند فرموده است که **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ**. پس خبر داده است خداوند بآن که هر چیزی که خلق نموده است آن را پس او نیکو است و قبیح نیست. پس اگر بود قبیح از فعل خداوند هر آینه منافات داشت این با حکم به حسنش و در حکم

خداوند بحسن، همه آنچه خلق نموده است گواهی است بیاطل بودن گفتار کسی که گمان نموده است که خداوند خلق نموده است قبیح را و فرموده است خداوند تعالی که ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ. پس نفی فرموده است تفاوت را از خلش و حال آنکه ثابت شده است که کفر و کذب متفاوتند فی نفسه و سخنهاى ضد يك ديگر متفاوتند پس چگونه جایز

است که بر خداوند تعالی اطلاق کنند اینکه خالق افعال عباد است و حال آنکه در افعال ایشان است از تفاوت آنچه ذکر نمودیم ما آن را با فرموده خداوند که:

ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ. پس نفی فرموده است خداوند و رد نموده است بر کسی که نسبت دهد آن را بسوی او و تکذیب فرموده است او را در این نسبت دادن باو- مفید ره.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۸

است بطریق تقدیر نه بطریق تکوین و معنی خلقت تقدیر آن است که در ازل خدا عالم باندازه های آن عملها بوده. و الله اعلم.

باب (پنجم) اعتقاد در نفی جبر و تفویض

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که: نه جبری

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۹

است و نه تفویضی بلکه امری است میان دو امر، پس شخصی پرسید که چه چیز است امر میان دو امر؟ آن جناب فرمود: این مثل آنست که تو مردی را مشرف بر معصیتی دیده منعش نموده باشی و او باز نایستاده باشد از آن معصیت، پس تو او را بحال خود واگذارده باشی و او آن معصیت را

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی،

کرده باشد؛ پس در آن مقام که قبول منع نمود و تو او را واگذاری نه اینست که تو باشی آن کسی که او را امر بمعصیت نموده. و الله اعلم» (۱)

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر ابن بابویه ره و تضعیف این روایت بارسال فرموده است که جبر واداشتن بر فعل و مضطر نمودن بسوی آن بعنوان قهر و غلبه است و حقیقت این ایجاد فعل است در شخص زنده بدون اینکه از برای آن شخص قدرت بر دفع آن و سر باز زدن از وجود آن فعل در او بوده باشد و گاهی تعبیر می شود از آنچه میکند آن را آدمی بقدرتی که با اوست بر وجه اکراه و ناخوش داشتن آن فعل بر سبیل تخویف و الجاء آنکه آن فعل جبر است و اصل در این معنی جبر آن چیزی است که کرده شود بدون قدرت شخصی بر امتناعش بنحوی که ذکر نمودیم و هر گاه محقق شد گفتار در جبر بنحوی که وصف نمودیم آن را بوده باشد جبر مذهب اصحاب مخلوق و آن آن است که گمان مینمایند که خداوند خلق نموده است در بنده طاعت را بدون آنکه دهنده قدرتی بر ضد اطاعت و امتناع از طاعه بوده باشد و خلق نموده است خداوند معصیت را همچنین پس ایشانند مجبره حقیقی و جبر مذهب ایشان است بر سبیل تحقیق، و تفویض آن قول بر رفع خطر و منع است از خلق در افعال عباد آنچه خواسته باشند از اعمال و این قول زنادقه و اصحاب اباحه است، و واسطه میانه این دو قول آن

است که خداوند قادر نموده است خلق را بر افعال خود و متمکن نموده است ایشان را از اعمال خود و تحدید نموده است از برای ایشان حدود را در آن و رسم نموده است رسوم را و منع نموده است ایشان را از قبایح بزجر و تخویف و وعد و وعید، پس نمی باشد خداوند بسبب تمکین نمودن عباد را بر اعمال، جبرکننده ایشان بر اعمال و تفویض ننموده است بسوی ایشان افعال را بجهت آنکه منع نموده است ایشان را از اکثر افعال و قرار داده است از برای ایشان حدود را در افعال و امر نموده است ایشان را بافعال حسنه و نهی نموده ایشان را از قبیح افعال، پس این است فاصله و واسطه میانه جبر و تفویض بنحوی که بیان نمودیم ما آن را- مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۱

باب (ششم) اعتقاد در اراده و مشیت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که خواسته خدا و اراده نموده و دوست نداشته و نپسندیده باین تفصیل که خواسته است که هیچ چیز نباشد مگر بعلم او، و اراده نموده همچنین، و دوست نداشته که سیمین سه خدایش گویند و نپسندیده کفر را برای بندگانش، و حق تعالی فرموده که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو هدایت نمینمائی هر که را مائلی و لیکن خدا هدایت میفرماید هر کس را (که) میخواهد «۱» و ایضا فرموده که: نمیخواهید شما بندگان مگر آنکه خدا بخواهد «۲» و ایضا فرموده که: اگر خواسته بود پروردگار تو یا محمد صلی الله علیه و آله و

سَلِّمْ هِر آینه ایمان آورده بود هر که در روی زمین است کلهم اجمعین، آیا پس تو بجبر میداری مردم را تا همه مؤمن باشند؟
«۳» و فرموده که: مقرر نبوده برای هیچ نفسی اینکه ایمان بیاورد مگر باذن خداوند «۴»

(۱) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. سوره قصص آیه ۵۶

(۲) وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، سوره دهر آیه ۳۸

(۳) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يُكُونُوا مُؤْمِنِينَ. سوره یونس آیه ۹۸

(۴) وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ. سوره یونس آیه ۱۰۰

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۲

و فرموده که: شدنی نبوده برای هیچ نفسی آنکه بمیرد الا باذن خدا نوشته بمدت معین «۱» و فرموده که: میگویند لشکریان اسلام که اگر ما را نصیبی از غلبه بود کشته نگردیده بودیم در اینجا، بگو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که اگر در خانه های خود بودند هر آینه بیرون می آمدند اشخاصی که قتل سرنوشت آنها شده بود بسوی مکانهای مرگشان «۲» و فرموده که: اگر خدا خواسته بود نکرده بودند آن کار را، پس واگذار آن قوم را با افتراشان «۳» و فرموده: اگر خواسته بود خداوند شرک نمی آوردند آن جماعت و ما تو را نگهبان قرار نداده ایم «۴» و فرموده که: اگر خواسته بودیم هر آینه هدایت هر نفسی را بخودش (باو خ ل) داده بودیم «۵» و فرموده که: هر کس را خدا میخواهد که هدایتش نماید باز میکند سینه اش را برای اسلام و هر کس را میخواهد گمراهش

(۱) وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا سورة آل عمران آیه ۱۳۹

(۲) يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ، سورة آل عمران آیه ۱۴۸

(۳) وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ سورة انعام آیه ۱۱۲

(۴) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا سورة انعام آیه ۱۰۷

(۵) وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي، سورة سجده آیه ۱۳

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۳

میگرداند سینه اش را تنک بمرتب که گویا صعود در آسمان مینماید «۱» و فرموده که: میخواهد خداوند که بیان فرماید برای شما و بنماید شما را طریقه های آن کسانی که پیش از شما بوده اند و بازگشت برحمت فرماید بر شما «۲» و فرموده: میخواهد خدا که قرار ندهد برای آنها حظی در آخرت «۳» و فرموده که: میخواهد خدا که تخفیف دهد مشقت را از شما «۴» و فرموده: میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را «۵» و فرموده که: خدا میخواهد که بازگشت بعفو و رحمت فرماید بر شما و میخواهند آنان که از پی شهوتها میروند که میل کنید شما میلی عظیم «۶» و فرموده که: خدا نمیخواهد ظلمی را برای بندگان «۷» خلاصه این است اعتقاد ما در اراده و مشیت و مخالفان طعن بر ما میزنند در این باب و میگویند که: ما میگوئیم خدا معصیتها را خواسته و کشتن حسین بن علی علیهما السلام را خواسته، و ما چنین نمیگوئیم بلکه

(۱) فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ سورة انعام

۱۲۵

(۲) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ سورة نساء آیه ۳۱

(۳) يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْأَخْرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ سورة آل عمران آیه ۱۷۰

(۴) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا سورة نساء آیه ۳۲

(۵) يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ. سورة بقره آیه ۱۸۱

(۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا سورة نساء آیه ۳۲

(۷) وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ سورة مؤمن آیه ۳۲

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۴

باشد، و خواسته که معصیتها نسبت باو نداشته باشد از راه کردن، و خواسته است که خودش موصوف باشد بعلم بمعصیتها پیش از وجود آنها، و می گوئیم که خدا خواسته که قتل حسین علیه السلام معصیت او باشد بر خلاف طاعت.

و میگوئیم خدا خواسته که قتل او منهی باشد نه مأمور و میگوئیم خدا خواسته که قتل او قبیح باشد نه مستحسن و خدا خواسته که قتل او موجب سخط الهی باشد نه رضای او.

و می گوئیم که خدا خواسته که بطریق جبر و قدرت مانع قاتل (قتل خ ل) آن جناب (ع) نشود چنانچه بطور نهی مانعش شده و میگوئیم خدا خواسته که دفع قتل از او نفرماید، چنانچه دفع سوختن از ابراهیم علیه السلام فرمود در وقتی که خطاب نمود بآتش

که ابراهیم در آن افکنده بود که: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم «۱» و میگوئیم در ازل خداوند عالم بود بآن که حسین علیه السلام کشته می شود و بواسطه شهادت ادراک سعادت ابدی مینماید و کشته او شقی ابدی می شود.

و میگوئیم: هر چه خدا خواسته هست و هر چه نخواسته نیست «۲» این است اعتقاد ما در اراده و مشیت نه آنچه بما اسناد می دهند مخالفان و طعنه زنندگان بر ما از ملحدان «۳» و الله اعلم

(۱) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سوره انبياء آیه ۶۹

(۲) ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن.

(۳) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که آنچه ذکر نموده است آن را شیخ ابو جعفر ره در این باب محصل نمیشد و معانی آن مختلف و متناقض می باشد و سبب در آن آنست که عمل نموده است بر ظواهر احادیث مختلفه، و نبوده است شیخ ابو جعفر ره که اعتقاد داشته باشد نظر و تامل را پس تمیز بدهد میانه حق و باطل آنها و عمل کند بر مقتضای حجت و برهان و کسی که اعتماد نماید در مذهب خود بر اقوال مختلفه و تقلید راویان، بوده باشد حالش در ضعف آنچه بیان نمودیم ما آن را، و حق در آنست که خداوند اراده نمی نماید مگر آنچه نیکو بوده باشد از افعال و نمی خواهد مگر جمیل اعمال را و اراده نمی نماید قبایح را و نمی خواهد فواحش را، برتر است خداوند از آنچه میگویند آن را ظالمون برتری بزرگی، فرموده است خداوند: وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. نیست خداوند که اراده نماید

ظلم را از برای بندگان؛ و فرموده است که:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ. وَيُرِيدُ اللَّهُ لِيُثَبِّتَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (الی آخر آیه) اراده می نماید خداوند در باره شما آسانی را و اراده نمی نماید در باره شما دشواری را، و اراده می نماید که بیان نماید از برای شما طریقه های کسانی را پیش از شما بوده اند (تا آخر آیه) و نیز فرموده است: وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا خداوند اراده می نماید که قبول توبه شماها را کند و اراده می نماید کسانی که متابعت شهوات مینمایند که میل کنید شماها از حق میل نمودنی بزرگی و نیز فرموده است که: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا. اراده مینماید خداوند که سبک کند از شماها و خلق شده است آدمی ضعیف. پس خبر داده است خداوند سبحانه اینکه اراده نمی نماید در باره بندگانش دشواری را، بلکه اراده می نماید در باره ایشان آسانی را و اراده می نماید در باره ایشان بیان حق را و اراده نمی نماید گمراهی را و اراده می نماید سبکی را از ایشان و اراده نمی نماید سنگین کردن کار را بر ایشان پس اگر بود خداوند سبحانه اراده نماینده معاصی ایشان، هر آینه منافی بود این اراده با اراده بیان حق از برای ایشان و آسان نمودن از برای ایشان، پس کتاب الله گواه است بضعدها آنچه رفته اند بسوی آن گمراهان و افتراءبندان بر خدا دروغ را، برتر است خداوند از آنچه ظالمون میگویند برتری بزرگی. و اما آنچه آویخته اند و چنگ زده اند بآن از قول

خداوند آیه: **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ** (الی آخر آیه) یعنی پس کسی که خواسته است خداوند که بگشاید سینه اش را از برای اسلام (تا آخر آیه) پس نیست از برای جبریه چنگ زدن و آویختن بآن و نه در آن حجتی است از جهت آنکه معنی این آیه آن است که: کسی که اراده نماید خداوند که نعمت بخشد او را بجهت جزاء بر طاعتش بگشاید سینه اش را از برای اسلام بلطفهائی که عطا میکند او را! پس بیشتر بنماید از برای او بآن الطاف همیشگی داشتن طاعات را؛ و هدایت در این موضع نعیم است فرموده است خداوند تعالی در آنچه خبر داده است بآن از اهل بهشت که **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا** (الی آخر آیه) حمد و ستایش مختص خداوند آنچنانی است که هدایت نموده است ما را از برای این یعنی نعمت بخشیده است ما را بآن و جزا داده است ما را بآن، و ضلال و گمراهی در این آیه عذاب است. فرموده است خداوند تعالی که: **إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ**. بدرستی که گناهکاران در گمراهی و عذاب سعیرند پس نام گذارده است عذاب را ضلال و نعیم را هدایت و اصل در آن اینست که ضلال هلاکت است و هدایت نجات، فرموده است خداوند در مقام حکایت از عرب که: **أَ إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ**، یعنی هر گاه ما هلاک شدیم در زمین تازه خلق خواهیم شد؟

و بوده باشد معنی در قول خداوند: **فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ**. آنچه مقدم داشتیم آن را؛ و در قول خداوند: **وَ**

مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ. آنچه وصف نمودیم آن را و معنی قول خداوند: يَجْعَلُ صِدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا، سلب توفیق او است بجهت عقوبت او بر عصیانش؛ و منع از او است الطاف را بجهت جزاء او بر بدی او، پس شرح صدر ثواب اطاعت است بتوفیق، و تضییق صدر عقاب معصیت است بسلب توفیق و نیست در آیه بنا بر آنچه ما بیان نمودیم آن را، شبهه از برای اهل خلاف در آنچه ادعا نموده اند آن را از آنکه خداوند گمراه می نماید از ایمان و منع می نماید از اسلام و اراده می نماید کفر را؟ و می خواهد ضلالت را.

و اما قول خداوند که: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا پس مراد بآن خبر دادن از قدرت خود است و اینکه اگر خواسته باشد که ملجا کند ایشان را بسوی ایمان و حمل کند ایشان را بر ایمان باکراه و اضطرار؛ هر آینه بوده باشد قادر بر آن لیکن خواسته است خداوند تعالی از ایشان ایمان را بطوع و اختیار و آخر آیه دلالت میکند بر آنچه ذکر نمودیم آن را و آن قول خداوند است که: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ اراده مینماید خداوند که او قادر است بر اجبار ایشان بر ایمان لیکن نمیکند آن را و اگر خواسته باشد آسان است بر او؛ و هر آنچه می آورند و چنگ میزنند بآن از امثال این آیه پس قول در آن چیزی است که ذکر نمودیم آن را و توجیه میکنیم آن را بنحوی که بیان نمودیم آن را؛ و گریز از اطلاق قول باینکه خداوند تعالی اراده میکند

که عصیان کرده شود و کافر شوند باو و کشته شوند دوستان او و دشنام داده شوند محبان او بسوی قول باینکه اراده مینماید که بوده باشد آنچه را که دانسته است چنان باشد که دانسته است، و اراده می نماید که بوده باشد معاصی او قبیح و منهی عنه، این گریختن از آن قول باین قول، افتادن است در آنچه گریخته است از آن، و بورطه افتادن است در آنچه ناخوش و مکروه دانسته است آن را، و این بجهت آنست که هر گاه بوده باشد آنچه را که دانسته است از قبیح چنان که او دانسته است، و بوده باشد خداوند اراده کننده اینکه آنچه دانسته است از قبیح چنان باشد که دانسته است، پس بتحقیق که اراده کرده خواهد بود قبیح را، و اراده کرده خواهد بود که بوده باشد آن قبیح، پس چیست معنی گریز او از چیزی بسوی خود آن چیز؛ و گریز او از معنی بسوی همان معنی، و آیا میباید گفتار او مگر مثل قول انسانی که، من دشنام نمیدهم زید را و لیکن من دشنام میدهم ابو عمرو را، و زید همان ابو عمرو باشد، و مگر مثل قول یهود که گفتند از روی استهزاء و سخریه بخدا که: ما کافر نیستیم بمحمد صلی الله علیه و آله و لیکن کافر میباشیم باحمد؛ پس این حماقت و جهل است از کسی که بگردد بسوی این قول و رنج و ضعف عقل است از کسی که اعتماد نماید بر آن. مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۵

باب (هفتم) اعتقاد در قضاء و قدر

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب قول

جناب صادق علیه السلام است که در جواب سؤال زراره باو فرمودند.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۶

عرض کرد چه میفرمائید در قضا و قدر؟ آن جناب فرمودند می- گویم که چون جمع فرماید خداوند بندگان را، از ایشان پرسش عهده می‌کند که بایشان فرمود، و از آنچه قضا در باره ایشان فرموده سؤالشان نمی نماید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۷

و سخن گفتن در قدر الهی از مناهی است چنانچه جناب امیر علیه- السلام بمردی که از قدر سؤال نمود فرمود که: بحریست عمیق داخل در آن مشو، آن مرد دوباره پرسید، فرمودند راهیست تاریک در آن

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۸

راه مرو، دفعه سیم سؤال کرد فرمودند سرّ خداوند است بیجا مشقت فهمش را مکش. و ایضا جناب امیر علیه السلام در باب قدر فرمودند متبّه شوید بتحقیق که قدر سرّی است از سرّ خداوندی و ستریست از ستر خداوندی و حرزی است از حرز خداوندی در حجاب الهی بالا برده شده و از خلق خدا در پیچیده گردیده و بانگشتی خدا مهر شده، سابق در علم خداوند است حقتعالی پایه بندگان را از دانستن قدر پست تر آفریده و قدر را بالاتر از مشاهده و ادراکشان گردانیده، زیرا که در نمیابند او را بحقیقت ربانیتش و نه بقدرت صمدانیتش و نه بعظمت نورانیتش و نه بعزت وحدانیتش زیرا که قدر دریائی است مواج و خالص است برای خدا، عمقش ما بین آسمان است و زمین، عرضش ما بین مشرق و مغرب. سیاه چون شب تاریک بار، بالا می‌رود و یکدفعه پائین می آید، پر از مارها و ماهیها

است. در قعرش آفتابیست که میدرخشد، سزاوار نیست که مطلع شود بر آن مگر یگانه فرد پس هر که در صدد اطلاع بر آن برآید عناد با خدا نموده در حکمش و نزاع با او نموده در سلطنتش و راز و ستر خدا را فاش کرده و باز گشته بغضی از خدا و جایگاه او جهنم است و بدجای بازگشتی است جهنم.

و روایت شده که جناب امیر علیه السلام کناره گرفت از پیش دیواری که میل کرده بود و رفت بمکان دیگر، شخصی عرض نمود یا امیر المؤمنین از قضاء خدا میگریزید؟ آن جناب فرمودند میگریزم از قضاء خدا بقدر خدا.

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: آیا افسون هیچ دفع قدر مینماید؟ فرمود این هم از قدر است «۱»

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر ابن بابویه ره در باب قضا و قدر و اینکه سخن در باب قدر منهی عنه میباشد و بعد از روایت حدیثی بچند سند فرموده است که: گفته است شیخ ابو عبد الله که مفید است که عمل نموده است شیخ ابو جعفر در این باب بر چند حدیث شاذی که از برای آنها توجیهاتی است که می شناسند آن ها را علماء هر گاه صحیح بوده باشد و ثابت باشد سندهای آنها و نگفته است در این باب سخن محصلی و بتحقیق که بود سزاوار از برای او چون که شناخت از برای قضا معنائی (این معنی را) اینکه اهمال کند سخن در آن را و بعد فرموده است شیخ مفید که قضا معروف میباشد در لغت و بر آن شاهی چند میباشد از

قرآن، پس قضاء بر چهار قسم است، اول آنها خلقت است و دوم امر و سوم اعلام و چهارم حکم فاصل میان حق و باطل، و اما شاهد قضا بمعنی خلقت پس قول خداوند تعالی است که: **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ** (تا قول خداوند تعالی که) **فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** یعنی خلق نمود آسمانها را هفت آسمان در دو روز.

و اما شاهد قضا در امر پس قول خداوند تعالی است که: **وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** (در سوره بنی اسرائیل آیه ۲۴) اراده مینماید که امر نموده است خداوند که عبادت ننمائید مگر او را.

و اما شاهد قضا در اعلام پس قول خداوند تعالی است که: **وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ** (سوره بنی اسرائیل آیه ۴) یعنی اعلام نمودیم بنی اسرائیل را و خیر نمودیم ایشان را بآن پیش از شدنش و اما شاهد قضا بحکم فصل میانه خلق قول خداوند تعالی است که: **وَ اللَّهُ يَفْضِلُ بِالْحَقِّ** یعنی فضل میکند بحکم حق میانه خلق، و شاهد دیگر در این معنی قول خداوند تعالی است که: **وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ**. اراده می نماید که حکم نموده میانه ایشان بحق و فصل نموده میانه ایشان بحق، و گفته شده است که از برای قضا وجه پنجمی میباشد و آن فراغت از امر است و استشهاد شده است بآن بقول حضرت یوسف علیه السلام که گفت: **قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ** (سوره یوسف آیه ۱۴) یعنی فراغت بعمل آمد از آن و آن برمیگردد بمعنی خلق و هر گاه ثابت شد آنچه ذکر نمودیم در وجهها و معانی قضاء، پس باطل شد قول مجبره

که خداوند قضا نموده است بر خلقش بمعصیت، بجهت آنکه خالی نمی باشد که میباید که اراده می نماید بآن اینکه خداوند خلق نموده است بمعصیت را در خلقش، پس بود واجب که بگویند که خداوند قضا نمود در خلقش عصیان را و نگویند که قضا نمود بر خلقش بجهت آنکه خلقت در ایشان است نه بر ایشان با آنکه خداوند تکذیب نموده است کسی را که گمان کند که خداوند خلق نموده است معاصی را بقولش سبحانه که: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ** (پس نفی نموده است از خلقش قبح را و ایجاب نموده است از برایش حسن را و معاصی قبیح اند بالاتفاق و نیست وجهی از برای قول ایشان که قضا معاصی نموده است باین معنی که امر نموده است بآنها بجهت آنکه خداوند تعالی تکذیب نموده است مدعی این سخن را بقولش سبحانه که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**. یعنی آیا میگوئید چیزی را که نمیدانید یعنی آنکه ایشان در مستقبل اطاعت میکنند، یا معصیت مینمایند و حال آنکه احاطه ندارید از حیث علم بآنچه می باشد از ایشان در مستقبل بر وجه تفصیل، و نیست وجهی از برای قول ایشان که خداوند قضا نموده است بگناهان، باین معنی که حکم نموده است بآنها میانه بندگان، بجهت آنکه احکام خداوند تعالی حق است و معاصی از ایشان است، و نیست از برای آن فائده، و آن لغو است بالاتفاق، پس باطل شد قول کسی که گمان مینماید که خداوند تعالی قضا میکند بمعاصی و قبیح، و وجه در قضا و قدر نزد ما (بعد از آنچه بیان

نمودیم آن را در معنی آن) آن است که گفته شود که خداوند تعالی خلق نموده است در خلقش قضا و قدری، و در افعال ایشان نیز قضا و قدری، و میباید مراد بآن آنکه قضا نموده است در افعال حسنه ایشان بامر کردن بآنها و در افعال قبیحه ایشان بنهی کردن از آنها و در نفس ایشان بخلق کردن آنها، و در آنچه کرده است در ایشان بایجاد کردن آن و قدر از خداوند سبحانه در آنچه کرده است آن را، ایقاع آنست در جای و موضعش، و قدر در افعال عبادش، آنچه حکم نموده است آن را در آنجا از امر و نهی و ثواب و عقاب بجهت آنکه آنها همه آنها واقع است در موقع و موضعش و در مکانش واقع نشده است عبث و قرار نداده است باطل، پس هر گاه تفسیر شود قضا در افعال خداوند و قدر بآنچه شرح نمودیم آن را برطرف گردد شناعت از خداوند و ثابت گردد و درست شود حق در آن از برای صاحبان عقول، و ملحق نگردد او را فسادی و نه اخلاقی.

و اما اخباری که روایت نموده است آن را ابو جعفر رحمه الله در باب نهی از کلام در قضا و قدر، پس آنها محتمل میباید دو وجه را، یکی از آن دو وجه آنست که نهی مختص باشد بقومی که، بوده است سخن و کلام ایشان در آن باب که فاسد مینموده است ایشان را و گمراه می نموده است ایشان (را) از دین (و) صالح نبوده است ایشان را در بندگی ایشان مگر امساک از آن، و ترک خوض در

آن، و نبوده باشد عام و شامل همه مکلفین، و گاه میباید که صالح میباید پاره مردم را، چیزی که فاسد میگردند بان دیگران، پس تدبیر و تربیت نموده اند ائمه علیهم السلام شیعیان خود را در دین باندازه آنچه مصلحت ایشان در دین دانستند.

و توجیه دیگر از برای آن اخبار آنست که بوده باشد نهی از کلام در قضا و قدر نهی از کلام در آنچه خلق نموده است و از علل و اسباب آن، و آنچه امر بآن فرموده است و بندگی فرموده است مردم را بآن و از قول در علل آن، زیرا که بوده است طلب علل خلق امر ممنوع، بجهت، آنکه خداوند تعالی پوشیده است آنها را از بیشتر خلقش، آیا دیده نمی شود که جائز نمیباشد از برای هیچ کس که طلب کند از برای همه مخلوقات خدا علت‌های مفصل؟ پس بگویند که چرا خلق شده است چنین و چنین، تا آنکه بشمارد و احصا نماید همه مخلوقات را، و جائز نمیباشد که بگویند چرا امر شده است بچنین و عبادت قرار داده شده است بچنین و نهی شده است از چنین، زیرا که عبادت فرمودنش بآن، و امر نمودنش از برای آن چیز است که اعلم است بآن از مصالح خلق، و مطلع نساخته است هیچ کس از خلقش را بر تفصیل علت‌های آنچه خلق نموده است، و امر فرموده است بآن و عبادت قرار داده است و اگر چه اعلام نموده است فی الجمله که خلق نموده است خلق را عبث و جز این نیست که خلق نموده است ایشان را بجهت حکمت و مصلحت، و دلالت نموده است بر

آن بعقل و سمع، پس فرموده است خداوند سبحانه که: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ** (سوره انبیاء آیه ۱۶) و فرموده است **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا** (مؤمنون آیه ۱۱۷) و فرموده است که: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** (سوره قمر آیه ۴۹) یعنی بدرستی و تحقیق که ما خلق نموده ایم هر چیزی را بحق گذارده ایم آن را در جایش و مکانش و فرموده است: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (سوره ذاریات آیه ۵۶) و فرموده است در آنچه عبادت بآن فرموده است که: **لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ** (سوره حج آیه ۳۸) و گاهی صحیح می باشد که بوده باشد خداوند تعالی که خلق نموده باشد حیوانی را بخصوصه، بجهت علمش بآن که ایمان می آورند از خلقت آن حیوان کفاری چند، یا توبه می نمایند نزد آن فساقی چند، یا منتفع میگردند بآن مؤمنانی چند یا متعظ میگردند بآن ظالمانی چند یا منتفع میگردد.

خود مخلوق بآن، یا می باشد عبرت از برای یکی در زمین یا در آسمان، و آن غایب و پوشیده است از ما و اگر چه جزم داریم مجملاً باینکه همه آنچه را که صنع نموده است آن را خداوند تعالی جز این نیست که صنع نموده است آن را بجهت غرضها، و حکمتش وضع نموده است آن را عبث و همچنین جائز است که بندگی فرموده باشد ما را بنماز، بجهت آنکه آن نزدیک میگرداند ما را بطاعتش، و دور میگرداند ما را از معصیتش و می باشد بندگی فرمودن بآن؛ لطف از برای همه عبادت کنندگان بآن؛ یا از

برای پاره از ایشان، و چون که مخفی است این وجود و مستور است از ما و واقع نشده است دلیل بر تفصیل در آنها و اگر چه دانسته شده است مجملاً بآن که آنها حکمت است، بوده باشد نهی از کلام در معنی قضا و قدر؛ جز این نیست که آن نهی از طلب علت‌های بر وجه تفصیل می‌باشد پس نبوده است نهی از کلام در معنی قضا و قدر بر وجه تفصیل، آنچه گفته شد همه در صورتیست که سالم بوده باشد آن اخباری که ایراد نموده است آنها را شیخ ابو جعفر ره و اما اگر باطل بوده باشد یا مختل بوده باشد سند آنها؛ پس بتحقیق که ساقط است از آنها عهده سخن در آنها، و حدیثی که روایت نموده است آن را از زراره حدیث صحیحی است، از میانه آنچه روایت نموده است، و معنی در آن ظاهر است، نیست خفائی در آن بر عقلا و آن مؤید قول بعدل است، و دال است بر فساد قول بجبر، آیا نظر نمیشود بسوی آنچه روایت نموده است آن را از ابی عبد الله علیه السلام از قولش که: هر گاه محشور کند خداوند تعالی خلائق را؛ سؤال نماید ایشان را از عهدی که عهد نموده است بسوی ایشان و سؤال نماید از آنچه قضا نموده است بر ایشان، و بتحقیق که تکلم نموده است قرآن بآن که خلق پرسیده شدگانند از عمل‌های خود. (*) پس اگر اعمال و کردار آنان بقضای خدای تعالی بود هر آینه سؤال نمیکرد از ایشان اعمال آنها را و مؤاخذه نمیفرمود پس این حدیث دلالت کرد بر

اینکه قضای خدای متعال آن چیزی است که خلق کرده است آنها را از خود بندگان و آنچه که در بندگان قرار داده است از قوی و احساسات و اینکه خداوند تعالی سؤال نمیکند مگر از اعمال بندگان، آن اعمالی که از آنها پیمان گرفته در بجای آوردن و یا ترک کردن آنها پس امر کرده است آنها را بکارهای نیکو و نهی کرده است آنها را از قبایح اعمال و این حدیث معنی قضا و قدر را روشن میکند، و در این هنگام وجهی برای قول باینکه: برای قضا و قدر معنای معقولی نیست. باقی نمیماند زیرا بیان نمودیم ما معنی قضا و قدر را همچنان که تذکر کردیم آن را. مفید (*) مترجم گوید- که بعد از این کلام معقول از شیخ مفید ره تتمه آن از نسخه اصل ساقط شده بود و بجای آن بیاضی میبود و بعد از آن چند کلمه در خصوص بدا مسطور بود که در بابش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مصحح گوید: که تتمه ساقط شده را در نسخه چاپی که در دسترس ما بود ترجمه و ملحق باصل نمودیم و آن تتمه چنین است:

و اما نهی از کلام در خداوند عز و جل پس جز این نیست که مختص می باشد نهی از کلام در تشبیهش بخلقش و نسبت بجور دادن او در حکمش، و اما کلام در توحید او و نفی تشبیه از او و تنزیه از برای او و تقدیس او پس امر شده است بآن و ترغیب شده است در آن. و بتحقیق که آمده است در این باب آثار کثیره و

اخبار متظافره و ثابت نموده ام من در کتاب «ارکان در دعائم دین» از آن اخبار جمله کافی را و در کتاب «کامل در علوم دین» از آن اخبار بابی را که استیفا نموده ام، تعقل در معانی آن و در «عقود دین» جمله را که کسی که اعتماد نماید آن را بی نیاز میگردد از غیر آنها، و هر آن کس که طول میدهد نظر و سخن را همین شاهد است بر نفس او بضعف رأی و واضح کننده است از قصور او از مرتبه معرفت و نازل است از مراتب اهل بصیرت، و نظر غیر مناظره است و گاه مییابد که درست مییابد نهی از مناظره بجهت تقیه و غیر آن و درست نمیباشد نهی از نظر بجهت آنکه در عدول از نظر گشتن است بسوی تقلید و تقلید مذموم است باتفاق علماء و نص قرآن و سنت.

فرموده است خداوند تعالی در حالتی که ذکر نموده است مقلدین از کفار را و مذمت نموده است مرایشان را بر تقلید نمودن ایشان که: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ، قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ (زخرف آیه ۲۲ و ۲۳)** گفتند کفار که ما یافتیم پدران خود را بر مذهبی و بدرستی که ما بر ایشان اقتداکننده ایم، خداوند فرموده به پیغمبر (ص) که بگو که حال شما چنین است هر چند بیاورم من شماها را هدایت کننده تر از آنچه یافته اید بر آن پدران خود را؟ و فرموده است حضرت صادق علیه السلام که هر آن کس که بگیرد دین خود را از دهان های مردمان بر طرف کنندش از آن دین

مردمان، و هر آن کس که بگردد دین خود را از کتاب و سنت برطرف گردند کوهها و برطرف نگردد او. و فرمود آن حضرت که حذر باد شما را از تقلید، پس بدرستی که خداوند تعالی میفرماید که: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره توبه آیه ۳۱) یعنی گرفتند علما و زهاد خود را خداوندان و معبودان بدون خداوند که معبود بحق و حقیقی است، بعد از آن آن حضرت فرمود که: و نه بخدا قسم است که نماز نمودند از برای ایشان، یعنی علما و زهاد، و نه روزه گرفتند از برای ایشان و لیکن حلال نمودند از برای ایشان حرامی چند را و حرام نمودند بر ایشان حلالی چند را، پس تقلید نمودند ایشان را در آن، پس بندگی نموده اند ایشان را در آن، پس بندگی نموده اند ایشان را در حالتی که نفهمیدند و آن حضرت فرموده که: هر آن کس که اجابت کند سخن گوئی را پس بتحقیق که عبادت نموده است او را پس اگر آن سخن گوی از جانب خدا باشد، پس بتحقیق که بندگی نموده است خداوند را، و اگر آن سخن گوی از جانب شیطان باشد پس بتحقیق که بندگی نموده است شیطان را. و نیز شیخ مفید ره فرموده است که اگر تقلید صحیح میبود، و نظر باطل، نبود تقلید از برای گروهی اولی از تقلید از برای گروهی دیگر و بود هر گمراهی بسبب تقلید معذور و هر مقلد مبدعی بی وزر و این چیزی است که نمیگوید آن را هیچ کس پس دانسته شد بآنچه ذکر نمودیم ما آن را که نظر حق

است و مناظره بحق صحیح است و اینکه اخباری که روایت نموده است آنها را ابو جعفر رحمه الله تعالی توجیه آنها آن چیزی است که ذکر نمودیم ما آن را و نیست امر در معانی آن اخبار بر نحوی که او تخیل نموده است آن را در آنها و خدا ولی توفیق است، مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۲۹

باب (هشتم) اعتقاد در فطرت و هدایت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب اینست که خدای عز و جل همه مردم را در اول

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۰

یگانه پرست آفریده و این است معنی قول الهی: فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (۱) و حضرت صادق علیه السلام در بیان قول حق تعالی که فرموده:

(۱) سوره روم آیه ۳۰

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۱

ما كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ (۱) یعنی نبوده خداوند که گمراه کند قومی را بعد از آنکه هدایتشان نمود، تا ظاهر سازد برای آنها آنچه را که باید از آنها پرهیز نمایند. آن حضرت فرمود یعنی تا پیامزدشان هر آنچه را که وسیله رضای او است و هر چیزی را که باعث خشم او است،

(۱) سوره توبه آیه ۱۱۶

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۲

و ایضا در معنی قول الهی: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۱) یعنی در دل هر نفسی انداخته بدعملی و تقوای او را، آن حضرت فرمود: یعنی آنکه بیان نمود برایش آن را که باید بعمل آورد و آن عملی را که بایست ترک نماید.

(١) سورة شمس آيه ٧

إعتقادات الإماميه (للصدوق) / ترجمه حسني،

و ایضا در شرح قول خدای تعالی: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* «۱» فرمود: یعنی راه را بآدمی شناسانیدیم در حالی که فراگیرنده راه است، یا ترک کننده آن.

(۱) سوره در آیه ۲

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۴

و در بیان قول حق جل شانہ: *وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ* «۱» یعنی و اما قوم ثمود پس هدایتشان نمودیم و بعد از هدایت کوری را بر قبول هدایت ترجیح دادند، آن حضرت فرمود: ترجیح دادند در حالی که میدانستند.

و شخصی از معنی آیه: *وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ* «۲» پرسید، آن حضرت فرمود نجد خیر و نجد شر، یعنی نمودیم آدمی را راه خوبی و راه بدی «۳» و فرمود هر چه خداوند حائل علم آن گردیده از بندگان، پس تکلیف آن برداشته شده از ایشان و ایضا فرمود که: *حق تعالی حجه گرفته بر مردم بآنچه داده بایشان و شناسانیده ایشان را و اللّٰه اعلم.* «۴»

(۱) سوره فصلت آیه ۱۶

(۲) سوره بلد آیه ۱۰

(۳) مترجم گوید، نجد در اصل لغت زمین مرتفع است؛ و بعد استعاره شد از برای راه؛ بجهت آنکه جاده بر روی زمین نمایان است چون مکان مرتفع یا آنکه طول جاده در نظر سالک رو بصعود مینماید در زمین هموار؛ و جناب امیر علیه السلام نجد را در این آیه تفسیر براه و دیگران نجدین را بدو پستان مادر تفسیر کرده اند. و اللّٰه و رسوله و خلیفه رسوله اعلم،

(۴) شیخ مفید رحمه اللّٰه فرمود: که شیخ ابو جعفر ابن بابویه فطرت را ذکر کرده ولی معنای آن را بیان نفرموده، و حدیثی در

توجیه

آن آورده ولی فائده آن را ذکر نفرموده و معنی در قول آن حضرت که فرمود، فطر الله الخلق یعنی آغاز پیدایش و آفرینش فرموده، و فطرت معنی آن آفریدن است چنان که خدای متعال فرمود الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (سوره ملائکه آیه ۱) اراده کرده بآن خالق سموات و ارض را علی الابتداء و الاستقبال، و نیز در قول خدای تعالی است، فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (سوره روم آیه ۳۰) یعنی خلقه الله التي خلق الناس، و او معنی قول امام صادق علیه السلام است که فرمود، خداوند مردم را بر خلق توحید آفریده یعنی عموم مردم را خداوند برای توحید آفریده و برای اینکه او را واحد بدانند و مراد این نیست که خداوند از آنها توحید را طلبیده و اگر چنین باشد باید همه مردم موحد باشند ولی ما می بینیم که در وجود ما مخلوقین کسانی یافت میشوند که خدا را واحد نمیدانند و او را بتوحید عبادت نمیکنند و این خود دلیل است بر اینکه خداوند توحید را در خلق خود نیافریده بلکه آنها را خلق کرده است تا توحید را کسب کنند و بدست آورند و شاهد گفتار ما قول حقتعالی است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ (سوره ذاریات آیه ۵۶) پس خداوند بیان فرمود که بندگان را خلق کرده تا آنکه او را عبادت کنند و ستایش نمایند.

و بتحقیق که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی وارد شده که عامه و خاصه آن را بقبول تلقی کرده اند فرمود:

كل مولود يولد فهو على الفطرة و انما ابواه يهودانه و ينصرانه

. یعنی

هر فرزندی که از مادر متولد شود بر فطرت توحید است و جز این نیست که پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی میگردانند، و این نیز مبین صحت گفتار ما است که پیش از این ذکر نمودیم؛ از اینکه خداوند خلاق را آفرید تا او را عبادت کنند و آنها را ایجاد فرمود: که توحید او گویند و او را یگانه دانند و جز این نیست که گمراهان از پیش خودشان و از پیش کسانی که آنها را گمراه کرده اند از جن و انس بغیر از حقتعالی آمده اند، یعنی خود آنها گمراهی را برگزیدند نه آنکه خداوند قضا فرموده بود بر ایشان ضلالت را.

و آنچه را که آورده شیخ ابو جعفر در بیان خلق کردن خداوند خلق را و هدایت و راهنمایی آنان را براه راست. چنان است که ذکر فرموده است و تحقیقا در این موضوع مصاب است و راه نیکی را پیموده و آنچه را که عدل اقتضا میکند و عقل بر آن دلالت مینماید فرموده است و این خلاف مذهب مجبره است که گفتار خدا را رد میکنند، و در اقوال خود با دلایل عقلی مخالفند. مفید (ترجمه از مصحح است)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۵

باب (نهم) اعتقاد در استطاعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب همان است که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده در وقتی که شخصی گفت: آیا بنده مستطیع نمیشود؟ آن حضرت فرمود: بلی می شود بعد از چهار چیز، بیمانع بودن شخص، و صحت جسم، و سلامت اعضاء و وارد شدن سببی برای او از جانب خدا و چون باتمام رسد اینها

بنده مستطیع است، یکی عرض نمود مثل چه؟ آن حضرت فرمود مثل اینکه شخص بیماع است و صحیح بدن و سالم الاعضاء

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۶

لیکن قادر بر زنا نیست مگر آنکه زنی را به بیند و چون یافت زن را یا اینست که خدا نگاهش میدارد، پس سرباز میزند، چنانچه یوسف (ع) سرباز زد و یا خدا وامیگذارد میانه او و آن زن و زنا میکند و آن مرد زناکننده است «۱»

(۱) شیخ مفید ابو عبد الله فرموده: آنچه را که ابو جعفر از ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده حدیث شاذی است و استطاعت در حقیقت صحت و سلامت است، پس هر صحیحی مستطیع است و وقتی انسان عاجز می شود و از استطاعت خارج میگردد و بیرون میرود که از صحت و تندرستی خارج شود؛ و گاه می شود که کسی استطاعت عملی را دارد با آنکه آلت و ابزار آن عمل را فاقد است، این گونه کسان مستطیع اند، ولی ممنوع از فعلند و منع ضد استطاعت نیست و بین منع و استطاعت تضادی وجود ندارد و تضاد آن با فعل است و بس و از همین جهت است که کسی استطاعت نکاح کردن را دارد و حال آنکه او زنی را نمی یابد تا او را نکاح کند و خداوند متعال فرموده است: **وَمَنْ لَمْ يَشَيْطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ** (سوره نساء آیه ۲۹) یعنی هر کس از شما که توانگری و استطاعت ندارد که از زنها عقیفه مؤمنه نکاح کند الخ. پس بیان فرموده است خداوند تعالی انسان استطاعت نکاح را دارد ولی او نکاح نمیکند؛

و استطاعت حج را دارد پیش از اینکه اعمال حج را بجا آورد و پیش از بیرون رفتن و خروج، استطاعت خروج را دارد خداوند تعالی فرمود: **وَ سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ** (سوره توبه آیه ۴۲) یعنی زود است که قسم یاد کنند بخداوند که اگر ما استطاعت میداشتیم با شما بیرون می آمدیم پس خداوند خبر داده که آنها استطاعت خروج را داشتند و بیرون نیامدند و نیز خداوند سبحانه فرمود: **وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** (سوره آل عمران آیه ۹۸) یعنی بر مردمان واجب است که برای رضای خداوند سبحان قصد کنند خانه او را و زیارت کنند بیت الله را پس خداوند در این آیه حج را بر مردمان واجب کرده و حال آنکه استطاعت قبل از حج است؛ پس چگونه گمان کرده است شیخ ابو جعفر رحمه الله که شرط استطاعت زنا وجود مزنی بها (زن) است و ما بیان کردیم و گفتیم که انسان استطاعت زنا را دارد با فقدان زن و نبودن او و بلکه در حین تعذر وجود او و اگر خبری را که شیخ ابو جعفر روایت کرده ثابت باشد پس مراد از استطاعت در او آسان کردن است فعل را و تسهیل نمودن است مر راه آن عمل را و راه نداشتن دلیل بر عدم استطاعت نیست، از جهت آن چیزی که ما پیش گفتیم که: با منع هم استطاعت ممکن است باشد، و این بابی است که اگر خواسته باشیم بسط دهیم سخن در آن بطول میانجامد و در آنچه که ما از معانی آن ثابت نمودیم کفایت است

برای کسی که عبرت گیرد. (ترجمه از مصحح است)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۷

و اطاعت کرده نمیشود خداوند بجزیر نمودن او بنده را، و معصیت کرده نمیشود بغلبه بنده بر خدا.

و شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی قول الهی وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ «۱» یعنی بتحقیقی که بودند مجرمان که تکلیف کرده میشدند بسجود در حالی که سالم بودند در دنیا، آن جناب فرمود: یعنی مستطیع سجود بودند و میتوانستند که فراگیرند عمل مأمور را و ترک نمایند عمل منهی را و باین امتحان شدند.

و جناب باقر علیه السلام فرمود که در توریه نوشته: یا موسی بدرستی که من آفریدم تو را و برگزیدم و قوتت بخشیدم و بطاعت خودم امرت نمودم، و از معصیت خود نهیت فرمودم، پس اگر فرمان مرا بردی تو را مدد مینمایم بر طاعت خود، و اگر نافرمانی کردی امدادت نمیکم بر معصیت خود، و مرا منت بر تو است در حال طاعت تو مرا و مرا حجت بر تو است در وقت معصیت نمودن تو مرا

باب (دهم) اعتقاد در بدا

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید که:

یهود گفتند که خداوند فارغ از کار خود شده، و ما میگوئیم بلکه او در کاریست و او را شغل کاری مانع کار دیگر نیست؛ زنده میکند و می میراند و خلق میکند و رزق میدهد و هر چه خواهد میکند و میگوئیم محو میفرماید خدا هر چه را میخواهد ثابت مینماید هر چه را می خواهد

(۱) سوره ن و القلم آیه ۴۲

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۰

و نزد اوست سرنوشت اصل و ام الكتاب،

و خدا محو نمیکند مگر چیزی را که بوده، و ثابت ننماید مگر امری را که نبوده، پس یهود در این معنی ما را اسناد بمذهب بدا داده اند، و تبعیت آنها نموده اند در این اسناد مخالفان ما از اهل میلهای مختلف و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عالم هرگز هیچ پیغمبری را مبعوث نساخت تا او را اقرار از او گرفت برای خدا به بندگی و ترک خدایان ناحق دیگر، و بآن که خدا تاخیر میکند هر چه را میخواهد و تعجیل مینماید هر چه را میخواهد. و منسوخ شدن شریعتها و حکمهای پیش بشریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از اینست، و نسخ کتابهای آسمانی بقرآن از اینست.

و ایضا فرمود: هر کس گمان کند که اراده میکند خدا امروز در چیزی که نمیدانسته آن را دیروز من از او بیزاری میجویم.

و فرمود که: هر که گمان کند که برای خدا بداء روی داده بوجه پشیمانی او نزد ما کافر است بخداوند عظیم، و اما قول حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: هیچ بدائی نشده برای خدا مثل بدائی که شد برای او در باره اسماعیل پسر من - پس غرض آن حضرت این بوده که بظهور نیامد برای خدای تعالی در هیچ امری مثل آنچه بظهور آمد در اسماعیل پسر من، آنگاه که نهال حیاتش را از بن برآورد پیش از من تا معلوم شود که او امام بعد از من نیست و الله اعلم «۱»

(۱) مترجم گوید که از شیخ مفید علیه الرحمه کلامی متعلق بداء میبود که از نسخه اصل اول آن افتاده بود و آنچه از آخرش مانده بود این

چند کلمه است که مذکور می شود.

مصحح گوید که ما آن نواقص را یافتیم و ترجمه نمودیم و اول آن چنین است ابو عبد الله محمد بن نعمان مفید ره فرموده که قول امامیه در موضوع بداء از راه سمع است نه از راه عقل، و اخبار راجع بداء از ائمه هدی علیهم السّلام بسیار وارد شده؛ و اصل در بداء ظهور است چنان که خداوند تعالی در قرآن مجید فرمود:

وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (سوره زمر آیه ۴۷) یعنی و ظاهر شود ایشان را از جانب خدا آنچه را که گمان آن را نمیکردند که قصد کرده است خداوند باین: که از افعال خداوند تعالی بر ایشان ظاهر شود آن چیزی که در گمان و تقدیر آنان نبود و نیز فرمود: وَ يَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ (سوره زمر آیه ۴۸) یعنی جزای کار و کسب آنها ظاهر شد بر ایشان و آشکار شد بر ایشان این معنی و عرب میگوید قد بدا لفلان عمل حسن: و بدا له کلام فصیح همچنان که گویند بدا من فلان کذا یعنی از فلان چنین ظاهر شد پس لام را در جای من استعمال می کنند و لام قائم مقام من است، پس معنی بدا لله فی کذا در قول امامیه آن است که ظاهر شد برای خدا در آن امر، و معنی ظهر فیه یعنی ظهر منه و مراد از بدا آن نیست که تعقب رأی بر او حاصل شده است یا آنکه امری بر او خفی بود و بعدا آن خفا برداشته شده و ظاهر گردیده؛ و جمیع افعال خداوند

متعال در بندگان و مخلوقاتش ظاهر است بعد از آنکه نبوده است، پس آن افعال معلوم است در چیزی که همیشه است، و جز این نیست که وصف می شود ببداء آن افعالی که ظهور آنها در احتساب نباشد و ظن غالب وقوع آن را تایید ننماید؛ و اما آنچه دانسته شده بودن او و ظن غالب پیدا می شود بر آمدن و حصول آن، لفظ بداء در آن استعمال نمیشود و قول حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود: در هیچ چیزی برای خداوند بداء حاصل نشد مانند آنکه بداء حاصل شد برای او در باره فرزند من اسماعیل پس جز این نیست که اراده کرده است بآن چیزی را که ظاهر شد از خدای تعالی در باره اسماعیل از دفع کردن کشتن از او و بتحقیق که آن حضرت بیم کشته شدن او را داشته و گمان کشته شدن را در او میبرده، پس خداوند لطف کرد از برای او در دفع نمودن کشتن از او، و خبری بدین منوال از امام صادق علیه السلام رسیده چنان که روایت شده از آن جناب علیه السلام که فرمود دو مرتبه بر اسماعیل تقدیر شده بود که کشته شود و من از خداوند خواستم و سؤال کردم که کشتن را از او دفع کند پس خداوند کشتن را از اسماعیل دفع نمود.

و گاهی چیزی مکتوب است بشرط، در چنین چیزی حال تغییر پیدا میکند چنان که خداوند متعال فرموده است: **ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ** (سوره انعام آیه ۲) پس روشن شد که اجلها بر دو قسمند یک قسم آنها مشروط است.

این قسم صحیح است

که در او زیاده و نقصان باشد، آیا نمی بینی گفتار خدای متعال را که فرموده: **وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ** (سوره مائده آیه ۱۱) و قول او سبحانه: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** (سوره اعراف آیه ۹۶) پس خداوند در این آیات بیان فرموده که اجل های آنها مشروط بوده است در امتداد و طول به نیکی و احسان و در انقطاع بفسوق و عصیان و خداوند تعالی در جایی که خبر داده است از نوح (ع) در خطاب آن حضرت مرقومش را: **اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا** (سوره نوح آیه ۱۰ و ۱۱) پس برای گوارا شدن نعمتها و کشش در اجل و طول عمر شرط کرد بر مردم استغفار را و چون استغفار نکردند خداوند اجل آنها را قطع کرد و عمر آنها را برید و بواسطه عذاب آنها را بیچاره کرده هلاک ساخت.

پس بدا از خدای تعالی مختص است بآن چیزی که مشروط است در تقدیر و بدا در باره حق تعالی انتقال از عزیمتی به عزیمت دیگر نیست و تعقب رأی هم نمیشد تعالی الله عما يقول المبطلون علوا کبیرا. و بتحقیق که گفته است بعض از اصحاب ما اینکه لفظ بدا اطلاق می شود در اصل لغت بر تعقب رأی و انتقال از عزیمتی بر عزیمتی دیگر و جز این نیست که بدا اطلاق بر خداوند می شود بر وجه استعاره و مجاز است؛ چنان که غضب و رضا بر خداوند اطلاق میشوند مجازا بدون حقیقت و اینکه این قول بمذهب

ضرر نمیزند (ترجمه مصحح تمام شد) (فرموده است شیخ مفید که) زیرا که مجاز از قول اطلاق می شود بر خداوند تعالی در آنچه سمع بآن وارد شده است و بتحقیق که سمع وارد شده است بیدا بنحوی که بیان نمودیم آن را و آنچه اعتماد نموده ایم ما در معنی بداء آن را آنست که آن ظهور است بنحوی که گذشت گفتار در معنی آن، پس آن مختص میباشد در آنچه ظاهر میگردد از فعلی که بوده است وقوعش دور در گمان و عام نمیباشد هر فعلی را زیرا که اگر بوده باشد در هر آنچه واقع می شود از افعال خداوند تعالی هر آینه بوده باشد خداوند تعالی موصوف بیدا در همه افعالش و آن باطل است بالاتفاق - مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۱

باب (یازدهم) اعتقاد در احتراز از جدل

«۱» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

جدل در معرفت خداوند منع شده جهت آنکه منجر می شود بچیزی که لایق او نیست.

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنی قول خدا: **وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى** را پرسید، فرمود چون سخن بخداوند رسد زبان نگاهدارید

(۱) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که جدال بر دو قسم است یکی بحق و دیگری بباطل، پس جدال بحق امر شده است بآن و ترغیب شده است در آن، و جدال بباطل نهی شده است از آن، و جائز نمیباشد استعمال آن. فرموده است خداوند تعالی از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله **وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** (سوره نحل آیه ۱۲۶) پس امر فرموده است بجدال مخالفین و آن حجت آوردن از برای ایشان است زیرا که جدال نبی (ص) حق

میباشد؛ و فرموده است خداوند تعالی از برای کافه مسلمین: **وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** (سوره عنکبوت آیه ۴۵) پس مرخص فرموده است ایشان را در جدال اهل کتاب بحق و نهی فرموده است ایشان را از مجادله اهل کتاب بقییح، و حکایت فرموده است خداوند سبحانه از قوم نوح علیه السلام و آنچه را که گفتند در حق مجادله نوح از برای ایشان، پس فرموده است خداوند سبحانه: **يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا** (سوره هود آیه ۴۳) پس اگر بود جدال همه آن باطل، هر آینه امر نمیفرمود خداوند تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله بآن و استعمال نمیمودند آن را انبیاء علیهم السلام از جانب پروردگار و هر آینه اذن نمیداد از برای مسلمانان در آن.

و اما جدال باطل پس بتحقیق که بیان فرموده است خداوند تعالی آن را در قولش که: **الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ** (سوره مؤمن آیه ۷۱) پس مذمت فرموده است مجادلین در آیات را بجهت دفع آنها و انکار آنها و واقع ساختن شبهه در حق آیات و بتحقیق که ذکر فرموده است خداوند تعالی از خلیلش ابراهیم علیه السلام که محاجه نمود کافری را در راه خدا، پس فرموده است: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ** (الی آخر الآیه) (سوره بقره آیه ۲۰۶) فرموده است خداوند در حالتی که خبر داده است از محاجه نمودن خلیل قومش را که **وَتَلَمَّكَ حُجَّتْنَا آتِنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ** (سوره انعام آیه ۸۳) و فرموده است خداوند سبحانه در حالتی که امر فرموده

است از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله محاجه مخالفین خود را که قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا (سوره انعام آیه ۱۴۹) و فرموده عز اسمه: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّ لِيْنِي اِسْرَائِيْلَ (الی آخر الآیه) (سوره آل عمران آیه ۸۷) و فرموده است از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ (الی آخر الآیه) (سوره آل عمران آیه ۵۴) و همیشه اوقات ائمه عليهم السّلام مناظره می فرمودند در دین خدا و احتجاج می فرمودند بر دشمنان خداوند سبحانه و بودند شیوخ اصحاب ایشان در هر عصری که استعمال مینمودند نظر را و اعتماد می نمودند محاجه را و مجادله مینمودند بحق و دفع می نمودند باطل را به حجج و براهین و بودند ائمه عليهم السّلام که می ستودند ایشان را بر این کار و مدح و ثنا میفرمودند بر ایشان بفضیلت و بتحقیق که ذکر نموده است کلینی رحمه الله در کتاب کافی که آن بزرگوارترین کتابهای شیعه است و وافرتر آنها از حیثیت فائده حدیث یونس ابن یعقوب با ابی عبد الله علیه السّلام در وقتی که وارد شده بر آن حضرت علیه السّلام شخصی شامی بجهت مناظره با او پس فرمود آن حضرت علیه السّلام برای یونس که دوست میداشتم که تو ای یونس بودی نیکو میدانستی علم کلام را پس عرض نمود یونس خدمت حضرت فدای تو کردم می شنیدم تو را که نهی میفرمودی از کلام میفرمودی که ویل از برای اهل کلام که میگویند این مسلم است و این مسلم نیست و این رانده می شود یعنی بسوی مدعی و این

رانده نمیشود و این تعقل میکنیم آن را و این تعقل نمینمائیم آن را پس فرمود ابو عبد الله علیه السّلام از برای او که: جز این نیست که گفتم ویل از برای ایشان است وقتی که ترک نمودند گفتار مرا و گرویدند بسوی خلاف آن بعد از آن خواند آن حضرت علیه السّلام حمران بن اعین و محمد بن طیار و هشام بن سالم و قیس ماصر را، پس تکلم نمودند در حضور آن حضرت و تکلم نمود هشام بعد از ایشان پس ستایش فرمود بر او و مدح فرمود او را و فرمود از برای او که مثل تو کسی تکلم مینماید مردم را، و فرمود آن حضرت علیه السّلام در وقتی که رسید باو خبر مرگ طیار که: خداوند رحمت نماید طیار را و ملاقات کند او را نصرت و سرور، پس بتحقیق که بود شدید الخصومه از جانب ما اهل بیت، و فرمود حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام از برای محمد بن حکیم که تکلم نمای با عامه و بیان نمای از برای ایشان آن حقی را که تو بر آن میباشی، و بیان نمای از برای ایشان گمراهی آنچنانی را که ایشان برآند.

و فرمود ابی عبد الله از برای بعضی از اصحاب خود که محاجه نمائید با عامه بکلام من پس اگر غالب آمدند شما را، پس منم مغلوب، و فرمود از برای هشام بن الحکم در وقتی که سؤال نموده بود از آن حضرت علیه السّلام از اسماء خداوند تعالی و اشتقاق آنها، پس جواب فرموده بود از آن و باو فرمود بعد از جواب که

آیا فهمیدی ای هشام چنان فهمی که دفع کنی بآن دشمنان ما را که الحاد می نمایند در دین خدا و باطل کنی شبهه های ایشان را؟ پس عرض نمود هشام بلی پس فرمود از برای او که توفیق دهد خداوند تو را.

و فرمود آن حضرت از برای گروهی از اصحاب خود که بیان نمائید از برای عامه هدایتی را که شما برآنید و بیان نمائید از برای ایشان ضلالتی را که ایشان برآند و مباحله کنید ایشان را در باب علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس آن حضرت امر فرموده است بکلام و خواننده است بسوی آن و ترغیب فرموده است بر آن و روایت شده است از آن حضرت که نهی فرموده مردی را از کلام و امر فرمود دیگری را بآن، پس عرض نمودند خدمت او بعضی از اصحاب او که بفسدای تو گردیم نهی فرمودی فلان شخص را از کلام و امر فرمودی این را بآن؟ پس آن حضرت فرمود که این بینا تر است بحجتها، و ملائم تر است از آن دیگر.

پس ثابت گردید که نهی حضرات ائمه صادقین علیهم السلام از کلام جز این نیست که بوده است آن نهی از برای گروهی بخصوص که نیکو نمیدانسته اند آن را و راه نیافته بودند بسوی راههای آن و بود که کلام فاسد می نمود او را، و بعد امر کرد بکلام از برای گروهی دیگر چون که نیکو می دانست آن را و می شناخت طریقهها و راههای آن را.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۲

و آن حضرت علیه السلام بود که میفرمود: ای فرزند آدم اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و

چشم تو اگر بقدر سوراخ گذر سوزنی بر آن نهاده

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۳

شود هر آینه آن را بپوشد تو میخواهی که باین دو عضو معرفت ملکوت آسمانها و زمین را حاصل نمائی؟! اگر راست
میگوئی پس این آفتاب

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۴

آفریده ایست از آفریده های خدا اگر توانی که چشمت را از آن مملو نمائی پس چنان است که تو میگوئی و جدل در کل
امور دین حرام شده.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۵

جناب امیر علیه السلام فرمودند: هر کس دین را بجدل طلبد زندیق شود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هلاک میشوند صاحبان کلام و نجات میابند تسلیم کنندگان زیرا که تسلیم کنندگانند
نجیبان و اما اقامه حجت بر مخالفان حق بقول خدا و بقول رسول صلی - الله علیه و آله و بقول ائمه علیه السلام یا بمعانی کلام
ایشان بر کسی که وقوف و معرفت طریق کلام دارد جایز است و بر کسی که وقوف کلام ندارد حرام است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: گفتگو و مجادله کنید مردم را بسخن من بس اگر بحجت غالب آمدند بر شما، من
مغلوب خواهم بود نه شما

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۶

و ایضا از آن حضرت مرویست که فرمود سخن در حق به از سکوت بر باطل است.

و منقول است که أبو الهذیل بهشام بن الحکم گفت: مناظره میکنم با تو بر این شرط که اگر تو غالب آمدی بر من؛ من
برگردم بمذهب تو و اگر من غالب شدم بر تو تو رجوع بمذهب من نمائی، هشام گفت انصاف ندادی مرا بلکه

با تو مباحثه میکنم بر این شرط، اگر من غالب شدم تو بمذهب من بازگردی و اگر تو فائق آمدی من رجوع بامام خود نمایم و
اللّٰهُ اعْلَم.

باب (دوازدهم) اعتقاد در لوح و قلم

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در لوح و قلم آن است که این دو دو ملکند «۱» و اللّٰهُ اعْلَم

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله که لوح کتاب خداوند است که نوشته است در آن آنچه می باشد تا روز قیامت و آن فرموده خداوند تعالی است که، *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* (سوره انبیا آیه ۱۰۵) پس لوح آن ذکر است و قلم آن چیز است که احداث نموده است بامداد آن کتابت را در لوح و قرار داده است لوح را اصل تا آنکه بشناسند ملائکه علیهم السلام از آن آنچه میباشد، پس هر گاه اراده فرماید خداوند تعالی اینکه مطلع شوند ملائکه علیهم السلام بر غیب او بفرستد ایشان را بسوی انبیا علیهم السلام بآن غیب امر فرماید ایشان را بمشرف شدن در لوح پس حفظ کنند از آن چیزی را که بکشاند آن را بسوی آنکه فرستاده شده اند بسوی او و بشناسند از آن آنچه را که عمل کنند و بتحقیق که آمده است باین مضمون اخباری چند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام و اما کسی که رفته است بسوی اینکه لوح و قلم دو ملکند، پس بتحقیق که دور افتاده است بسبب آن از حق زیرا که ملائکه علیهم السلام نامیده میشوند نه الواح و نه اقلام و شناخته می شود در لغت اسم ملک و تفسیر

نمیشود نه بلوح و نه بقلم - مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۷

باب (سیزدهم) اعتقاد در کرسی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در کرسی آن است که آن ظرف کل آفریدگان و عرش و آسمانها و زمین است و هر چیز که خدا خلق نموده در کرسی است، و در وجه دیگر کرسی علم است، و شخصی جناب صادق علیه السلام را از قول الهی: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ - السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ «۱» یعنی فرا گرفته و احاطه نموده کرسی خداوند آسمانها را و زمین را پرسید، آن حضرت فرمود مراد علم خدا است.

باب (چهاردهم) اعتقاد در عرش «۲»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باره عرش اینست که عرش کل مجموع مخلوقات است

(۱) سوره بقره آیه ۲۵۶

(۲) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که عرش در لغت ملک یعنی مملکت است گفته است شاعر شعری را که مضمونش اینست که: هر گاه بنو مروان هلاک شود عرشهای ایشان یعنی مملکت ایشان، و هلاک گردند خود ایشان چنان که هلاک شدند ایاد و حمیر که دو قبیله بزرگ بودند، و گفته است شاعر دیگر که: گمان نمودیم که عرش تو یعنی مملکت تو برطرف نمیگردد و متغیر نمیشود، و فرموده است خداوند تعالی در حالی که خبر داده است از مملکت زنی که پادشاه سبا بوده است یعنی بلقیس که: وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (سوره نمل آیه ۲۳) یعنی داده شده از هر چیزی و از برای او بود عرش بزرگی پس، عرش خداوند تعالی آن مملکت اوست و قرار گرفتن خداوند بر عرش که فرموده است الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (سوره طه آیه ۱۵) آن استیلای او است بر ملک و عرب تعبیر مینماید از استیلاء باستواء، گفته است

قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق

یعنی مستولی شد بر عراق بدون شمشیری و خونی که ریخته شود، و اما عرش آنچنانی که بر میدارند آن را ملائکه علیهم السلام، پس او پاره از مملکت خداوند است و آن عرش است که خلق نموده است آن را خداوند در آسمان هفتم و عبادت فرموده است ملائکه را علیهم السلام به برداشتن و تعظیم نمودن آن چنان که خلق نموده است خداوند سبحان خانه در زمین و امر فرموده است بشر را بقصد آن و زیارت آن و حج بسوی آن و تعظیم آن و بتحقیق که آمده است حدیثی که خداوند سبحان خلق نموده است خانه در زیر عرش که نام گذارده است آن را بیت المعمور که حج میکنند ملائکه آن را در هر سال و خلق نموده است در آسمان چهارم خانه را که نام گذارده است آن را ضراح و عبادت فرموده است ملائکه را بحج و تعظیم آن و طواف دور آن و خلق نموده است بیت الحرام را در زمین پس قرار داده است آن را زیر ضراح، و روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرموده است که اگر انداخته شود سنگی از عرش هر آینه واقع شود بر پشت بیت المعمور و اگر انداخته شود سنگی از بیت المعمور، هر آینه بیفتد بر پشت بیت الحرام و خلق ننموده است عرش را از برای خود که وطن قرار دهد آن را خداوند، برتر است خداوند از این لیکن خلق نموده است عرش را که اضافه نموده است آن را بسوی خود بجهت تکریم

و تعظیم آن و عبادت فرموده است ملائکه را به برداشتن آن، چنان که خلق نموده است خانه را در زمین و خلق نموده است آن را از برای خودش و ساکن نمیگردد آن را، برتر است خداوند از همه آنها و لیکن خلق نموده است آن را از برای خلقتش و اضافه نموده است آن را بسوی خودش بجهت اکرام و اعظام و عبادت فرموده است خلق را بزیارت و حج بسوی آن.

و اما تعبیر از علم بعرش پس مجاز است در لغت نه حقیقت و نیست وجهی از برای تاویل قول خداوند تعالی: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (سوره طه آیه ۱۵) بآن که در بر گرفت علم را، و جز این نیست که توجیه آن آن چیزی است که مقدم داشتیم آن را و احادیثی که روایت شده است در صفت ملائکه حاملین عرش علیهم- السَّلام احادیث آحاد و اخبار افراد است جائز نیست جزم بآنها و نه عمل بر آنها و وجه، توقف نزد آنهاست، و جزم نمودن بر آنکه عرش در اصل لغت مملکت است و عرشی که برداشته شده است جزئی است از مملکت که عبادت فرموده است خداوند ملائکه را بحمل آن بنحوی که مقدم داشتیم آن را- مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۸

و در وجه دیگر علمست و از جناب صادق علیه السَّلام سؤال شد از معنی قول الهی: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «۱» یعنی خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت، آن جناب فرمود: قرار گرفت در هر چیزی پس هیچ چیز نزدیکتر باو نیست از چیزی دیگری.

(۱) سوره طه آیه ۱۵

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) /

و اما آن عرشی که کل مجموع مخلوقات است حاملانش هشت ملک از ملائکه اند که هر یک هشت چشم دارند که هر چشمی مطابق کل دنیا است در بزرگی یکی بصورت بنی آدم است و او طلب روزی از خدا می کند برای آدمیزادگان، و یکی بصورت نر گاو است از خدا روزی میخواهد برای جانداران حلال گوشت، و یکی بصورت شیر است و روزی از خدا میطلبد برای درندگان، و یکی بصورت خروس است و از خدا روزی میجوید برای طیور.

و حاملان عرش الحال همین چهارند و چون قیامت شود هشت ملک شوند.

و اما عرشی که علمست حمله او چهار کسند از اولین و چهار کس از آخرین اما چهار از اولین نوحست و ابراهیم و موسی و عیسی علیهما السلام و اما چهار از آخرین محمد است و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم، باین طریق روایت شده بسندهای صحیحه از ائمه علیهم السلام در بیان عرش و حاملان آن و سبب آنکه این اشخاص حاملان عرش شده اند این است

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۰

که پیغمبرانی که بر چهار شریعت معهوده بوده اند از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بوده اند، و پیش از این چهار کس علمها بسوی پیغمبران دیگر آمده و همچنین آمده علم بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام بسوی امامانی که بعد از امام حسین علیهم السلامند و الله اعلم

باب (پانزدهم) اعتقاد در نفوس و ارواح

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در نفوس انسانیه اینست

که آنها روحهائی میباشند که زنده بودن آدمی بواسطه آنها است و آنها خلقت اولند، جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: اول چیزی که حقتعالی از نو آفرید، نفوس مقدسه مطهره بود، پس آنها را بیگانگی خود گویا فرموده، بعد از آن آفرید سائر خلایق را.

اعتقاد ما آن است که نفوس برای بقاء خلق شده اند نه برای فانی شدن از جهت فرموده جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که: خلق نشده اید شما برای فنا بلکه خلق شده اید برای دوام و غیر از آن نیست که برده میشوید از خانه بخانه دیگر، و آنکه نفوس انسانیه در روی زمین غریبند و در بدنها بزنداند.

و عقیده ما این است که چون نفوس جدا از بدنها شوند باقی هستند بعضی در نعمت و بعضی در عذاب تا وقتی که حقتعالی بقدرت کامله بازآورد آنها را بدنها.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۱

و حضرت عیسی علیه السلام بحواریین فرمود که حق را بشما میگویم بدرستی که بالا نمیروید باآسمان مگر همانچه از آن فرود آمده «۱»

(۱) فرموده است شیخ ابو عبد الله مفید که کلام ابی جعفر ابن بابویه در باب نفس و روح بر طریقه حدیث است نه تحقیق و اگر اختصار مینمود ابو جعفر بر همان احادیث و ذکر معانی آنها مینمود بود سالم تر از برای او از داخل شدن دری که تنگست از او رفتن آن، بعد از آن فرموده است شیخ مفید ره که نفس عبارتست از چند معنی، یکی از آن معانی ذات هر چیز است و معنی دیگر خون جهنده و معنی

دیگر نفسی که آن هوا است، و معنی چهارم خواهش و میل طبع است.

اما شاهد بمعنی اول پس آن قول عرب است که: این نفس شیء است یعنی ذات آن و خود آنست و شاهد بمعنی دوم قول ایشان است که: هر آنچه نفس سائله دارد حکمش چنین و چنین است و شاهد معنی سوم آنست که گویند: فلان کس هلاک شد نفس آن هر گاه منقطع گردد نفس او و باقی نماند در جسمش هوائی که بیرون آید از حواسش و شاهد معنی چهارم قول خداوند تعالی است که:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (سوره یوسف آیه ۵۳) یعنی هوا و خواهش خواننده است بقبح و گاهی تعبیر می شود بنفس از نقت و خشم، و فرموده است خداوند تعالی که وَ يُحَيِّدُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ (سوره آل عمران آیه ۲۷ و ۲۸) یعنی حذر میفرماید شماها را خداوند از خشم و عقاب خود.

بعد از آن شیخ مفید ره فرموده است که، و اما روح پس آن عبارت از چند معنی است یکی از آن ها حیوه است و دوم قرآن و سیم ملائکه از ملائکه های خداوند تعالی و چهارم جبرئیل علیه السلام است.

پس شاهد معنی اول قول ایشانست که میگویند: هر ذی روحی حکمش چنین و چنین است، قصد میکنند که هر صاحب حیاتی، و قول ایشانست در کسی که بمیرد که بیرون رفته است از او روح قصد میکنند حیات را، و قول ایشان است در چنین که: صورتی است که داخل نشده است آن را روح قصد میکنند که حلول نموده است آن را حیات.

و شاهد معنی دوم قول خداوند تعالی است: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا (سوره شوری آیه ۵۲) یعنی و همچنین وحی میفرستیم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه و آله روحی را. یعنی قرآنی را از امر ما و شاهد معنی سوم قول حق تعالی است که: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ (الی آخر الآیه) (سوره نبأ آیه ۳۸) یعنی روزی که برپا ایستد روح یعنی آن ملک مخصوص و بر پای ایستند ملائکه یعنی باقی ملائکه و شاهد معنی چهارم قول حق تعالی است که: قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ (سوره نحل آیه ۱۰۴) یعنی بگو ای محمد (ص) که فرود آورده است آن را روح القدس یعنی جبرئیل علیه السلام و اما آنچه ذکر نموده است آن را ابو جعفر ابن بابویه و روایت نموده آن را اینکه ارواح خلق شده اند پیش از جسدها بدو هزار سال، پس آنچه شناخته اند از آنها یک دیگر را الفت میگیرند با یک دیگر و آنچه شناخته اند یک دیگر را اختلاف میکنند با یک دیگر، پس آن حدیثی است از حدیثهای آحاد و چیز است از طریق افراد و از برای آن توجیهی است غیر از آنچه گمان نموده است آن را کسی که نیست از برای او علمی بحقایق اشیاء و آن توجیه آن است که خداوند تعالی خلق نموده است ملائکه را پیش از بشر بدو هزار سال پس آنچه شناختند از آنها یک دیگر را پیش از خلقت بشر الفت گرفتند با هم در نزد خلقت بشر و آنچه شناختند از آنها یک دیگر را مختلف شدند بعد از خلقت بشر، و نیست امر چنان که گمان نموده اند آن را ارباب تناسخ و داخل شده است

شبهه در آن بر حشویه شیعه، پس توهم نموده اند که ذوات فعاله که مامور و منهی میباشند بوده اند مخلوق در عالم ذر و تعقل مینموده اند یک دیگر را و ادراک مینموده اند و میفهمیده اند و نطق مینموده اند، بعد از آن خلق نموده است خداوند تعالی از برای آنها جسد آنها را؛ پس نشانیده است و قرار داده است آن ارواح را در آن اجساد و اگر بود این چنین هر آینه بودیم ما که میشناختیم آنچه را که بودیم بر آن و در این هنگام یاد می آوردیم آن را و مخفی نمیبود بر ما حال در آن عالم؛ آیا دیده نمیشود که کسی بزاید و نمو کند در شهری از شهرها پس بماند در آن شهر یک سال بعد از آن بگردد از آن شهر بشهری دیگر، نرود از او علم آن شهر اول، و اگر پوشیده شود بر او در وقتی بجهت فراموشیش از آن؛ پس متذکر کنند او را بیاد آورد آن را، و اگر نبود امر چنان که ما گفتیم، هر آینه جائز بود که تولد شود انسانی از مادر در بغداد و نشو و نما کند در آن و بماند مدت بیست سال در آن، بعد از آن بگردد بشهری دیگر پس فراموش کند حال خود را در بغداد و بیاد نیاورد از آن حال هیچ چیزی را و اگر چه متذکر شود بآن و شمرده شود بر او علامات حال او و مکان، و نشو و نمای او، و این چیزی است که نمیروند بسوی آن هیچ عاقلی و نمیباشد سزاوار از برای کسی که نیست از برای او معرفتی بحقایق

امور، اینکه تکلم کند در آن بر مثال پای بر زمین (زدن) شتر شب کور در شب، و آنچه تصریح نموده است بآن ابو جعفر رحمه الله علیه در معنی روح و نفس آن بعینه قول تناسخیه است بدون آنکه برخورد که قول ایشان است پس جنایت نمودن به این گفتار بر خودش و بر غیرش عظیم است.

و اما یاد نمودنش ابو جعفر ره که نفسها باقی میباشد، پس عبارتی است ناپسند و لفظی است ضد الفاظ قرآن مجید فرموده است خداوند تعالی: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ** (سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷) یعنی هر آن کس که بر زمین است فانی است و باقی میماند ذات پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله که صاحب جلال و اکرام است، و آنچه حکایت نموده است آن را از این مطلب و توهم نموده است آن را، آن مذهب بسیاری از فلاسفه ملحدین است، که گمان نموده اند که نفسها ملحق نمیگردد آنها را کون و فساد و اینکه باقی میباشند و جز این نیست که فانی و فاسد میگردند جسمهای مرکب، و بسوی این مذهب رفته اند بعضی از اصحاب تناسخ و گمان نموده اند که نفسها همیشه مکرر میگردند در صورتها و هیكلها که حادث نمیگردند و فانی نمیشوند و معدوم نمیگردند و اینکه آنها باقیند نه فانی و این خبیث تر قولی و دورتر قولی است از صواب، و بسبب آنچه او تدوین نموده است آن را در قباحت و فساد؛ سرزنش میزنند بآن ناصبها بر شیعه و نسبت میدهند ایشان را بسوی زندقه، و اگر می شناخت

ثبت کننده آن آنچه را که در آن است هر آینه متعرض آن نمیگردید، لیکن اصحاب ما که چنگ میزنند باخبار اصحاب در اثر سلامتی و دوری ذهن و کمی زیرکی، میگذرند بر رویهای آنچه شنیده اند آن را از احادیث و نظر نمیکنند در سند آن ها و تمیز نمیدهند میانه حق و باطل آن ها و نمی فهمند آنچه را که داخل میگردد بر ایشان در اثبات آن ها و تحصیل نمیکنند معانی آنچه را که میگوید از آن اخبار، و آنچه ثابت گردیده است از حدیث در این باب آن است که ارواح بعد از مرگ اجساد بر دو قسمند، بعضی از آنها چیزی است که نقل میشوند بسوی ثواب و عقاب؛ و بعضی از آن ها چیزیست که باطل میگردد پس بر نمیخورد بشوایی و نه عقابی، و بتحقیق که روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام آنچه را که ذکر نمودیم آن را در این معنی و بیان نمودیم آن را، پس سؤال شد از آن حضرت علیه السلام پس کسی که بمیرد در این دار که کجا می باشد روح او؟ (فرمود آن حضرت) پس کسی که بمیرد و مؤمن محض باشد یا کافر محض، نقل می شود روحش از هیكلش بسوی مثلش در صورت و جزا داد می شود باعمالش تا روز قیامت، پس هر گاه برانگیخت خداوند کسانی را که در قبور می باشند برمیآورد جسم او را و رد مینماید روحش را و ملحق میسازد آن را بجسدش و محشور میگردد تا آنکه داده شود جزاء اعمالش، پس مؤمن منتقل میگردد روحش از جسدش بمثل جسدش در صورت پس قرار داده می شود در بهشتی از بهشتهای

خداوند تعالی که تنعم کند در آن تا روز بازگشت و کافر منتقل میگردد روحش از جسدش بسوی مثلش بعینه و قرار داده می شود در آتش پس معذب میگردد بآن آتش تا روز قیامت و شاهد این قول در مؤمن قول حق تعالی است: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي (سوره یس آیه ۲۵ و ۲۶) یعنی گفته شود بمؤمن که داخل شو بهشت، (گفت) او که (ای) کاش که قوم من میدانستند آنچه را که آمرزید از برای من پروردگار من؛ و شاهد آنچه ذکر نمودیم آن را در باب کافر قول حق تعالی است که: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا (سوره مؤمن آیه ۴۶) یعنی کفار عرض میشوند بآتش هر صبح و خفتن پس خبر داده است خداوند سبحانه که مؤمن گفت بعد از مرگش در وقتی که داخل بهشت شد که: کاش قوم من میدانستند و خبر داده است که کافری عذاب می شود بعد از مرگش صبح و خفتن و روزی که برپا می شود قیامت مخلد میگردد در آتش.

و قسم دیگر کسی است که فراموش می شود از او و معدوم می گردد نفسش نزد فساد جسمش، پس شاعر (یعنی دانا) نمیگردد بچیزی تا آنکه مبعوث گردد و آن کسی است که خالص نگردانیده است ایمان را خالص کردنی، و خالص نگردانیده است کفر را خالص کردنی و بتحقیق که بیان نموده است خداوند این قسم را نزد قولش إِذْ يَقُولُ أَفَتُلْهِمُ طَرِيقَهُ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (سوره طه آیه ۱۰۴) پس بیان نموده است خداوند سبحانه اینکه قومی میباشند نزد حشر که نمیدانند مقدار درنگ خود را در

قبور بآن غایت که گمان میکنند پاره از ایشان که آن یک روز بوده است و جایز نیست که این آیه در وصف کسی باشد که معذب میباید تا وقت بعثت آنکه کسی که همیشه با نعمت یا معذب میباید مجهول نمیباشد بر او حال خود در آنچه معامله می شود با او و مشتبه نمیباشد بر او امر در بقائش بعد از وفاتش و بتحقیق که روایت شده است از ابی عبد الله علیه السلام که جز این نیست که سؤال می شود در قبرش کسی که خالص نموده است ایمان را خالص کردنی یا آنکه خالص کرده است کفر را خالص نمودنی و اما غیر از این دو پس بدرستی که فراموش می شود از او و فرمود آن حضرت علیه السلام که در رجعت جز این نیست که بر نمی گردد بسوی دنیا نزد قیام قائم علیه السلام کسی که خالص نموده است ایمان را خالص نمودنی یا خالص کرده است کفر را خالص کردنی و اما غیر از این دو نفر پس نیست رجوعی از برای ایشان تا روز بازگشت، و بتحقیق که اختلاف نموده اند اصحاب ما گروه امامیه در آنکه کدام یک متنعم یا معذب می گردد بمردن! پس گفته اند گروهی از ایشان که معذب و متنعم آن روح است که متوجه میگردد بسوی او امر و نهی و تکلیف و نام گذارده اند آن را جواهر و گفته اند دیگران که بلکه روح حیات است که قرار داده می شود در جسدی مانند جسدش در دار دنیا، و هر دو امر جائز میباشند در عقول، و اظهر نزد من قول کسیست که گفته است که آن

جوهری است که مخاطب است و آن آن چیز است که نام گذارده اند آن را فلاسفه بسیط، و بتحقیق که آمده است در حدیث که انبیا صلوات الله علیهم بخصوصه و ائمه بعد از ایشان علیهم السّلام نقل می شوند بجسدهای خود و روحهای خود از زمین بسوی آسمان پس متنعم میگردند در اجساد خود، آن اجساد که بوده اند در آن ها نزد بودن ایشان در دار دنیا: و این مختص حجت‌های خداوند است نه غیر ایشان از مردم و بتحقیق که روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که: هر آن کس که صلوات فرستد بر من نزد قبر من بشنوم من آن را، و هر آن کس که صلوات فرستد بر من از دور رسانیده شوم آن را و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر آن کس که صلوات فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم من بر او ده مرتبه، و کسی که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه، پس باید که بسیار کند صلوات را، یا پس باید که بگوید صلوات را مردی که از شما است.

پس بیان فرموده است آن حضرت علیه السّلام که او بعد از خروجش از دنیا می شنود صلوات بر خود را و نمی باشد چنین مگر کسی که او زنده باشد نزد خداوند تعالی و همچنین ائمه هدی علیهم السّلام میشوند سلام کسیرا که سلام کند بر ایشان از نزدیک و میرسد بایشان سلام آن کس از دور، و باین مضمون آمده است خبرهای راست از ایشان علیهم السّلام: بتحقیق که فرموده است خداوند

تعالی:

و لَا تَحْصِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۷۰) یعنی البته البته گمان مکن کسانی را که کشته گشته اند در راه خدا مردگان، بلکه زنده و روزی داده می شوند نزد خداوند، یا زنده اند نزد خداوند و روزی داده می شوند.

و روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایستاد بر سر چاه بدر، پس فرمود از برای مشرکینی که کشته گشته بودند آن روز و انداخته شده بودند در چاه که: هر آینه بتحقیق که بودید شماها بدهمسایه ای از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیرون نمودید او را از مکان ولادتش و راندید او را، بعد از آن جمعیت فراهم آوردید بر سر او، پس جنگ نمودید با او، پس بتحقیق که یافتیم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتید شماها آنچه را که وعده داده آن را پروردگار شما حق؟ پس عمر عرض نمود که ای رسول خدا (ص) چیست خطاب تو از برای سری چند؟

پس فرمود آن حضرت (ص) از برای او که ساکت شو ای پسر خطاب پس بخدا سوگند است که نیستی تو شنواتر از ایشان و نیست میانه ایشان و میانه آنکه گیرند ایشان را ملائکه بگزرهای آهن مگر آنکه بگردانم روی خود را چنین از ایشان.

و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاه و السلام که سوار شد آن حضرت (ع) بعد از فراغ از جنگ بصره، پس می گردید در میانه صفهای کشتگان تا آنکه گذشت آن حضرت (ع) بر کعب بن سور،

و بود او قاضی بصره که والی نموده بود او را عمر بن الخطاب، پس چون که واقع شد بشغل قضاوت در میانه اهل بصره زمان خلافت عمر و عثمان، پس چون که واقع شد فتنه در بصره، آویخت در گردن خود مصحفی را و بیرون رفت با اهل و فرزند خود که جنگ کند امیر المؤمنین علیه السلام را در حالتی که کعب افتاده بود در میانه کشتگان پس آن حضرت فرموده که بنشانید بقدر یک نفس کشیدن و فرموده از برای او که: ای کعب بن سور بتحقیق که یافتم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار حق! بعد از آن فرمود که بخوابانید کعب را و رفت آن حضرت اندکی پس گذشت بطلحه بن عبد الله در حالتی که افتاده بود، پس آن حضرت فرمود که بنشانید طلحه را پس نشانیدند او را، پس فرمود آن حضرت علیه السلام: ای طلحه بتحقیق که یافتم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار تو حق؟ بعد از آن فرمود که بخوابانید طلحه را، پس عرض نمود خدمت آن حضرت مردی از اصحابش که ای امیر المؤمنین (ع) چیست کلام تو از برای؟ او کشته که نمیشوند از تو؟ پس آن حضرت فرمود: ساکت شو ای مرد پس بخدا سوگند است که هر آینه بتحقیق که میشوند: کلام مرا چنان که شنیدند اهل چاه کلام رسول خدا را صلی الله علیه و آله.

و این خبر

از اخباری است که دلالت میکند بر آنکه پاره از اشخاص که میمیرند برمیگرداند خداوند روح او را از برای متنعم ساختن یا معذب ساختنش و نیست این عام از برای هر کس که میمیرد بلکه آن بنحوی است که بیان نمودیم آن را. مفید ره

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۲

و حقتعالی در قرآن فرموده که: اگر خواسته بودیم هر آینه بالا- برده بودیم بلعم باعورا را بسبب آیات کتاب های آسمانی یا اسم اعظم

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۳

ربانی که میخواند؛ لکن او راغب بدنیا شد و تبعیت هوای نفس نمود «۱» پس هر نفسی از آن نفوس که بملکوت سموات بالا برده نشود میماند بکار فرو رفتن در هاویه و این بسبب آن است که بهشت درجها است و آتش درکها است.

(۱) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (سوره اعراف آیه ۱۷۵)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۴

و حق تعالی فرمود که: بالا می رود ملائکه و روح بسوی خداوند «۱» و فرموده: بدرستی که پرهیزکاران در باغها و نهراهند در نشیمنگاه درست (خوب خ ل) نزد پادشاهی بااقتدار «۲» و فرمود: گمان مکن زنهار که آنان که کشته در راه خدا گشته اند مردگانند بلکه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده میشوند «۳»

(۱) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ (سوره معارج آیه ۴)

(۲) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (سوره قمر آیه ۵۴ و ۵۵)

(۳) وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۶۳)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق)

و فرموده که: مگوئید در باره کسانی که کشته در راه خدا میشوند که آنها مردگانند «۱» و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: ارواح گروههای فراهم

(۱) سوره بقره آیه ۱۴۹

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۶

آمده اند؛ پس هر کدام از آنها که شناسا بیکدیگر شدند الفت با هم گرفتند و آنان که ناشناس یک دیگر شدند مختلف گردیدند.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۷

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بدرستی که حقتعالی برادری قرار داده میان ارواح در عالم اظله پیش از آنکه خلق کند بدنها را بدو هزار سال؛ پس اگر بر پا شود قائم ما اهل بیت هر آینه میراث خواهد داد آن برادری را که اخوت قرار داده حق تعالی میانشان در عالم اظله و میراث نخواهد

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۸

داد برادر ولادتی را.

و فرمود: بتحقیق که ارواح ملاقات مینمایند در هواء و شناسائی بهم میدهند و پرسش احوال از هم میکنند و چون آید روحی از زمین ارواح گویند بحال خودش گذارید که از هول عظیمی روی آورده (جسته خ ل) بعد از آن میپرسندش فلان چه شد و فلان چه شد؟ و هر چه گوید در دنیا مانده امید دارند که آن کس بایشان ملحق شود و هر چه گوید مرد ارواح گویند بگو دال افتاد بگو دال افتاد.

و حقتعالی فرمود: هر کس وارد شود بر او غضب من پس بتحقیق که بهلا-کت افتاده «۱» و فرموده: اما کسی که سبک است ترازوهای اعمالش، پس مادر مهربانش گودال هاویه است و چه دانستی

که چیست هاویه؟ آتشی است گداخته شده (۲)

(۱) وَ مَنْ يَجْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (سوره طه آیه ۸۰)

(۲) وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هَيْئَةُ نَارٍ حَامِيَةٍ (سوره قارعه آیه ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱)

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۵۹

و مثل دنیا و صاحب دنیا مثل دریا و ناخدا و کشتی است و لقمان حکیم به پسر خود فرمود: ای فرزند من بدرستی که دنیا دریائی است عمیق و بتحقیق که هلاک شده اند در آن عالمی فراوان پس تو کشتی خود را در آن ایمان بخداوند قرار ده و توشه خود را در آن تقوای خدا نما و بادبان آن کشتی را در این دریا توکل بر خداوند کن، پس اگر نجات یافتی برحمت خدا بوده و اگر هلاک شدی بگناهان خودت هلاک شده ای نه از جانب خدا.

و سخت ترین ساعتهای آدمیزاد سه ساعتست روزی که متولد شده و روزی که میمیرد و روزی که زنده برانگیخته میگردد، و بتحقیق که حق تعالی سلام داده بر یحیی علیه السلام در این ساعتها.

و فرمود: سلام بر یحیی روزی که زاده شد و روزی که بمیرد و روزی که زنده مبعوث شود.

و عیسی علیه السلام سلام داده بر خودش فرموده: سلام بر من روزی که زادم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برآورده شوم.

و اعتقاد ما در ذات روح آن است که از جنس بدن نیست و خلقتی دیگر است جهت آنکه خداوند فرموده: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و اعتقاد ما در باره انبیا و رسل و ائمه صلوات الله علیهم

اجمعین آن است که در ایشان پنج روح است، روح قدس یعنی روح عصمت و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج یعنی روح حرکت. و در مؤمنان چهار روح است روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۰

و اما اینکه حقتعالی در قرآن فرمود که: میپرسند تو را یا محمد (ص) از روح، بگو روح از امر خدا است؛ مراد از این روح خلقتی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که با رسول خدا و ائمه هدی است صلی الله علیه و او از ملکوت است.

و در این باب کتابی تصنیف مینمایم که در آن شرح معانی این مجملات دهم ان شاء الله تعالی و الله اعلم.

باب (شانزدهم) اعتقاد در موت

«۱» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید که:

خدمت جناب امیر علیه السلام عرض شد که صفت مرگ را برای ما بیان فرمائید، آن جناب فرمودند با خبری را برخوردارید؛
مرگ یکی

(۱) فرموده است شیخ ابی عبد الله مفید که ابو جعفر ابن بابویه عنوان باب را بموت نموده است و ذکر نموده است غیر آن را و بود سزاوار که ذکر نماید حقیقت موت را یا عنوان کند باب را بمآل موت و عاقبت اموات، پس موت ضد حیات است که باطل میگردد با آن نمو و محال میگردد احساس و آن حلول میکند در محل حیات پس نفی میکند آن را و آن از فعل خداوند تعالی است و نیست از برای احدی در آن صنعی و قادر نمیشد بر آن هیچ کس بجز خداوند تبارک و تعالی.

فرموده است

خداوند سبحانه: وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ (سوره مؤمن آیه ۶۸) پس نسبت داده است خداوند تعالی زنده نمودن را بسوی خودش و نسبت داده است میرانیدن را بسوی خودش و فرموده است حقتعالی که: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنفُسَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (سوره ملک آیه ۲) یعنی خداوند تعالی خلق نموده است موت و حیات را تا آنکه بیازماید شما را که کدام یک از شماها نیکوتر میباشید از حیثیت عمل پس حیات آن چیزی است که میباشد بآن نمو و احساس و موت آن چیزی است که باطل می شود با آن نمو و احساس و صحیح نمیباشد با آن قدرت و علم و خلق نموده است خداوند موت را در زندگان بجهت نقل نمودن انسان از دار عمل و امتحان بسوی دار جزا و مکافات و نمیراند خداوند بنده را از بندگان خودش مگر آنکه موتش اصلح است از برای او از بقایش و زنده نمیگرداند بنده را مگر آنکه حیات اصلح است از برای او از موتش و هر چه میکند آن را خداوند تعالی بخلقش پس آن اصلح است از برای ایشان و اصوب است در تدبیر، و گاهی امتحان مینماید خداوند تعالی بسیاری از خلقش را بآلام شدید پیش از موت و معاف می دارد دیگران را از آن، و گاه میباشد الم پیش از مرگ نوعی از عقوبت از برای کسی که حلول میکند در او، و میباشد صلاح حال او و غیر او (صلاح حال غیر او) و بعقب در می آورد آن عقوبت را نفع عظیمی و عوض کبیری و نیست هر آن کسی که دشوار باشد

بر او بیرون آمدن نفسش که بوده باشد بآن معاقب و نه هر کس که آسان باشد بر او امر در نفس بیرون آمدن که مکرم و مشاب باشد و بتحقیق که وارد شده است خیر بآن که آلامی که پیش از مرگ واقع می شود میباشد کفاره از برای گناهان مؤمنین و میباشد عقاب از برای کافرین و میباشد راحت پیش از مرگ استدراج از برای کافرین و نوعی از ثواب برای مؤمنین، و این امری است پوشیده و پنهان از خلق که مطلع نساخته است خداوند تعالی هیچ کس را از خلق خود بر اراده خود در آن بجهت آگاه گردانیدن او که جدا شود از برای او حالت امتحان از حالت عقاب و حال ثواب از حال استدراج و بجهت تغلیظ امتحان تا آنکه تمام گردد تدبیرش بر خلق.

و اما آنچه ذکر نموده است آن را شیخ ابو جعفر رحمه الله از احوال مردگان بعد از وفات ایشان پس به تحقیق که آمده است اخباری باین مضمون بر وجه تفصیل و بتحقیق که ایراد نموده است شیخ ابو جعفر بعضی را از آنچه وارد شده است در این باب مگر اینکه نیست داخل عنوان باب اصلا و بهر حال موت یکی از بشارت مؤمن است زیرا که میباشد اول راه او بسوی محل نعیم و بآن میرسد مؤمن بسوی ثواب اعمال جمیله که در دار دنیا بجای آورده است و آن موت اول سختی است که میرسد بکافر از سختیهای عقاب و اول راه او است بسوی حلول عقاب، زیرا که قرار داده است خداوند تعالی جزاء بر اعمال را بعد از موت

و گردانیده است موت را سبب از برای نقلش از دار تکلیف بسوی دار جزاء و حال مؤمن بعد از مرگش نیکوتر است از حالش قبل از مرگ، و حال کافر بعد از مرگش بدتر است از حالش قبل از مرگ، زیرا که مؤمن گردنده است بسوی جزایش بعد از مردنش و کافر گردنده است بسوی جزایش بعد از مردنش و بتحقیق که آمده است در حدیث از آل محمد صلوات الله علیهم که فرموده اند که: دنیا زندان مؤمن است و قبر خانه اش و بهشت جایگاهش و دنیا بهشت کافر است و قبر زندان او است و آتش جایگاه او است.

و روایت شده است از ایشان علیهم السّلام که فرموده اند که: خیر همه خیر بعد از مرگ است و شر همه شر بعد از مرگ است، و نیست حاجتی از برای ما با نص قرآن در عواقب بسوی اخبار، و بشاهد عقول بسوی احادیث و بتحقیق که ذکر نموده است خداوند تعالی جزاء صالحین را، پس بیان نموده آن را و ذکر نموده است جزاء فاسقین را پس تفصیل داده است آن را و در تفصیل خداوند بی نیازی حاصل است از غیرش - مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۱

از سه امر است که بر شخص وارد می شود، یا بشارت است بعیش ابدی یا بشارت است بعذاب ابدی یا ترسانیدن و هول دادن و امر مشتبهیت که نمیداند از کدام فرقه است. اما دوست ما که مطیع فرمان ما است پس آن است که بشارت عیش ابد یافته و اما دشمن ما که مخالف امر

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۲

ما است

پس آن است که بشارت عذاب ابد شنیده.

و اما مشتبّه الامری که نمیداند حالش چیست آن مؤمنست که ستم و اسراف بر خود نموده نمیداند کارش بکجا میرسد و خبر مبهم ترسناک واردش می شود و باز حقتعالی او را هرگز که مساوی دشمنان ما نمیکند و لیکن بیرونش می آورد از آتش به شفاعت ما، پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید و عقوبت الهی را کوچک بدانید که بعضی از اسراف کارانند که شفاعت ما بایشان نمیرسد؛ مگر بعد از عذاب الهی در سیصد هزار سال.

و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال شد که: چیست این مرگ

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۳

که مردم ندانسته اندش؟! فرمود: بزرگتر شادیست که بر مؤمنان وارد می شود وقتی که حرکت داده میشوند از دار تعب بعیش ابد، و عظیمتر مهلکه ای که وارد می شود بر کافران چون برده میشوند از بهشتشان که دنیا است بسوی آتشی که تمام و فانی نمیگردد.

و در آن وقت که شدت نمود کار بر امام حسن علیه السلام اصحاب نظر بجانب آن جناب نمودند و حال آن امام همام را بخلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آنها سخت میشد رنگهایشان متغیر میگردد و پشتهایشان میدرفشید و دلهایشان هراسان میگردد و از پا می افتادند و آن امام علیه السلام با بعضی از خواص که در خدمت با سعادتش میبودند رنگهایشان میدرخشید و اعضایشان سبک و چابک میشد و دلهایشان آرام میگرفت، پس اصحاب بیکدیگر میگفتند به بیندش که از مرگ باک ندارد آن جناب بایشان فرمود: صبری ای بزرگزادگان که نیست مرگ جز پلی که میگذراند شما را از پریشانی

و بدحالی بجنان وسیع و عیش جاوید پس کدام یک دلگرانید از اینکه انتقال یابید از زندان بقصر و ایوان؟

و این قوم که دشمنان شمایند مانند کسی هستند که از ایوان بزندان و و عذاب روند، بدرستی که پدرم خبر داد مرا باین حکایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ جسر مؤمنان است ببهشتهاشان و جسر کافران است به جهنمشان نه دروغ گفته ام و نه دروغ شنیده ام از آن جناب.

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟

فرمود برای مؤمن چون کندن جامه چرکین شپشین و غلهای سنگین و بعوض آن پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین جامها و سواری

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۴

رهوارترین مرکبها و سکنای دلنشین ترین منزلها و برای کافر چون افکندن جامه های فاخر و انتقال از منزلهای دلنشین و بدل گرفتن چرکین ترین جامها و درشت ترین لباسها و موحشترین منزلها و عظیمترین عذابها.

و از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود که همان خوابیست که شما را هر شب می آید مگر آنکه مدّتش طولانی است بیدار نمیشوید از آن خواب تا روز قیامت پس هر که در خواب دیده از انواع فرح و شادی چندان که اندازه نداشته باشد و از انواع هولها آنچه در حساب نگنجد، ملاحظه نمائید که چگونه است حال کسی که شادمان گردیده در خواب یا هراسان، این است مرگ پس مستعد باشید برایش.

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که صفت مرگ را برای ما بفرمائید، فرمود مرگ برای مؤمن مثل خوشتر بوئیست

که ببویید و از عطرش بوجد آید و بالمره تعب و الم از او منقطع گردد، و برای کافر مثل گزیدن افعیها و عقربها و سخت تر از اینها است.

یکی عرض نمود که قومی میگویند مرگ سخت تر است از بریدن بازه ها و چیدن بمقراضها و سر کوفتن بسنگ ها و گردانیدن میل آسیا در دیده ها، آن حضرت فرمود: چنین میباشد بر بعضی از کافران و فاجران آیا نمیبینید که بعضی از آنها معاینه میکنند این شدتها را در دم نزع و آن است که سخت تر است از این و از تمام عذابها دنیا.

عرض نمودند پس چیست که ملاحظه مینمائیم کافری را که نزع بر او آسان می شود پس خاموش میگردد در حالی که صحبت میدارد (و دل برده می شود خ ل) و میخندد و تکلم مینماید، و در میان مؤمنان

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۵

و کافران بعضی نزد سكرات موت این سختی ها را میکشند؟ فرمود هر گونه راحتی که مؤمن را در آن حال باشد ثواب عاجل او است، و هر شدتی که باشد جهت خالص ساختن او است از گناهان تا وارد آخرت شود در حالی که پاک و پاکیزه باشد و مستحق ثواب الهی فارغ از هر مانعی الا همان که گذشته، و هر آسانی که بر کافر در آن دم باشد برای آنست که مزد هر عمل نیکی که در دنیا کرده باز یافت نماید، تا وارد آخرت شود در حالی که هیچ نداشته باشد الا آنکه موجب عذاب باشد بر او و هر سختی که بر کافر است در آن وقت اول عقوبت او است نزد آخر شدن اعمال نیک

او، و این بجهت آنست که حقتعالی عادلست که جور نینماید.

و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد بر بالین مردی که در سكرات غرق بود و جواب نمیداد کسیرا که آوازش مینمود، پس حاضرین عرض نمودند که کاش حال رفیق خود را میدانستیم و کیفیت مردن را، فرمود: مرگ آلت صاف نمودن است خالص میکند مؤمنان را از گناهان، و آخر المی میباشد که میرسد بایشان و کفاره آخرین وبالیست که میبوده بر ایشان و خالص مینماید کافران را از حسنات آنها و میباشد آخر لذتی یا نعمتی یا رحمتی یا راحتی که میرسد بآنها و آن آخر ثواب حسنه ایست که میباشد برای آنها.

و اما این رفیق شما پس بتحقیق که خالی شد از گناهان خالی شدنی و صاف شد از معاصی صاف شدنی و خالص گردید تا پاک شد چنان که پاک می شود جامه از چرک و قابل معاشرت گردید با ما اهل بیت و در خانه ما خانه ابدی.

و مردی از اصحاب امام رضا علیه السلام بیمار شد، آن حضرت

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۶

عیادتش فرمود و باو فرمود: حال خود را چگونه مییابی؟ عرض نمود مرگ را دیدم بعد از آنکه از خدمت شما مرخص گردیدم، فرمود: چطورش دیدی؟ عرض نمود عجب دردناک و شدید، فرمود مرگ را ندیده ای و لیکن حالتی را دیده ای که بدان با خبرت میکند و بعضی از حالات آن را بتو میشناساند، این است و غیر از این نیست که مردم دو قسمند یکی راحت یافته بمرگ و دیگری مرگش سبب راحت خلق گردیده پس تازه کن ایمان را بخدا و بنبوت و

بولایت ائمه هدی که باستراحت باشی، آن مرد بفرموده حضرت عمل کرد، و این حدیث طولانی است و ما موضع احتیاج را از آن گرفتیم.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال شد که این مسلمانان را چه حال است که از مرگ کراهت دارند؟! فرمود از جهت آنکه نشناختندش از آن جهت مکروهش داشتند و اگر شناخته بودندش و بحقیقت از دوستان خدا بودند هر آینه دوستش میداشتند و هر آینه میدانستند که آخرت برای ایشان به از دنیا است.

باز فرمود: ای بنده خدا چه حال است طفل و دیوانه را که سرباز میزنند از دوائی که تنقیه بدن انسان مینماید و درد را از ایشان رفع میکند؟

فرمود این بجهت نادانی آنها است بمنفعت دوا.

و فرمود: قسم بآن خدائی که مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری که هر کس مستعد مرگ شود چنانچه باید، خواهد دانست که مرگ نافعتر بوده برای او از دواء برای آن محتاج علاج، بدرستی که اگر دانند که مرگ بچه نعمتها منجر می شود، هر آینه میطلبندش اشد از آنکه عاقل عاقبت اندیش دوا را طالب است جهت دفع آفتها و تحصیل انواع سلامت.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۷

و حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین مریضی از اصحاب خود وارد شدند در وقتی که میگریست و جزع از مرگ مینموده، پس آن حضرت فرمود: ای بنده خدا از مرگ میترسی بعلت اینکه آن را نمیشناسی آیا خود را چنان میبینی که چون چرکین شود جامه تو و کثیف گردد و متاذی شود از شدت کثافت و چرک و بدنت

جراحت و جرب شود و بدانی که شستشوی حمام همه اینها را زائل مینماید، آیا در این صورت نمیخواهی بحمام روی و اینها را از خود بشوئی. آیا بر تو شاق نیست که بحمام نروی و اینها بر تو بجا بمانند؟ عرض نمود بلی یا بن رسول الله (ص) فرمود پس آن مرگ همان است و آن آخر فقره ایست که باقی بوده بر تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدیهای تو، پس چون تو وارد شدی بر مرگ و از آن گذشته نجات یافتی از هر غمی و همی اذیتی و رسیدی بهر شادی و فرحی، در آن حال آن مرد آرام گرفت و نشاط یافت و تن در داد و چشم خود را برحم نهاد و روانه راه آخرت گردید.

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود: تصدیق بامری که نمیباشد.

مترجم گوید: یعنی ظاهرا یا باعتقاد ظاهر بنیان یا الحال.

مصنّف گوید: آن حضرت فرمود: خبر داد مرا باین پدرم از پدرش از جدش از صادق علیه السلام پس فرمود: بدرستی که مؤمن چون بمیرد مرده نیست، و کافر است که مرده واقعیت، حقتعالی میفرماید که: بیرون می آورد خداوند زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از زنده، یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن «۱» و مردی شرفیاب حضور جناب رسالت مآب گردیده عرض نمود یا

(۱) آل عمران آیه ۲۶

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۸

رسول الله مرا چه حالت است که مرگ را دوست نمیدارم؟ فرمودند مالی داری؟ عرض کرد آری فرمودند: پیش فرستاده؟ عرض نمود

نه، فرمودند از آنجاست که مرگ را دوست نمیداری.

و مردی از ابو ذر رضی الله عنه پرسید که: ما را چه حالتست که مرگ را ناخوش میداریم؟ گفت بسبب آنکه شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب، پس مکروه میدارید که از آبادی بویرانی منتقل شوید.

و از او سؤال شد که چگونه میبینی ورود ما را بر خداوند؟ گفت اما نیکوکار چون غائبست که وارد اهل خود شود و اما بد عمل چون بنده گریخته که بحضور آقايش رسد، پرسید پس در نزد خدا احوال ما چگونه میباشد؟ گفت عملهای خود را بر کتاب الهی عرضه دهید بدرستی که حقتعالی میفرماید: **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ** «۱» بتحقیق که نیکان در مقام تنعمند **وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ** «۲» و بدرستی که نابکاران در جهنمند. آن مرد گفت پس رحمت خدا کجا است؟ ابو ذر گفت: **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** «۳» رحمت الهی نزدیک نیکوکاران است

باب (هفدهم) اعتقاد در سؤال قبرها

سؤال قبر حق است و چاره از آن نیست هر که درست جواب گفت فائز شد براحتم و رحمت و گل و لاله در قبرش، و ببهشت در آخرت، و هر که جواب صواب نداد از برای او است تهیه ضیافتی از آب داغ در

(۱) سوره انفطار آیه ۱۳

(۲) سوره انفطار آیه ۱۴

(۳) سوره اعراف آیه ۵۴

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۶۹

قبرش و بجهنم افکندن در آخرت و بیشتر عذاب قبر بعثت سخن چینی و بدخلقی و بیمبالاتی ببول است.

و نهایت مرتبه عذاب قبر مؤمن مثل اختلاج چشم است یا مثل تأثیر تیغ حجامت و این کفاره تتمه گناهان او است که کفاره آنها

گردیده همها و غمها و مرضها و سختی جان کندن.

بدرستی که جناب رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را در پیراهن مبارک خود کفن نمودند بعد از آنکه زنها از غسلش فارغ گردیدند و آن جناب جنازه اش را بر گردن مبارک بار نمودند و متصل در زیر جنازه اش میبودند تا وارد قبرش فرمودند، آنگاه بر زمینش گذارده خود داخل قبر شدند و در آن پهلوی خوابیدند، پس برخاستند و فاطمه را بر دست گرفته در قبرش گذاردند، بعد از آن سر مبارک را پیش برده رازی دراز با او گفتند و باو میفرمودند: پسر آنگاه بیرون آمدند و خاک بر قبر او هموار فرمودند، بعد از آن سر مبارک نزدیک قبرش بردند و مردم شنیدند که میگفت. خداوندا بتو سپردمش، پس مراجعت فرمود، اصحاب عرض نمودند یا رسول الله امروز شما را دیدیم که وضعی فرمودید که پیش از این روز نکرده بودید فرمودند امروز نیکی ابو طالب را گم کرده ام فاطمه چنان بود که چون نزد او چیزی میبود مرا بر خود و اولاد خود ترجیح میداد و من وقتی ذکر قیامت مینمودم و میگفتم مردی برهنه محشور می شود فاطمه گفت وافیحتاه من ضامن برای او شدم که خدا او را در لباس بر انگیزاند و ذکر نمودم فشار قبر را فاطمه گفت: واضعفاه من برایش ضامن گردیدم که خدا او را کفایت از آن نماید پس در پیراهن خودم کفنش نمودم و در قبرش پهلوی خوابیدم بسبب این و سرنگون بر او شدم و بزبانش دادم جواب سؤالی را که از او می شد و بدرستی که او سؤال شد از

إعتقادات

پروردگارش پس گفت الله ربی و سؤال شد از پیغمبرش پس جواب داد محمد و سؤال شد از ولی و امامش. پس جواب بر او در بسته گردید من گفتمش پسر پسر و الله اعلم «۱»

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله که آنچه ذکر نموده است آن را ابو جعفر ره افاده نمینماید آنچه که حاجت راست میباشد بسوی آن در باب سؤال قبر و غیر از آن و آنچه واجبست که ذکر شود در این مطلب آن چیزی است که من ثبت کننده ام آن را ان شاء الله تعالی.

آمده است اخبار صحیحه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ملائکه نازل میشوند بر کسانی که در قبر گذارده شده اند، پس سؤال میکنند ایشان را از دینهای ایشان و لفظهای خبرها باین مطلب نزدیک بیکدیگر میباشند پس بعضی از آن اخبار این است که از برای خداوند دو ملک است که گفته می شود از برای آن دو ناکر و نکیر، فرمود می آیند بر میت پس سؤال میکنند او را از پروردگارش و پیغمبرش و دینش و امامش پس اگر او جواب داد بحق تسلیم میکنند او را بسوی ملائکه نعیم و اگر متزلزل شد امر بر او تسلیم میکنند او را بسوی ملائکه عذاب و گفته شده است در پاره اخبار اینکه اسم دو ملکی که فرود می آیند بر کافر ناکر و نکیر است و اسم آن دو ملکی که فرود می آیند بر مؤمن مبشر و بشیر است و گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده اند دو ملک کافر ناکر و نکیر بجهت

آنکه او یعنی میت انکار مینماید حق را و انکار مینماید آنچه را که ملکین می آورند آن را و ناخوش دارد آن را و نام گذارده شده است دو ملک مؤمن مبشر و بشیر بجهت آنکه آن دو بشارت میدهند او را بنعیم و بشارت میدهند او را از جانب خداوند به رضا و ثواب نعیم و گفته شده است اینکه این دو اسم نیستند بلکه لقب آن دو ملک است و آن عبارتست از فعل ایشان و اینها اموری است که نزدیک میباشد بعضی از آنها بیعضی و محال نمیشد معانی آن ها و خداوند داناتر است بحقایق امور و بتحقیق که گفتیم ما در پیش که جز این نیست که فرود می آیند دو ملک بر کسی که خالص نموده است ایمان را خالص کردنی و یا خالص نموده است کفر را خالص نمودنی و غیر از این دو نفر پس فراموش می شود از او، و بیان نمودیم که خبر آمده است باین مضمون پس از جهت خبر است که گفتیم در آن آنچه را ذکر نمودیم آن را.

و بعد از آن شیخ مفید فرموده است که: فرود نمی آیند آن دو مگر بر زنده و سؤال نمیکند مگر از کسی که بفهمد سؤال را و بشناسد معنی آن را و این دلالت میکند بر آنکه خداوند تعالی زنده میکند بنده را بعد از مرگش از برای سؤال و همیشه میدارد حیاتش را از برای نعیم اگر مستحق آن میباشد، یا از برای عذاب اگر بوده باشد حقیق، پناه میبریم بخدا از خشمش و سؤال میکنیم او را برحمتش که توفیق دهد ما را بر عمل

کردن آنچه که رضای اوست و غرض از فرود آمدن آن دو ملک و سؤال نمودن ایشان بنده را آن است که خداوند تعالی موکل نموده است بنده بعد از مرگش ملائکه عذاب را و نیست از برای ملائکه راهی بسوی دانستن آنچه مستحق می باشد آن را بنده مگر باعلام خداوند تعالی آن را برای ایشان پس آن دو ملکی که فرود می آیند بر بنده یکی از ایشان از ملائکه نعیم است و دیگر از ملائکه عذاب، پس هر گاه فرود آمدند از برای آنچه موکل میباشند بآن، استبراء نمایند حال بنده را بسؤال نمودن پس اگر جواب داد بآنچه بآن مستحق نعیم باشد بماند با او ملک نعیم و بالا رود از او ملک عذاب و اگر ظاهر گردد در او علامت استحقاق او عقاب را موکل بماند با او ملک عذاب و بالا رود از او ملک نعیم و بتحقیق که گفته شده است که ملائکه ای که موکلند بنعیم و عقاب، غیر از آن دو ملکی میباشند که موکل اند بسؤال، و جز این نیست که میشناسند ملائکه نعیم و ملائکه عذاب آنچه را که مستحق آن میباشد بنده از جهت دو ملک موکل بر سؤال، پس هر گاه که سؤال نمودند بنده را و ظاهر شد از او آنچه را که مستحق میباشد بسبب آن جزاء را، مباشر آن شوند ملائکه جزاء و بالا روند دو ملک سؤال بسوی مکان خود از آسمان و اینها همه اش جائز است و نیستیم ما که جزم کنیم یکی دون دیگری زیرا که اخبار در آن متماثلند و عبارت ما در معنی که ذکر نمودیم آن را

وقف و تجویز است.

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است: و جز این نیست که موکل نموده است خداوند تعالی ملائکه سؤال و ملائکه عذاب و ملائکه نعیم را بر خلق بجهت بندگی فرمودن خداوند ایشان را بر این کار، چنان که موکل نموده است ملائکه کاتبین علیهم السّلام را بحفظ اعمال خلائق و نوشتن و نسخه برداشتن آنها و بلند نمودن آن اعمال بمحض بندگی و عبادت فرمودن ایشان باین کار و چنان که عبادت فرموده است طایفه از ملائکه را بمحافظت نمودن بنی آدم و گروهی از ایشان را بهلاکت نمودن امتهما و زمره از ایشان را برداشتن عرش و فوجی از ایشان را بطواف بیت المعمور و بهری از ایشان را بتسیح و برخی از ایشان را باستغفار از برای مؤمنین و پاره ای را به نعمت دادن باهل بهشت و بعضی را بمعذب نمودن اهل آتش و امر فرمودن اینها بعبادت نمودن باین اعمال بجهت آنست که ثواب دهد ایشان را بر اعمالی که بجای می آورند بآنها تکلیف خود را چنان که عبادت فرموده است بشر و جن را باعمال از برای اینکه ثواب دهد ایشان را بر آنها و عبادت نفرموده است ملائکه را باین اعمال عبث و باطل چنان که عبادت نفرموده است بشر و جن را بآنچه ایشان را بآن عبادت فرموده است بازیچه بلکه عبادت فرموده است همه را بجهت جزاء و مقتضای حکمت از شناسانیدن ایشان را خود تعالی و تقدس و التزام نمودن بایشان شکر نعمت را بر خود و بتحقیق که بوده خداوند تعالی قادر بر آنکه بکند عذاب را بمستحقش بدون

واسطه، و انعام کند مطیع را بدون واسطه لیکن خلق نموده این وسائط را بجهت آنچه ذکر نمودیم آن را و بیان نمودیم وجه حکمت در آن را و وصف نمودیم آن را و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که راه و دلیل سؤال نمودن ملکین اموات را بعد از خروج ایشان از دنیا بسبب وفات، آن سمع است و راه دلیل علم بیاز گردانیدن حیات بسوی ایشان نزد سؤال، آن عقل است، زیرا که صحیح نمیشد سؤال نمودن اموات و استخبار نمودن جماد، و جز این نیست که نیکو است کلام از برای شخص زنده که تعقل کند آنچه را که تکلم بآن میکند و الزام نمودنش بآنچه قادر مییاشد بر آن با آنکه بتحقیق که در خبر آمده است که هر پرسیده شده باز میگردد بسوی او حیات نزد پرسیدن او تا آنکه بفهمد آنچه را گفته می شود از برای او، پس خبر باین مطلب تاکید مینماید آنچه را که در عقل است و اگر وارد نشده بود باین خبری هر آینه کافی بود حجت عقل در آن بنحوی که بیان نمودیم آن را. مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۳

باب (هیجدهم) اعتقاد در رجعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب رجعت اینست که برگشتن بدنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرموده: آیا ندیده ای بسوی آن قوم که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار میبودند از ترس مرگ پس فرمود بآنها خداوند که بمیرید، باز زنده اشان نمود «۱» آن قوم هفتاد هزار خانوار بودند و هر ساله طاعون در آنها می افتاد و اغنیا چون

میتوانستند بیرون میرفتند، و فقرا بعلت ضعفشان میماندند پس طاعون در آنها که میرفتند اندکی میشد و در بازماندگان بسیار و بازماندگان میگفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون بما نمیخورد و بیرونیان میگفتند اگر مانده بودیم ما را طاعون زده بود چنانچه آنها را زد. پس اتفاق نمودند بر آنکه کلا از دیار خود بیرون روند چون موسم طاعون شود پس بالتمام بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند و چون وارد بنه های خود شدند حقتعالی آنها را ندا فرمود که بمیرید آنگاه مجموعشان مردند و گذرندگان راه را پاک از آنها نمودند و بدین حال باقی ماندند چندان که خدا خواست، بعد از آن یکی از پیغمبران بر آن مردگان گذشت که او را ارمیا میگفتند ارمیا علیه السلام عرض نمود پروردگارا اگر خواهی هر آینه زنده اشان میفرمائی و از این پس بلاد تو را آباد مینمایند و بنده های تو را میزایند و تو را بندگی میکنند با سائر هر که بندگی تو مینماید در آن حال حقتعالی باو وحی فرمود: میخواهی آنها را برای

(۱) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ - سوره بقره آیه ۲۴۴

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۴

تو زنده کنم؟ عرض نمود: بلی، حقتعالی آنها را برای او زنده نمود و برانگیزانید با او و این قوم مردند و دنیا برگشتند و باز باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن فرموده: یا مانند آن شخصی که گذر نمود بر قریه ای وقتی که دیوارهای آن قریه بر روی سقفهایش افتاده بود، آن شخص گفت کی

زنده میسازد خدا یا اهل این قریه را بعد از مرگشان؟ پس حقتعالی میرانید آن شخص را صد سال بعد از آن زنده اش نمود فرمود چقدر وقت توقف نمودی؟ (یعنی در حالت مرگ) عرض نمود: یک روز یا پاره از روز، فرمود بلکه صد سال توقف کردی پس ملاحظه نما طعام و شرابت را متغیر نشده و نگاه بالاغت کن و باید که تو را نشانی قرار دهیم برای اعتقاد مردم و نظر کن باستخوانها که چگونه بالای هم ترکیب مینمائیم پس گوشت بر آنها میپوشانیم، چون آن شخص را حال معلوم شد گفت: دانستم که خدا قادر بر کل اشیاء است «۱».

مصنف گوید: پس این شخص مرد صد سال و باز بدنیا آمد و بعد باجل خود مرد و نام او عزیز است: و حقتعالی در قصه اشخاص از قول موسی علیه السّلام که برای وعده گاه پروردگار انتخاب شده بودند فرموده که: باز زنده کردیمتان بعد از مردنتان که شاید شکر نمائید «۲» و بیان این معنی آن است که چون بنی اسرائیل سخن خداوند را استماع نمودند، گفتند که اعتقاد نمیکنم

(۱) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ (تا آخر آیه) سوره بقره آیه ۲۶۱

(۲) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - سوره بقره آیه ۵۳

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۵

تا خدا را عیان بینم و لهذا آنها را

صاعقه گرفت بسبب ظلمشان و مردند موسی علیه السلام عرض نمود:

پروردگارا چه جواب بنی اسرائیل بگویم وقتی که بنزد ایشان برمیگردم؟! پس حقتعالی آنها را زنده نمود و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و زن گرفتند و اولاد برای ایشان بوجود آمد و باقی ماندند در دنیا و بعد باجلهای خود مردند.

و ایضا در قرآن خطاب بعیسی علیه السلام فرموده: وقتی که بیرون می آوری مردگان را باذن من «۱» پس همه امواتی که حضرت عیسی علیه السلام زنده نمودشان باذن خداوند بدنیا برگشتند و در آن باقی ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند.

و اصحاب کهف در غار کوه سیصد سال بخواب مرگ ماندند بنه سال زیاده، باز حقتعالی آنها را زنده نمود و بدنیا برگشتند که از هم احوال بپرسند و قصه ایشان معروف است «۲» و اگر کسی گوید که: حقتعالی فرمود: وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ «۳» یعنی خیال میکنی که اصحاب کهف بیداراند و حال آنکه بخواب رفتگانند جوابش گفته می شود که آنها مردگان بودند و بتحقیق که حق تعالی از زبان آنها فرموده:

يا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ «۴» یعنی اصحاب کهف گفتند: ای وای بر ما، کی برخیزانید ما را از خوابگاه ما؟ اینست آنچه وعده داده خداوند رحمان.

(۱) وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى يٰ اٰذْنٰى - سوره مائده آیه ۱۱۰

(۲) وَ لَبِثُوا فِى كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ وَ اَزْدَادُوْا تِسْعًا سوره کهف آیه ۲۴

(۳) سوره کهف آیه ۱۷

(۴) سوره یس آیه ۲۵

إِعْتِقَادَاتِ الْإِمَامِيَّةِ (لِلصَّدُوْقِ) / تَرْجُمَه حَسَنِيَّ، مَتْنٌ، ص: ۷۶

و در صورتی که چنین گفتند معلوم است که مردگان بوده اند. و نظیر این فقرات

بسیار است، پس بصحت پیوست که رجعت در امتهای گذشته میبوده، و جناب نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که وقوع میباید در این امت مثل آنچه در امم سالفه میبوده، (حذو) نعل بالنعل و قذه بالقذه.

مترجم گوید: لفظ قذه بمعنی پرتیر است و پرهائی که بتیر می چسبانند بیک اندازه است.

مصنف گوید: پس بنا بر این قاعده لازم آمد که در این امت هم رجعتی باشد.

و مخالفان ما نقل نموده اند که چون مهدی خروج نماید عیسی بن مریم فرود آید و در عقب او نماز گذارد.

و معلوم است که نزول عیسی بزمین بمعنی عود او است بدنیا بعد از مردنش، زیرا که حقتعالی میفرماید: **إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ** «۱» یعنی ای عیسی بدرستی که من قابض توام و بلند گرداننده توأم بسوی خود.

و ایضا در قرآن فرموده که: **حشر نمودیم خلائق را پس احدی از ایشان فرو نگذاریم** «۲».

و دو جای دیگر از قرآن فرموده: **روزی که حشر مینمائیم از هر امتی فوجی از آن کسانی را که تکذیب بعلامتهای ما مینمودند** «۳» و معلوم است که آن روزی که همه خلائق محشور میشوند، غیر آن روزی است که فوجی محشور میگردند.

(۱) سوره آل عمران آیه ۴۸

(۲) **وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** سوره کهف آیه ۴۵

(۳) **وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا** سوره نمل آیه ۸۵

إعتقادات الإمامیه (للسدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۷

و ایضا فرموده که کافران قسم یاد نمودند که زنده نمیکند خداوند کسیرا که میمیرد، بلی وعده ای است بر او لازم که زنده کند و لیکن بیشتر مردم نمیدانند «۱» یعنی در

رجعت بدنیا بدلیل آنکه فرموده: برای آنکه بیان کند خداوند آن امری را که اختلاف در آن مینمایند: و بیان کردن در دنیا میشاید نه در آخرت و عنقریب کتابی مختص به رجعت خواهم نوشت که مشتمل بر بیان کیفیت و ادله صحت آن باشد ان شاء الله تعالی.

و اعتقاد تناسخ باطل است و هر که بر دین تناسخ باشد کافر است زیرا که متضمن ابطال جنت و نار است:

باب (نوزدهم) اعتقاد در بعث بعد از موت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب بعث از موت اینست که آن حق است و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای پسران عبدالمطلب بدرستی که پیش رو جماعت برای تعیین منزل مناسب دروغ بکسان خود نمیگوید، بآن خدائی که مرا مبعوث نموده بحق پیغمبری که هر آینه خواهید مرد چنانچه بخواب میروید و هر آینه زنده خواهید شد چنانچه بیدار میشوید و نیست بعد مردن خانه ای بجز بهشت یا آتش و آفریدن همه خلایق دوباره زنده کردن ایشان نزد قدرت خداوند مثل آفریدن و دوباره زنده نمودن یک نفس است حقتعالی فرموده: مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَبْعُثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ «۲»

(۱) وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعُثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ سوره نحل ۴۰

(۲) سوره لقمان آیه ۲۷

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۸

باب (بیستم) اعتقاد در حوض کوثر

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب حوض (کوثر) اینست که آن حق است و آنکه پهنای آن ما بین ایله و صنعاء است «۱» و آن حوض پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و در آن است از ابریقها و کوزها بعدد ستارگان آسمان و آنکه صاحب اختیار آب آن در روز قیامت پادشاه مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است از آن دوستانش را آب می دهد و دشمنانش را جواب و هر که از آن شربت بنوشد دیگر هرگز تشنه نمی شود و هر آینه طپش خواهند از روی میل و رغبت قوی از اصحاب من در حضور من «۲» در حالی که

من بر سر آن حوضم پس گرفته میشوند رو بسمت چپ من فریاد میزنم که پروردگارا اصحابم اصحابم، خطاب میرسد که
نمیدانی بعد از تو چه کردند!!

باب (بیست و یکم) اعتقاد در شفاعه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب شفاعت اینست که آن حق است و شفاعت برای کسی است که خدا دینش را پسندیده باشد از صاحبان
گناهان کبیره و

(۱) ابله شهری است از شام و صنعاء شهری است از یمن - مترجم مصحح گوید - ایله بفتح همزه و سکون یا نام شهری است
بین ینبع و مصر کما فی المجمع

(۲) عبارت اصل اینست، و لیختلجن قوم من اصحابی دونی - و مترجمی چنین ترجمه نموده که: هر آینه بکشند جمعی از
اصحاب من نزد من - مترجم

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۷۹

صغیره، و اما توبه داران از گناهان محتاج بشفاعت نیستند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که ایمان نیاورد بشفاعت من خدا شفاعت مرا نصیصش ننماید، و
فرمودند: هیچ شفاعت کننده ای مقبول تر از توبه نیست:

و رتبه شفاعت برای انبیا است و اولیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه و بعضی از مؤمنین شفاعت مینماید برای مثل ربیعہ و مضر
که دو قبیله عظیمه اند از عرب و آن مؤمنی که کمتر شفاعت میکند سی نفر را شفاعت مینماید، و شفاعتی نمیباشد برای اهل
شک و شرک و نه برای اهل کفر و انکار، بلکه خاص گناهکاران اهل توحید است.

باب (بیست و دوم) اعتقاد در وعده و وعید الهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب وعده و وعید الهی اینست که هر کس خدا او را وعده ثوابی داده آن ثواب حاصل می شود برای آن کس، و
هر که را وعید عقابی بر عملی فرموده مختار است اگر عذابش کند بعدل او است و اگر عفوش نماید بفضل او است و خداوند
ستمکاره نیست برای بندگان.

بدرستی که خدا نمی‌آمرزد این را که شرک باو آورده شود و می‌آمرزد مادون شرک را برای هر که میخواهد «۱» و الله اعلم

(۱) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ سُورَةُ نَسَاءِ آيَةُ ۵۱

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۰

باب (بیست و سوم) اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته می‌شود

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آن است که هیچ بنده نیست مگر آنکه دو ملک موکلند که بر او مینویسد کل اعمالش را! پس هر کس قصد عمل خیری کند یک حسنه برایش نوشته می‌شود و اگر بفعل آورد ده حسنه مکتوب گردد. و اگر قصد بدی نماید نوشته بر او نمیشود تا از او آن عمل سرزند، و چون مرتکب شود همان یکی بر او نوشته گردد، لکن از وقتی که مرتکب آن شده تا هفت ساعت مهلت داده می‌شود، اگر در این طرف مدت توبه نماید نوشته نمیشود، و الا نوشته می‌شود.

و آن دو ملک بر بنده مینویسد هر چیزی راحتی دمیدن در خاکستر را، حقتعالی در قرآن فرموده: بدرستی که گماشته بر شماست هر آینه حافظان اعمال، نویسندگان گرام، میدانند هر چه شما میکنید: «۱» و جناب امیر علیه السلام بر مردی گذشتند که بمصرف حرف میزد باو فرمودند: یا هذا بدرستی که تو بقلم ملائکه خود میدهی مکتوبی را بسوی پروردگارت، بس بگو چیزی را که بکار تو می‌آید و واگذار امری را که بکارت نمی‌آید.

و ایضا فرموده: مرد مسلمان دائماً نیکوکار نوشته می‌شود و چون سخن گوید یا نیکوکار نوشته می‌شود یابد کار و موضع قرار آن دو ملک

(۱) وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ، کِرَاماً

كَاتِبِينَ. يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ سورة انفطار آیات ۱۰-۱۱-۱۲

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۱

دو ترقوه آدمیزاد است، ملک جانب راست حسنات را مینویسد و ملک جانب چپ سیئات را و دو ملک روز عمل روز بنده را مینویسد و دو ملک شب عمل شب او را و الله اعلم.

باب (بیست و چهارم) اعتقاد در عدل الهی

«۱» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

(۱) گفته است شیخ مفید ابو عبد الله که عدل جزاء بر عمل است بقدر استحقاق و ظلم منع حقوق است و خداوند تعالی عادل است و کریم و جواد و تفضل کننده و رحیم، بتحقیق که ضامن گردیده است جزاء بر اعمال و عوض را بر مبتلا بآلام و وعده داده است تفضل را بعد از آن زیادتی از نزد خود پس فرموده است خداوند تعالی: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ (سوره یونس آیه ۲۶) پس خبر داده که از برای محسنین است ثواب در آنچه استحقاق دارند و زیادتی از نزد خودش (یعنی حق تعالی) و فرموده است: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا (سوره انعام آیه ۱۶۰) یعنی ده مقابل آنچه مستحق میباشد آن را: وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (سوره انعام آیه ۱۶۰) یعنی جزا نمیدهد او را بیشتر از آنچه استحقاق دارد آن را و بعد از آن ضامن گردیده است عفو را و وعده داده بآمرزش پس فرموده است سبحانه که: وَ إِنَّ رَبَّكَ لَعَدُوٌّ مَغْفِرٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ (سوره رعد آیه ۶) و فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (سوره نساء آیه ۴۶)

و فرموده است: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا (سوره یونس آیه ۵۸) و حقی که از برای بنده است آن چیزی است که قرار داده است خداوند حق او، و اقتضا نموده است آن را جود خداوند و کرم او و اگر چه بوده باشد بنده که اگر محاسبه او را بعدل کند نبوده باشد از برای او بعد از نعمتهائی که پیش داده است او را حقی، چون که خداوند تعالی ابتداء نموده است بخلقت او با نعمتها و واجب گردانیده است بر او بازاء آن نعمتها شکر خود را و نیست هیچ کس از خلق که به برابر در آورده باشد نعمتهای خداوند را بر او بعملی، و شکر نموده است هیچ کس مگر آنکه او تقصیرکننده است بشکر از حق نعمت.

و بتحقیق که اجماع نموده اند اهل عقل بر آنکه هر کس که بگوید که من وفاء نموده ام همه آنچه را که از برای خداوند است و برابری نموده ام نعمتهای او را بشکر، پس آن کس گمراه است، و اجماع نموده اند بر آنکه ایشان مقصرند از حق شکر، و بر آنکه از برای خداوند است بر ایشان حقوقی که اگر بکشد عمرهای ایشان تا آخر زمان هر آینه وفا ننموده اند خداوند سبحانه را بآنچه از برای او است بر ایشان.

پس دلالت نموده این (اجماع عقلا) بر آنکه آنچه را که قرار داده است آن را حق ایشان پس جز این نیست که قرار داده است آن را بفضل و جود و کرم خود و بجهت آنکه حال کسی که عمل میکنند و شکر گزارنده است بخلاف حال کسیست که نیست عملی از

برای او در عقول و این بجهت آن است که شکر گزار مستحق می باشد در عقول ستایش را و کسی که نیست عملی از برای او؛ پس نیست در عقول او را ستایش و هر گاه ثابت گشت برتری و تفاوت میانه عامل و بی عمل بوده باشد آنچه. واجب است در عقول از ستایش او همانی که حکم می شود بر آن بحق او و اشاره می شود بسوی آن بحق بودن و هر گاه واجب گردانیدند عقول از برای او برتری بر کسی که نیست عملی از برای او بوده باشد عدل از جانب خداوند تعالی معامله کردن او بچیزی که عقول برای او حق قرار داده اند و بتحقیق که خداوند متعال امر کرده است بعدل و نهی کرده است پس فرموده است: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ «سوره نحل آیه ۹۰»

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۲

اعتقاد ما در باب عدل آن است که حقتعالی ما را بعدل مأمور فرموده و خود معامله با ما بما فوق عدل یعنی تفضل نموده، دلیل آن قول الهی است در قرآن که:

هر که نیکی آورده ده برابرش برای او است و هر که بدی آورد جزا داده نمیشود مگر مثل همان «۱» و عدل آن است که ثواب عمل نیک را نیک دهند بهمان قدر و جزای بد را بد بهمان قدر و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که: احدی داخل بهشت نمیشود بعمل خود مگر برحمت حق عز و جل.

(۱) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (سوره انعام آیه ۱۶۰)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه

باب (بیست و پنجم) اعتقاد در اعراف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب اعراف آن است که اعراف سوری است یعنی مکان مرتفعی است یا حجابی است میان بهشت و جهنم، بر آنجا مردانی هستند که هر کس را بسیما میشناسند و آن مردان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء آن جنابند داخل بهشت نمیشوند مگر آنکه شناسای ایشان بوده و ایشان شناسای او بوده اند، و داخل آتش نمیگردند الا کسی که شناسای ایشان بوده و ایشان شناسای او بوده اند.

و نزد اعراف حاضرند آن کسانی که کارشان معوق مانده تا امر خدا در باره آنها صادر شود یا اینکه عذابشان کند یا اینکه بازگشت بر ایشان بعفو و رحمت فرماید «۱»

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که بتحقیق که گفته شده است که اعراف کوهی است میان بهشت و جهنم و گفته شده است که آن دیوار است میان بهشت و جهنم و مجمل امر در آن آنست که آن مکانی است که نیست از بهشت و نه از دوزخ و بتحقیق که آمده است خبر باین مضمون و باینکه هر گاه روز قیامت بوده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از ذریه او صلوات الله علیهم آن کسانی که قصد نموده است خداوند بقولش که:

وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسَيِّمَاتِهِمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (سوره اعراف آیه ۴۶) یعنی برای اعراف میباشند مردانی که میشناسند هر یک بسیما ایشان پس ندا مینمایند اصحاب بهشت را که سلام باد بر شما (تا آخر)

آیه) و این بجهت آن است که خداوند تعالی می‌شناساند ایشان را اصحاب بهشت را و اصحاب دوزخ را بسیمائی که قرار می‌دهد بر ایشان و آن سیماء علامتهائی است، و بتحقیق که بیان نموده است آن را بقولش در این قول که: **يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ** (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ) (سوره الرحمن آیه ۴۱) شناخته میشوند گناهکاران بسیماء خود و بتحقیق که بیان فرموده است خداوند تعالی در این آیه که: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ، وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ** (سوره حجر آیه ۷۵) پس خبر داده است که در میان خلقتش گروهی اند که نشان می‌گذارند خلق را پس می‌شناسند ایشان را بسیمای ایشان.

و روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود در پاره از کلام خود که: منم صاحب عصائی که آلت نشان گذاردن است یعنی علمش بکسی که میداند حالش را بنشان، آن عصاء است.

و روایت شده از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السّلام که پرسیده شد از قول خداوند که: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ** (سوره حجر آیه ۷۵) آن حضرت فرمود که این آیه در شأن ما اهل بیت نازل شده است یعنی در شأن امامان علیهم السّلام.

و بتحقیق که آمده است حدیث باین مضمون که خداوند تعالی ساکن میگرداند اعراف را (یعنی در اعراف) گروهی از خلق که مستحق نمی باشند بهشت جاودانی را بدون عقابی و نه مستحق میباشند خلود در نار را و ایشانند که بتأخیر افتاده اند امیدوارند از برای امر خداوند و از برای ایشان است شفاعت و ایشان همیشه بر اعرافند تا آنکه اذن و رخصت حاصل شود از برای ایشان در داخل

شدن بهشت بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیهم السّلام و گفته شده است نیز که اعراف جای سکنای گروهی است که نبوده اند در زمین مکلف که تا مستحق گردند بسبب عملهای خود بهشتی را و نه دوزخی را پس ساکن میگرداند ایشان را خداوند تعالی در آن مکان و بعوض میدهد المهای دنیائی ایشان را به نعیمی که نمیرسند بسبب آن منزلهای اهل ثواب را که مستحق آن می باشند بسبب عملها.

و بعد از آن شیخ فرموده است که: همه آنچه را که ذکر نمودیم (یعنی در باب اعراف) جائز میباشد در عقول و به تحقیق که وارد شده است بآن خبرها و خداوند داناتر میباشد بحقیقت آن مگر آنکه آنچه جزم بآن حاصل است از این اخبار آن است که اعراف مکانی است میانه بهشت و دوزخ که می ایستد در آن مکان کسی که نام بردیم او را از حجتهای خداوند تعالی بر خلقش و میباشند در آن مکان روز قیامت گروهی که به تاخیر افتاده اند از برای امر خداوند و آنچه بعد از این مذکور شد خداوند داناتر است بحقیقت حال آن- مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۶

باب (بیست و ششم) اعتقاد در صراط

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره صراط اینست که آن حق است و آنکه آن راه و جسر جهنم است و گذار کل خلق بر آن است حقتعالی فرمود، احدی از شما نیست مگر آنکه البته واردشونده جهنم است و این بر پروردگار تو یا محمّد حتم و لازم است «۱» و صراط بوجه دیگر اسم معصومین علیه السّلام

است پس هر کس ایشان را در دنیا شناخت و اطاعتشان نمود حقتعالی او را گذار از آن صراطی می‌دهد که جسر جهنم است در روز قیامت.

و جناب نبوی بجناب امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل میشینیم بر صراط و نمیگذرد بر صراط مگر کسی که براتی داشته باشد بولایت و محبت تو «۲»

(۱) إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (سوره مریم آیه ۷۰)

(۲) فرموده است شیخ مفید ابو عبد الله رضی الله عنه که صراط در لغت بمعنی راه است پس از این جهت است که نامیده می شود دین بصراط بجهت آنکه راهی است بسوی ثواب و بجهت آن نام گذارده شده است دوستی امیر المؤمنین و امامان از ذریه اش علیهم السّلام بصراط و از این معنی است که فرموده امیر المؤمنین علیه السّلام که: منم

صراط الله المستقیم و عروته الوثقی التي لا انفصام لها

باین معنی که معرفت او و چنگ زدن باو راهی است بسوی خداوند سبحانه و بتحقیق که وارد شده است خبر بآن که راه بسوی بهشت روز قیامت مانند پلی است که میگذرند بآن مردم و آن صراطی است که می ایستد طرف راست آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرف چپ آن امیر المؤمنین علیه السّلام و میرسد از برای ایشان ندا از جانب خداوند تعالی که: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (سوره ق آیه ۲۴) یعنی بیندازید شما دو نفر در جهنم هر کافر دشمن خدا را.

و وارد شده است خبر بآن که نمیگذرد صراط را در روز قیامت مگر کسی که

بوده باشد با او برائتی از آتش از علی بن ابی طالب علیه السلام.

و آمده است خبر بآن که صراط باریکتر است از مو و تندتر (تیزتر) است از شمشیر بر کافر و مراد باین آنست که ثابت نمیماند از برای کافر قدم بر صراط در روز قیامت از سختی آنچه می رسد ایشان را از هولهای قیامت و امور خوفناک آن پس ایشان راه میروند بر آن مانند کسی که راه می رود بر چیزی که باریکتر از موی و تندتر است از شمشیر، و این مثلی است که زده شده است از برای آنچه میرسد کافر را از سختی در گذشتش بر صراط و آن راهی است بسوی بهشت و راهی است بسوی آتش که مشرف میگردد بنده از آن بر بهشت و می بیند از آن هولهای آتش را و گاه میگذرد از راه کج پس از این جهت است که فرموده است خداوند تعالی که: **وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا** «سوره انعام آیه ۱۵۳» پس جدا نموده است خداوند میانه راهی که خواننده است برفتنش که عبارت از دین باشد و میانه راههای گمراهی و فرموده است خداوند تعالی در آنچه امر نموده است بآن بندگانش را از دعا و تلاوت قرآن که: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** (سوره فاتحه آیه ۶) پس دلالت نموده است که غیر از آن صراط غیر مستقیم است و صراط خدا دین خدا است و صراط شیطان نافرمانی است و صراط در معنی اصل بنحوی که بیان نمودیم آن را آن راه است و صراط روز قیامت راهی است که رفته می شود بسوی بهشت و دوزخ بنحوی که مقدم داشتیم

باب (بیست و هفتم) اعتقاد در عقبات

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آن است که اسم هر عقبه ای از عقبات صراط اسم فرضی است یا امری یا نهی، و چون آدمی بعقبه ای رسد که اسم یک فرضی از واجبات تکلیفی دارد و این شخص تقصیر در آن واجب نموده باشد در آن عقبه محبوس میگردد و مطالبه حق خداوند از او می شود «۱» اگر از عهده بر آمد بواسطه عمل صالحی که پیش انداخته یا بوسیله رحمتی که او را دریافته، نجات مییابد از آن عقبه تا عقبه دیگر و پیوسته دفع می شود از عقبه بعقبه و محبوس میگردد نزد هر عقبه و پرسیده می شود از تقصیری که واجبی نموده که هم نام آن عقبه است پس اگر از همه عقبات سلامت گذشت میرسد بخانه بقاء و زنده می شود بآن حیاتی که مردن در آن هرگز نیست و خوشوقت میگردد بسعادتی که

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که عقبات عبارت است از اعمال واجبه و سؤال نمودن از آنها و وقوف بر آنها و نیست مراد بآن کوههایی که در زمین میباشد که قطع کرده می شود و جز این نیست که آنها اعمالند که مانند میباشد بعقبات و موصوف آن اعمال با این وصف بجهت آن چیزی است که میرسد بآدمی از تقصیرش در اجابت خداوند تعالی در آن عقبه که کوشش مینماید بالا رفتن و قطع کردنش را فرموده است خداوند تعالی که: **فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبِهِ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبٍ الْخ (سوره البلد**

آیه ۱۱ تا ۱۳) پس نام گذارده است خداوند سبحانه اعمالی را که تکلیف نموده است بنده را بآنها عقبات بجهت تشبیه بعقبها و کوهها بجهت آنچه میرسد آدمی را در اداء آن اعمال مشقتها چنان که میرسد او را در بالا رفتن عقبات و قطع نمودن آنها.

و فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که پیش روی شماها است عقبه دشواری و منزلهای هولناکی که ناچار باید گذشت بر آنها و وقوف نمود بر آنها پس یا بسبب رحمتی از جانب خداوند نجات خواهید یافت و یا هلاکتی است که نیست بعد از آن نجاتی. اراده نموده است آن حضرت علیه السّلام بعقبه خلاصی یافتن آدمی را از وبالی که بر او است و نیست چنان که گمان نموده اند آن را حشویه از آنکه در آخرت کوهها و گردنه هائی است که محتاج میباشد آدمی بسوی قطع نمودن آنها پیاده و سواره، زیرا که نیست معنی از برای آن در آنچه حکمت اقتضاء آن مینماید از جزا دادن بر اعمال و نیست وجهی از برای خلق نمودن عقباتی که نام گذارده شود بنماز و زکاه و روزه و حج و غیر اینها از واجبات و بعد از آن تکلیف شود آدمی که بالا رود آن ها را پس اگر بوده باشد تقصیرکننده در طاعت خداوند مانع شود آن (عقبه) میانه او و بالا رفتن آن ها زیرا که مقصود در قیامت وقوف بر اعمال و جزاء دادن بر آن ها است بثواب و عقاب و آن محتاج نمیشد بنصب عقبه ها و خلق کوهها و تکلیف نمودن قطع آن و دشواری یا آسانی آن با آنکه وارد نشده است

خبر صحیحی بآن بر این تفصیل که پس اعتماد شود بر آن و بیرون آورده شود از برای آن توجیهاات و هر گاه ثابت نشد که باین مضمون خبری بوده باشد امر در آن آنچه (آن چیز است) که ذکر نمودم آن را- مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۸

سختی بعد از آن هرگز نیست و ساکن می شود در جوار خداوند با پیغمبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا.

و اگر نزد عقبه ای محبوس گردید و مطالبه شد بدان حقی که تقصیر در آن نموده و نجاتش نداد عمل صالحیکه پیش انداخته باشد و نه رحمتی از جانب الله او را دریافت دو پای او از آن عقبه اش او را میگذرانند، آنگاه او در آتش جهنم است نعوذ بالله. و مجموع این عقبات بر صراط است، اسم یک عقبه از آنها ولایت است بازداشته میشوند تمام خلائق نزد آن عقبه و سؤال میشوند از ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان بعد از او علیهم السلام پس هر که بجا آورد از صراط گذشت و نجات یافت و هر که بجا نیاورد ماند و به جهنم در افتاد و اینست که حقتعالی فرموده.

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (سوره صافات آیه ۲۴) نگاهشان دارید که از اینها سؤال باید بشود، و اسم یک عقبه مرصاد است بمعنی کمینگاه

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۸۹

اینست معنی قول الهی. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ (سوره فجر آیه ۱۳) بدرستی که پروردگار تو هر آینه در کمینگاه است.

و حق تعالی میفرماید: بعزت و جلالم قسم که از من تجاوز نمی نماید ظلم هیچ ظالمی

و اسم عقبه ای از آنها رحم است و نام عقبه ای امانت است و اسم عقبه ای نماز و با اسم هر فریضه و امری و نهی عقبه ایست که بنده نزد آن محبوس می شود و الله اعلم.

باب (بیست و هشتم) اعتقاد در حساب و میزان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: «۱» اعتقاد ما در باب حساب اینست که آن حقست، بعضی حسابها را حقتعالی خود میرسد، و بعضی را حجت‌های خدا صلوات الله علیهم میرسند، حساب انبیاء و رسل و ائمه را حقتعالی خود

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که حساب مقابل نمودن است میانه عملها و جزاء بر آنها و نگاه داشتن بنده است بر آنچه از او تفریط و تقصیر شده است، و سرزنش نمودن او است بر بدیهای او و ستودن او است بر نیکیهای او و معامله نمودن است در آن باستحقاق او، و نیست حساب چنان که رفته اند عامه از مقابل نمودن حسنات بسیئات و هم وزن نمودن آن دو بجهه استحقاق ثواب و عقاب بر آنها، زیرا که تحابط اعمال یعنی از پای هم در رفتن آن ها صحیح نیست و مذهب معتزله در آن باطل است و ثابت نمیشد و آنچه اعتماد مینمایند آن را حشویه در معنی آن معقول نمی باشد.

و موازین تعدیل نمودن میانه اعمال و جزاء بر آنها است و قرار دادن هر جزائی در جای خودش و رسانیدن هر صاحب حقی را بسوی حقش پس نیست معنی آن بر آنچه رفته اند بسوی آن حشویه از آنکه در قیامت ترازوهائی است مانند ترازوهای دنیا از برای هر ترازویی دو کفه باشد گذارده شود عملها در آنها؛ زیرا که عملها اعراض میباشند یعنی نه جواهر و

نه اعراض صحیح نمیباشد وزن نمودن آنها و جز این نیست که اعمال موصوف میگردند بثقل و خفت بر وجه مجاز و مراد به ثقل و خفت اعمال که ثقیل آن ها آنهایی است که بسیار بوده باشد قدرش و مستحق ثواب بزرگ باشد و حقیقت آنها آن چیزی است که کم بوده باشد قدرش و مستحق ثواب بسیار نمیباشد.

و خبری که وارد شده است که امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از ذریه او علیهم السلام ایشانند موازین، پس مراد از این خبر آن است که ایشانند تعدیل کننده و سنجنده میان اعمال و آنچه مستحق میباشند بآنها و ایشانند حکم کننده در آن ها بآنچه واجب و عدل میباشد، و گفته می شود که فلان کس نزد من در میزان فلان کس است، قصد می شود بآن که نظیر آن کس است و گفته می شود که کلام فلان کس نزد من وزن دارتر است از کلام فلان کس و مراد بآن آن است که کلامش بزرگتر و برتر است از حیثیت قدر.

و آنچه یاد نموده است خداوند آن را و ترسانیده است از آن جز این نیست که آن نگاهداشتن بر اعمال است بجهه آنکه او مطلع است بر اعمال بنده و خلاصی نخواهد جست بنده از وبال آن ها، یعنی آنکه خداوند مطلع نگردد بر آن و هر کس را که خدا در گذرد از او در آن رستگار شود بنجات و هر آن کس که سنگین باشد ترازوهایش بسبب بسیاری استحقاقش ثواب را پس این گروه ایشانند رستگاران و هر آن کس که سبک باشد ترازوهایش بسبب کمی اعمالش از طاعات پس این گروه کسانی اند که زیان نموده اند نفسهای

خود را، و در جهنم مخلصند و قرآن جز این نیست که فرود آمده است بلغت عرب و بر وفق حقیقت آن و مجاز آن و فرود نیامده است بر لفظهای عوام و آنچه پیش گیرد بسوی دل‌های ایشان از باطل - مفید -

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۰

میرسد و هر پیغمبری حساب اوصیائش را میرسد و اوصیاء حساب امتان را میرسند و حقتعالی شاهد است بر پیغمبران و رسولان و ایشان شاهدند بر ائمه و ائمه شاهدند بر مردم و اینست فرموده حقتعالی در قرآن که: تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما گواه بر مردم باشید.

و ایضا فرموده چگونه است در وقتی که از هر گروهی گواهی بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم «۱» و ایضا فرموده: آیا پس کسی که باشد بر امر روشنی از پروردگارش و در پهلوئی او باشد گواهی از او «۲» و مراد از این گواه امیر المؤمنین است.

و ایضا فرموده: بدرستی که بسوی ما است رجوع ایشان و بر ما است حساب ایشان «۳»

(۱) فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (سوره نساء آیه ۴۵)

(۲) أَلَمْ يَكُنْ عَلَى بَيْتِنَا مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ (سوره هود آیه ۲۰)

(۳) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ؛ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (سوره غاشیه آیه ۲۵ و ۲۶)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۱

و حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی در قرآن فرموده که: مینهیم ترازوهای عدل را برای روز قیامت پس کسر داده نمیشود هیچ قدر از حق هیچ نفسی «۱» آن حضرت فرمود: ترازوها

پیغمبران و اوصیائند و از جمله خلق کسانی هستند که بیحساب داخل بهشت میشوند.

و اما سؤال:

پس از همه خلق سؤال می شود بدلیل قول الهی که در قرآن فرموده:

هر آینه البته سؤال خواهیم نموده کسانی را که پیغامبر بسوی آنها فرستاده شده و هر آینه البته خواهیم سؤال نمود فرستادگان را «۲» یعنی از دین و اما گناه پس سؤال نمیشود از آن الا کسی که حسابش می شود.

(۱) وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً (سوره انبیاء آیه ۴۷)

(۲) فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (سوره اعراف آیه ۶)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۲

حقتعالی در قرآن فرموده: در روز جزا هیچ آدمی و پری سؤال از گنااهش نمیشود «۱» یعنی از پیروان پیغمبر و ائمه صلی الله علیه و آله و بس نه دیگران چنانچه در تفسیرش وارد شده و هر حساب شونده ای عذابکار است (یعنی معذب است) اگر همه عذابش همان طول مدت توقف باشد (و لو بطول وقوف) و هیچ کس نجات از آتش نمییابد و داخل بهشت نمیگردد بعمل خود مگر برحمت خداوند.

و حقتعالی به بندگان از اولین و آخرین خطاب میفرماید بجمله عملهای ایشان بیک سخن گفتن که هر یک داستان خود را میشوند و غیر از آن داستان را نمیشنوند و هر یک چنان میپندارند که روی سخن خداوند با او است نه با دیگری و در قدر مدت نیم ساعت از ساعتهای دنیا حساب اولین و آخرین را مفروغ مینماید و ابراز میدهد بیرون می آورد و آشکار میکند برای هر آدمی نوشته که آن را گشاده می بینند و آن نوشته کل اعمالش را بر

او میگوید «۲» و فرو گذاشت نمی‌نماید هیچ عمل کوچکی و نه بزرگی را مگر آنکه همه را ضبط نموده.

و حقتعالی بنده را حساب کننده خودش قرار می‌دهد و حکومت نماینده بر خودش باین طریق که باو می‌فرماید: بخوان نوشته اعمال را، امروز کافی است نفس تو حساب کننده بر تو «۳»، و حقتعالی مهر میزند بر دهنهای قومی و شهادت می‌طلبند از دستها و پاهایشان و جمیع اعضایشان بر عملی که در دنیا می‌کرده اند «۴» و آن قوم بپوست های بدن خود گویند: چرا شهادت

(۱) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ (سوره الرحمن آیه ۳۸)

(۲) وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا

(۳) اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (سوره اسری آیه ۱۲ و ۱۳)

(۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره یس آیه ۶۴)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۳

بر ما دادید؟ جواب گویند: بزبان در آورد ما را آن قادری که بزبان آورد هر چیزی را و او آفرید شما را اول بار و بسوی او باز می‌گردید و شما آن نبودید که به پنهان داشتن نگذارید که شهادت بر شما دهند گوشهای شما و نه چشمهای شما و نه پوست های بدن شما و لیکن پنداشتید که خدا نمیداند بسیاری از آن عملها را که میکنید «۱» و جداگانه کیفیت امر حساب را در کتاب حقیقه المعاد بیان خواهیم نمود (ان شاء الله تعالی)

باب (بیست و نهم) اعتقاد در بهشت و دوزخ

«۲» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب بهشت آن است که آن دار بقا و خانه سلامت

است، نه مرگ در آن است و نه پیری و نه بیماری و نه مرض و نه آفت و نه زمین گیری و نه غم و نه هم و نه احتیاج و

(۱) وَقَالُوا لِيُجْلُو دِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟ قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَا كُنْزُكُمْ أَنْ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (سوره فصلت آیه ۲۰ و ۲۱)

(۲) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که بهشت خانه نعیم است نمیرسد کسی را که داخل شود تعبی و مشقتی و قرار داده است خداوند آن را خانه از برای آنکه بشناسد او را و بندگی کند او را و نعمت آن همیشه است که بریدنی از برای او نمیباشد و ساکن شوندگان در آن چند قسم میباشند.

گروهی از ایشان کسی است که اخلاص ورزیده است از برای خداوند تعالی پس این آنی است (آن کسی است) که داخل می شود آن را بر امانی از عذاب خداوند.

و گروهی از ایشان کسی است که مخلوط نموده است عمل صالح خود را با اعمال سیئه، بوده است امروز و فردا مینموده است توبه را پس در ربوده است او را ترسی از عقاب در عاجل و آجل یا در عاجل نه آجل بعد از آن ساکن گردیده است بهشت را بعد از عفو یا عقاب، و بعضی از ایشان کسیست که تفضل شده است بر او بدون عملی که پیشی گرفته باشد از او در دنیا و ایشانند ولدان مخلدون، آنچنان که قرار داده است

خداوند تعالی تصرف و شغل ایشان را بر آوردن حاجتهای اهل بهشت بجهت جزاء عمل کنندگان، و نیست تصرف ایشان شاق و ناگوار بر ایشان زیرا که ایشان مجبوند بطریق خوشحالی در تصرف در حاجتهای مؤمنان و ثواب اهل بهشت مشغول گردیدن است بخوردنیها و آشامیدنیها و نظر نمودنیها و نکاح کردن ها و آنچه درک میکند آن را حسهای ایشان از آنچه مجبوند بر میل بسوی آن و درک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بر آن، و نیست بشری در بهشت که لذت برد بتسیح و تقدیس بدون اکل و شرب، بلکه این قول شاذی است از دین اسلام و آن ماخوذ است از مذهب نصاری آنچه آن که گمان مینمایند که مطیعین در دار دنیا می- گردند در بهشت ملائکه که نمیخورند و نمی آشامند و نکاح نمیکنند و بتحقیق که خداوند تکذیب نموده است این قول را در کتاب خود به آنچه ترغیب فرموده است در کتاب خود عمل کنندگان را از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن در آنجا که فرموده است که: **أَكُلْهَا دَائِمًا وَ ظَلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ** (سوره رعد آیه ۳۵) فرموده است حق تعالی که:

فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ الْخ «سوره محمد آیه ۱۹» و فرموده است **حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ** (سوره الرحمن آیه ۷۲) و فرموده است: **وَ حُورٌ عِينٌ** «سوره واقعه آیه ۲۲» و فرموده است: **وَ زَوْجَنَّهُمْ بِحُورٍ عِينٍ** «سوره دخان آیه ۵۴» و فرموده است، **وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ الْأَثْرَابِ** «سوره ص آیه ۶۲» و فرموده است: **إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ هُمْ وَ أَرْوَاهُمْ** (سوره یس آیه ۵۵)

و فرموده است: وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ (سوره بقره آیه ۲۶) پس چگونه تجویز نموده است کسی «یعنی ابن بابویه» که بوده باشد در بهشت گروهی که نخورند و نیاشامند و تنعم نکنند بآنچه بآن خلق از اعمال می یابند؟! و حال آنکه کتاب خداوند گواه است بضد آن و اجماع منعقد است بر خلاف آن، و اگر نه این باشد که این کس (یعنی ابن بابویه) تقلید نموده باشد یا عمل نموده باشد بر حدیث موضوع جائز نمیباشد تقلید او.

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که: و اما دوزخ پس آن خانه کسی است که شناخته است خداوند سبحانه را، و گاهی داخل می شود آن را پاره کسانی که شناخته است او را بسبب نافرمانی نمودن «خداوند» تعالی را مگر آنکه مخلد نمیگردد در آن بلکه بیرون می آید از آن بسوی نعیم پاینده و نیست که مخلد گردد در آن مگر کافرها و فرموده است خداوند تعالی که: فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى: لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى «سوره الليل آیه ۱۴ تا ۱۶» و قصد نموده است خداوند بصله که بمعنی داخل شدن است در این آیه خلود را یعنی مخلد نمیگردد در آن بآتش مکر اشقی «تا آخر» و فرموده است خداوند تعالی که: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا (سوره نساء آیه ۵۶) یعنی بدرستی که کسانی که کافر گردیده اند بآیات ما زود باشد که مخلد نمائیم ایشان را در آتش و فرموده است خداوند تعالی که:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ

مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ (سوره مائده آیه ۳۶) یعنی بدرستی که کسانی که کافر گردیده اند اگر از برای ایشان بوده باشد آنچه در زمین است تماما و مثل آن با آن که فداء کنند با آن از عذاب روز قیامت قبول نمیشود از ایشان پس این دو آیه هر آینه که متضمن میباشند ذکر خلود در آتش را پس جز این نیست که آن از برای کفار است نه اهل معرفت بخداوند تعالی بدلیهای معقول و بکتاب مسطور و حدیث ظاهر مشهور و اجماعی که پیشی گرفته است یعنی انعقادش مر اهل بدعتها را از اصحاب وعید و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که جائز نمیباشد که بشناسد خداوند را کسی که کافر باشد بآن و شناسد او را کسی که مؤمن باشد بآن و هر کافری بموافق اصول ما پس آن جاهل است بخداوند، و هر آن کس که مخالفت کند اصول ایمان را از نماز گزارندگان بسوی قبله اسلام پس او نزد ما جاهل است بخداوند و اگر چه ظاهر کند گفتار بتوحید او (یعنی اگر چه بزبان اقرار کند بر توحید و خود را موحد داند) چنان که کافر برسول خدا صلی الله علیه و آله جاهل بخداوند تعالی است و اگر چه بوده باشد در ایشان کسی که اعتراف کند بتوحید خداوند و ظاهر کند چیزی را که بوهم مستضعفین بیندازند که آن معرفت بخداوند تعالی است و بتحقیق که فرموده است خداوند تعالی: فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (سوره جن آیه ۱۳) پس بیرون نموده است باین آیه مؤمن را

از احکام کفار. و فرموده است خداوند تعالی که: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمُ الْخ (سوره نساء آیه ۶۵) پس نفی نموده است خداوند تعالی از هر کس که کافر باشد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان را و ثابت ننموده است از برای او با شک در او معرفت بخداوند را هیچ حال و فرموده است خداوند تعالی که: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ (تا) وَ هُمْ صَاغِرُونَ (سوره توبه آیه ۲۹) پس نفی فرموده است از یهود و نصاری ایمان را و حکم نموده است بر ایشان بکفر و ضلال- مفید-

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۴

نه فقر و آن خانه توانگری و خوش گذرانی و خانه اقامت و کرامت است و در بهشت نمیرسد باهلش تعبی، و نمیرسد بایشان خستگی و برای ایشان است در آن هر چه دلها بآن رغبت میکند و چشمها را خوش می آید و ایشان در آنجا همیشه باشند اند و بهشت خانه ایست که اهلش در جوار خداوندند و احباء او و دوستان او و اهل کرامت اویند، و بهشتیان اقسام دارند مرتبه بمرتبه، بعضی هستند که تمتع آنها بتسییح و تقدیس و تکبیر حقتعالی است در جمع ملائکه، و بعضی تنعم مینمایند باکل و شرب و میوها و تختها و حور العین و خدمت فرمائی و لدان مخلدین یعنی غلام بچه های جاودانی و نشستن بر پشتیها و دوشکهای دلپذیر و پوشیدن لباسهای سندس و حریر

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۵

و هر یک تنعم مینماید بهر قسمی که راغب میباشند و میخواهند موافق

آنچه همیشان بآن تعلق گرفته و باو عطا می شود همان چیزی که عبادت حق تعالی را برای آن چیز کرده.

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: مردم بر سه قسم عبادت خداوند مینمایند صنفی بندگیش میکنند بامید ثوابش و این رسم بندگی مزدوران است (خدمت کاران حریص است خ ل) و صنفی از ترس آتش او بندگیش مینماید و این طرز بندگی بنده ها است؛ و صنفی بسبب محض دوست داشتن او بندگیش مینمایند و این شیوه بندگی بزرگ منشان است

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۶

و ایشانند ایمنان و اینست که حقتعالی میفرماید: وَ هُمْ مِنْ فِرْعَیْ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (سوره نمل آیه ۹۱) یعنی و ایشان از فزع و خوف آن روز ایمنند

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۷

دوزخ و اعتقاد ما در باره آتش الهی اینست که آن خانه خواری و دار انتقام است از اهل کفر و معصیت و در آنجا پیوسته مقیم نمیانند الا اهل کفر و شرک و اما گناهکاران اهل توحید بیرون می آیند بشفاعتی که آنها را درمی یابد و رحمتی که بآنها میرسد و روایت شده که بهیچ کس از اهل توحید الهی از آتش نمیرسد در وقتی که داخل آتش می شوند و همان در وقت بیرون آمدن از آن متالم می شوند و آن المها جزای آن عملها که مرتکب شده بوده اند می باشد، و حق تعالی ستمکاره نیست البته برای بندگان.

و اهل نار حقا که مسکینانند، نه کارشان ساخته و نه حکم بر آنها می شود که بمیرند و نه تخفیف داده می شود بر آنها ذره ای از عذابش و بمذاقشان نمیرسد خنکی و نه شربتی مگر آب داغ جهنم

و چرک و ریم جهنمیان جزائی موافق عمل و اگر طعام طلب کنند زقوم بآنها میدهند و اگر استغاثه از عطش نمایند فریادرسی آنها به آبی می شود مثال مس گداخته (مترجم گوید یا چیزی مثل مس گداخته و قلعی گداخته یا درد روغن زیت یا چرک و خون و یا آب داغ و یا آب سیاه بحسب اختلاف در تفسیر لفظ مهل و الله اعلم) که صورت ها را کباب می کند عجب بد شربتی است و بد آرامگاه‌هیست «۱» و از مکان دوری آواز به آنها میرسد و میگویند: ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش و اگر دیگر معاودت بعمل های گذشته نمودیم

(۱) لَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ - لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا جَزَاءً وَ فَاقًا (سوره نبا آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵) وَ إِنَّ يَسْتَعِثُّوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا (سوره کهف آیه ۲۸)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۸

ستمکاران بر خود باشیم پس چندی مضائقه جواب از آن ها می شود، آنگاه گفته می شود که نفس گیر شوید چون سگ «۱» و سخن با ما مگوئید.

و جهنمیان فریاد میزنند که ای مالک جهنم پروردگار تو کار ما را بسازد که بمیریم، مالک جوابشان گوید: که شما در اینجا باشید گانید و مرویست که حقتعالی امر می فرماید که مردانی چند را بآتش برند و بمالک میفرماید که بآتش بگو که قدمهایشان را مسوزان که بمسجدها پیاده میرفتند و مسوزان دستهایشان را که بسوی من بدعا برداشته اند و مسوزان زبانهایشان را که تلاوت قرآن بسیار مینموده اند و مسوزان چهره هایشان را که وضو را کامل میساخته اند، پس

مالک میگوید که ای اشقیا حال شما چه بوده؟ جواب گوید که ما برای غیر خدا کار میکرده ایم پس خطاب بآنها می شود که بگیریید ثواب خود را از همان که عمل برایش نموده اید.

ابن بابویه، محمد بن علی - حسنی، محمدعلی بن سید محمد، إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، ۱ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۱ ش.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی ؛ متن ؛ ص ۹۸

اعتقاد ما در باره جنت و نار آنست که هر دو الحال موجودند و آفریده شده اند و آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله در معراج داخل بهشت شده و جهنم را رؤیت نموده.

و اعتقاد ما آن است که احدی از دنیا نمی رود تا جای خود را از بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا نمی رود تا آنکه دنیا را بلند می کنند برایش بنیکوترین صورتی که آن را مشاهده نموده و بلند می نمایند مکان آخرتش را و اختیار را باو وامیگذارند و او آخرت را اختیار می نماید، پس در آن هنگام قبض روحش می شود.

(۱) أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (سوره مؤمنون آیه ۱۰۹)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۹۹

و متعارف است که چون وقت جان دادن می شود مردم میگویند فلان کس جان خود را میبخشد و معلوم است که آدمی چیزی را نمیبخشد مگر اینکه بطیب خاطرش باشد، نه اینکه بزور باشد یا جبر یا اکراه و اما بهشت آدم علیه السلام باغیست از جنتهای دنیا که طلوع میکند آفتاب در آن و غروب می نماید و جنت جاودانی نیست زیرا که اگر بهشت جاودانی

بود، آدم علیه السلام هرگز از آن بیرون نمیرفت.

و اعتقاد ما آن است که بثواب مقیم ابدی میشوند اهل جنت در جنت، و بعقاب مخلد می گردند اهل آتش در آتش و احدی نیست که داخل بهشت شود تا اینکه اول جایش را از آتش باو بنمایند و بگویند این مکان تست که اگر نافرمانی کرده بودی البته در اینجا بودی، و احدی نیست که داخل آتش شود تا اول جایش را از بهشت باو نشان دهند و گویند که این مکان تو است که اگر فرمان خدا برده بودی هر آینه در آن بودی، آنگاه اینها منزلهای آنها را بمیراث میبرند و آنها منزلهای اینها را، این است قول الهی که: بهشتیان میراث برانند که بمیراث میبرند فردوس را ایشان در آنجا دائماً مقیمند «۱» و مؤمنی که اقل مراتب منزلت را در بهشت دارد آن است که مالک ده مقابل ملک تمام دنیا است.

(آن است که بیرون نمیروند احدی از دنیا تا ببینند و یقین کند که در کدام یک از دو منزل بازگشت می نماید، آیا بسوی بهشت؟ یا بسوی آتش؟ آیا دشمن خدا است یا دوست خدا، پس اگر دوست باشد مر خدا را گشاده می شود برایش درهای بهشت و هموار می شود برایش

(۱) الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره مؤمنون آیه ۱۱ و ۱۲)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰۰

راههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش بر میدارد نزد بیرون شدن جانش از جسدش و می بیند آنچه را مهیا فرموده خداوند برای او در بهشت در حالتی که فارغ شده از هر شغلی و برداشته شده از او هر باری.

و اگر دشمن باشد مر خدا را گشاده می شود برایش درهای آتش و جاده می شود برای او راههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش برمی دارد و مینمایدش آنچه را که مهیا نموده برای او در آتش، پس استقبال میکند هر مکروهی را و ترک میکند هر شادئی را و همه اینها نزد مردن میباشد و نزد شما بیقین میرسد و دلیل صدق و راستی اینها در کتاب الهی است بر زبان پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: آن جماعتی که فرا میگیرندشان ملائکه در حالی که پاکیزگانند میگویند سلام بر شما داخل بهشت شوید بسبب عملی که میکردید «۱» و فرمود: آن جماعتی که فرا میگیرندشان ملائکه در حالی که ستمکاران جان های خودند در میان میاندازند صلح و انقیاد را که ما بدی نمیکردیم در دنیا، بلی بدرستی که خدا دانا است بآنچه بودید که می کردید، پس داخل شوید درهای جهنم را مخلد در آن، پس عجب بدجائی است جای متکبران) مصحح این اوراق گوید: این جمله یعنی آنچه بین پرانتز قرار داده شده در اصل نسخه عربی وجود ندارد و ممکن است در نسخه مترجم موجود بوده و الله اعلم بحقایق الامور.

(۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (سوره نحل آیه ۳۴)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰۱

باب (سی ام) اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر و نهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آنست که میان دو چشم اسرافیل لوحی است و چون حق سبحانه و تعالی خواهد که تکلم بوحی فرماید آن لوح میخورد بر جبین اسرافیل، پس در آن لوح نگاه

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر بن بابویه رحمه الله تعالی فرموده است که: ابو جعفر اخذ نموده است این اعتقاد را از حدیثهای شاذی چند، و آن مخالف است با آنچه پیش ذکر نموده که لوح نام ملکی از ملائکه خداوند تعالی است بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که وحی کلام آهسته است در اصل و بعد از آن اطلاق شده بر هر چیزی که قصد شده است بآن بسوی فهمانیدن مخاطب بطریق پوشیدن آن از غیر مخاطب و مخصوص داشتن او را بآن فهمانیدن دون غیرش، و هر گاه نسبت داده شود وحی بخداوند تعالی بوده باشد در آنچه مخصوص میگرداند بآن رسولان را صلی الله علیهم بخصوصه نه غیر ایشان بحسب عرف اسلام و شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله یعنی حقیقت شرعیه در این معنی است فرموده خداوند تعالی که: *وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ تَا آخِر آيَةٍ (سوره القصص آیه ۷)* پس اتفاق نموده اند اهل اسلام بر آنکه آن وحی خوابی و سخنی بود که شنید آن را مادر موسی علیه السلام بخصوصه در خوابش فرموده است خداوند تعالی که: *وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ تَا آخِر آيَةٍ (سوره نحل آیه ۶۸)* قصد نموده است خداوند باین وحی الهام پوشیده را هر گاه مختص باشد بکسی که جدا نموده و اختصاص داده است او (را) نه غیر او را پس بوده باشد علمش حاصل از برای نحل (زنبور عسل) بدون کلامی که آشکارا نموده

باشد بآن متکلم پس شنوایده باشد آن را بغیر او.

و فرموده خداوند تعالی که: **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ** (سوره انعام آیه ۱۲۱) یعنی شیاطین و سوسه مینمایند بسوی دوستان خود بسبب آنچه القاء میکنند ایشان را از سخن در بالا و منتهای گوشهای ایشان که دوستان ایشان مخصوص میگردند بعلم بآن نه غیر ایشان و فرموده است خداوند تعالی که: **فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ** (سوره مریم آیه ۱۱) قصد فرموده است خداوند بآن که اشاره نموده بسوی قوم بدون اظهار کلام، تشبیه نموده است خداوند آن اشاره را بوحی؛ بجهت پنهان بودن آن از غیر مخاطبین و پوشیده بودنش از غیر ایشان و گاهی مینماید خداوند در خواب خلق بسیاری را چیزی را که درست می آید تاویل آن ثابت و میگردد حق آن لیکن اطلاق نمیشود بعد از استقرار عرف شریعت، بر آن خواب اسم وحی، و گفته نمیشود در این وقت یعنی بعد از استقرار عرف شرع از برای کسی مجبول می نماید او را بر دانائی چیزی آنکه وحی شده است بسوی او، و نزد ما امامیه ثابت است که خداوند تعالی میشنواند حجتها را بعد از پیغمبرش صلی الله علیه و آله کلامی را که القاء میکند بسوی ایشان یعنی اوصیاء در دانستن علم مستقبل، لیکن اطلاق نمیشود بر آن وحی بجهت آنچه پیش ذکر نموده ام از اجماع مسلمین بر آنکه وحی نمیباشد از برای هیچ کس بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله، بر آنکه گفته نمیشود در هیچ یک از آنچه ذکر نموده ایم آن را، که وحی است بسوی کسی (یعنی در باب زنبور

عسل و مادر موسی و سایر آنچه گذشت وحی گفته نمیشود) و از برای خداوند تعالی است که مباح و تجویز نماید اطلاق نمودن سخنی را وقتی و منع نماید آن را وقتی دیگر و منع نماید نام بردن بچیزی را در وقتی و مرخص کند آن را در وقتی دیگر، و اما معانی پس آنها نمیگردند از حقیقت خود بنحوی که مقدم داشتیم آن را و بعد از آن فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه: و اما وحی از جانب خداوند تعالی بسوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بود یک بار بشنوانیدن او کلام را بدون واسطه؛ و یک بار دیگر بشنوانیدن او سخن را بر زبان ملائکه علیهم السلام، و آنچه ذکر نموده است آن را ابو جعفر ابن بابویه رحمه الله تعالی از لوح و قلم و آنچه ثابت می شود در آن پس بتحقیق که آمده است بآن مضمون حدیثی مگر آنکه ما عزم نداریم بر قائل شدن بآن و جزم نمیکنیم بر خداوند بدرستی آن و گواهی نمیدهیم از آن بآنچه دانسته ایم آن را، و نیست خبر بآن متواتر؛ که قطع کند عذر را، و نه بر آن است اجماعی، و نه نطق نموده است بآن قرآن و نه ثابت گردیده از جانب حجت خداوند که تسلیم کنیم آن را (یعنی آن را بپذیریم) و وجه آن است که توقف کنیم در آن و تجویز نمائیم آن را و نه قطع کنیم آن را، و نه دفع کنیم آن را و بگذاریم آن را در حیز امکان، و اما جزم نمودن ابو جعفر رحمه الله بان و علم او

بر اعتقاد داشتن آن پس آن مستند میباشد بنوعی از تقلید و نیستیم ما از اهل تقلید اصلاً. مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰۲

القاء می کند و میکائیل بجبرئیل القاء می نماید و جبرئیل پیغمبران القاء می نماید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰۵

و اما وضع غشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را میگرفت آن حدی که سنگین می شد و عرق مینمود، این حالت خاص وقتی بود که حق تعالی خود با آن جناب تکلم میفرمود.

و اما جبرئیل چنان بود که بدون اذن خواستن وارد آن جناب نمیشد از روی احترام آن جناب و در حضور حضرتش بنده وار می نشست.

باب (سی و یکم) اعتقاد در قرآن

و اینکه از اول آن در شب قدر بوده ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آنست که قرآن نازل شده در ماه رمضان در شب قدر یک جا بسوی بیت المعمور، بعد از آن نازل شده از بیت المعمور در مدت بیست سال و اینکه حق تعالی عطا فرموده پیغمبرش محمد را صلی الله علیه و آله و سلم تمامی علم یک جا، بعد از آن بآن جناب فرموده:

تعجیل مکن بقرآن پیش از آنکه وحی آن بسوی تو وارد شود «۱».

و فرموده: حرکت مده بقرآن زبانت را برای آنکه تعجیل کرده باشی بآن بدرستی که بر ما است جمع نمودن آن و خواندن آن، پس چون خواندیم ما، تو تابع خواندنش شو، بعد از آن بر ما است بیانش «۲»

(۱) وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (سوره طه آیه ۱۱۴) لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ
إِنَّ

عَلَيْنَا جَمَعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبَعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ «سوره قیامه آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸»

(۲) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر ابن بابویه در آنکه قرآن فرود آمده است در ماه رمضان در شب قدر بیکبارگی بسوی بیت المعمور، و بعد از آن فرود آمده است از بیت المعمور در مدت بیست سال، بعد از نقل این کلام فرموده است که: آنچه رفته است بسوی آن ابو جعفر در این باب دلیلش خبر واحدیست که باعث نمیگردد نه علم را و نه عمل را، و فرود آمدن قرآن بر اسبابی که حادث میگردید حالی بعد حالی؛ دلالت نمیکند بر خلاف آنچه متضمن میباشد آن را آن حدیث، و این بجهت آنست که قرآن در بر میدارد حکم آنچه را که حادث گردیده است و ذکر آنچه را که جاری گردیده است بر وجه خود و این نمیباشد بر سبیل حقیقت آیا نظر نمیکنی بسوی قول خداوند تعالی: وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ (مگر بجهت حدویش نزد سبب) (سوره نساء آیه ۱۵۵) یعنی گفتن کفار که دلهای ما بسته است، بلکه مهر زده است خداوند بر آن دلها بسبب کفر ایشان و قول خداوند تعالی: وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ (سوره زخرف آیه ۲۰) یعنی گفتند کفار که اگر خدا میخواست ما عبادت نمینمودیم ایشان را نیست از برای ایشان بآن علمی، پس این دو قول خداوند خبر است از ماضی و جائز نمیباشد که پیشی بگیرد مخبرش، پس بوده باشد در این هنگام خبر از

ماضی و حال آنکه واقع نشده است بلکه آن در مستقبل است و امثال این در قرآن بسیار است، و بتحقیق که آمده است خبر بذکر ظهار و سبب آن، و اینکه چون مجادله نمود آن زن پیغمبر را صلی الله علیه و آله در ذکر ظهار نازل نموده خداوند تعالی که: **قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا (سوره مجادله آیه ۱)** و این قصه بود که در مدینه (در حدیبیه خ ک) واقع شد پس چگونه نازل میفرماید خداوند تعالی وحی بآن را در مکه پیش از هجرت پس خبر بدهد که آن بوده است پیشتر و حال آنکه نبوده است آن و اگر ما تتبع نمائیم قصه های قرآن را هر آینه آمده است از آنچه ذکر نموده ایم آن را بسیاری که وسعه می شود بسبب آن گفتگو در آن (که اگر میخواستیم قصه های قرآن را تتبع نمائیم هر آینه گفتار ما بطول میانجامد) و از آنچه ذکر نمودیم آن را کفایت مییابد از برای صاحبان عقل و شیهه نمیباشد مضمون حدیث مگر بمذهب مشبهه آنچنان که گمان نموده اند که خداوند تعالی در ازل متکلم بقرآن بوده است و خبر داده است از مستقبل به (لفظ) ماضی و بتحقیق که رد نموده اند اهل توحید این قول را بنحوی که ذکر نمودیم ما آن را و محتمل است که این حدیث که قرآن نازل شد بتمام در شب قدر مراد بآن آن باشد که نازل شد پاره از آن در شب قدر بعد از آن از عقب آن نازل شد بقیه از آن قرآن تا وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و اما

آنکه نازل شده باشد بتمامه در شب قدر پس آن بعید است از آنچه اقتضاء مینماید آن را ظاهر قرآن و اخبار متواتره و اجماع علماء با وجود اختلاف ایشان در آراء. و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است: و اما قول خداوند تعالی که فرموده: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ (سوره طه آیه ۱۱۴) یعنی پس تعجیل منماید یا محمد صلی الله علیه و آله بقرآن پیش از آنکه حکم شود بسوی تو وحی آن، پس در این قول خداوند دو وجه میباشد غیر از آنچه ذکر نموده است آن را شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی و اعتقاد نموده در آن بر حدیث شاذی یکی از آن دو وجه آنست که خداوند تعالی نهی نموده باشد پیغمبر را صلی الله علیه و آله از شتاییدن بسوی تاویل قرآن پیش از وحی شدن بسوی او بتاویل آن و اگر چه آنچه را که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله در حیز امکان بوده باشد از جهت لغت و وجه دیگر آن است که جبرئیل علیه السلام بوده که وحی می آورد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بقرآن پس سؤال مینمودند با آن حرف بحرف (پس پیغمبر از جبرئیل قرآن را سؤال مینمود حرفا بحرف) پس امر نمود او را خداوند تعالی که

نکند این عمل را و گوش بدارد بسوی آنچه می آورد آن را جبرئیل علیه السلام یا فرود میفرستد خداوند تعالی بر او صلی الله علیه و آله بیواسطه یا آنکه حاصل شود فراغت از آن پس هر گاه تمام شد وحی بآن

بخواند آن را و تکلم کند بآن پس بخواند آن را بر ایشان.

و اما آنچه ذکر نموده است آن را اعتمادکننده بر حدیث مزبور (یعنی ابن بابویه رحمه الله) از تاویل پس دور است آن، چه وجهی نمیباشد از برای نهی فرمودن خداوند تعالی او را از تعجیل بقرآنی که در آسمان چهارم است تا آنکه حکم شود بسوی او وحی آن بجهت آنکه نبوده پیغمبر صلی الله علیه و آله که احاطه نموده باشد علمش بآنچه در آسمان چهارم است پیش از وحی بآن بسوی او؛ پس نیست معنی از برای نهی او صلی الله علیه و آله از آنچه نیست در وسعش مگر آنکه بگوید گوینده این توجیه که بوده پیغمبر صلی الله علیه و آله که احاطه داشت علمش بقرآنی که برده شده بود در آسمان چهارم پس میشکند سخن و مذهبش که بود آن در آسمان چهارم، لیکن آنچه در سینه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و حفظ نموده بود آن را در زمین؛ پس نیست معنی از برای اختصاص آن بآسمان چهارم، و اگر بود آنچه در حفظ رسول الله صلی الله علیه و آله بود آنکه موصوف میشد بآن که در آسمان چهارم است بخصوصه، هر آینه بود آنچه در حفظ غیرش موصوف بآن، و نیست وجهی از برای اضافه نمودن آن بسوی آسمان چهارم و نه بسوی آسمان اول، چه جای آنکه آسمان چهارم «تا چه رسد بآسمان چهارم» و هر کس که تامل نماید آنچه را که ذکر نمودیم ما آن را، بدانند که تاویل آیه مزبوره بر وجهی که ذکر نموده است آن را

چنگ زنده بحديث مزبور (يعنى ابن بابويه) دور از صواب است. مفيد.

إعتقادات الإماميه (للصدوق) / ترجمه حسنى، متن، ص: ۱۰۶

باب (سى و دوم) اعتقاد در قرآن

ابن بابويه رحمه الله عليه گوید: اعتقاد ما در شأن قرآن چنانست که آن کلام خدا و وحی او فروفرستنده او (فرستاده خ ل) و سخن او و کتاب او است و اینکه باطل وارد قرآن نمیشود نه از پیش و نه از پس، و اینکه آن داستانهای حق است و سخن قطع است و شوخی و افسانه نیست و حقتعالی احداث نماینده و نازل کننده و پروردگار حفظکننده قرآنست.

باب (سى و سوم) اعتقاد در کمیت قرآن

ابن بابويه رحمه الله عليه گوید: اعتقاد ما این است که قرآنی را که خدا نازل ساخته بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم همین است که در میان مردم دو جلد است و این همین است که در دست مردم است و زیاده بر این نیست و عدد سوره‌هایش نزد مردم یک صد و چهارده سوره است، و نزد ما الضحی و الم نشرح یک سوره است و لایلاف و الم تر کیف یک سوره و هر کس بما اسناد دهد که ما میگوئیم قرآن زیاده از این است آن کس دروغگو است.

و هر چه روایت شده از ثواب خواندن هر سوره از قرآن و ثواب ختم کل قرآن و جائز بودن قرائت دو سوره در یک رکعت نماز نافله و

إعتقادات الإماميه (للصدوق) / ترجمه حسنى، متن، ص: ۱۰۷

منع از جمع دو سوره در یک رکعت فریضه شاهد قول ما است باین که همه قرآن همین قدر است که در دست مردم است.

و همچنین آنکه وارد شده از منع خواندن کل قرآن در یک شب و آنکه جائز نیست که ختم شود در کمتر از سه روز باز شاهد سخن ما

است. بلکه می گوئیم بتحقیق که نازل شده از آن قبیله وحیی که قرآن نیست آن مقدار که اگر بقرآن ضم شود مبلغش هفده هزار آیه می شود، مثل قول جبرئیل علیه السّلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم که پروردگارت بتو می فرماید: یا محمّد مدارا کن با خلق مثل آنکه من مدارا می کنم، و مثل قول او که: بپرهیز از عداوت مردم.

و مثل قول او که: زیست کن چندان که خواهی که آخر میمیری و دوست دار هر چه را خواهی که آخر از آن جدا میشوی و عمل نما هر چه خواهی که آخر عمل خود را ملاقات مینمائی، شرف مؤمن نماز شب است و عزت مؤمن بازداشتن اذیتست از مردم.

و مثل آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده که: پیوسته مرا جبرئیل علیه السّلام سفارش بمسواک مینمود حتی آنکه خوف نمودم که دندان ریز شوم، و پیوسته سفارش همسایه ام می کرد حتی آنکه گمان نمودم که ارث میبرد و پیوسته سفارش زنان را کرد تا آنکه گمان نمودم که طلاقش نمیباید داد، و پیوسته سفارش بنده بمن می کرد حتی آنکه گمان نمودم که در این زودی مدتی را برای آزاد کردنش معین خواهد کرد و مثل قول جبرئیل برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در وقتی که از جنگ خندق فارغ گردیده بودند که: یا محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم بدرستی که خداوند تو را امر میفرماید که نماز عصر را نگذاری مگر با بنی قریظه.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۰۸

و مثل آنکه آن جناب صلی الله علیه و

آله و سلّم فرموده که امر نموده مرا پروردگارم بمدارات با مردم چنانچه مرا مأمور فرموده بادای فریضها.

و مثل آنکه فرموده: بدرستی که ما گروه انبیاء مأموریم که با مردم تکلم ننمائیم مگر باندازه عقلهاشان.

و فرموده: بتحقیق که جبرئیل علیه السّلام بنزد ما آمد از جانب پروردگارم بامری که: چشمم بآن خنک و روشن شد و سینه ام بآن فرح یافت، میگوید که: علی امیر مؤمنان است و سردار پیشانی و دست و پا سفیدان و آنکه فرموده که: جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلّم بدرستی که خداوند تزویج فرموده فاطمه را بعلی علیه السّلام از فوق عرش و گواه بر آن گرفته فرشتگاناش را، پس تزویجش نما باو و گواه بر آن بگیر بهتران امت را.

و مثل این کلامها بسیار است و همگی وحی است، لکن قرآن نیست، و اگر قرآن بود هر آینه قرین و وصل شده بود بآن نه جدا، چنانچه جناب امیر علیه السّلام جمع فرمود قرآن را و چون نزد قوم آورد و فرمود: این کتاب پروردگار شماست بهمان نهجی که نازل شده بر پیغمبر شما نه یک حرف در آن زیاد شده و نه یک حرف کم گفتند مصرفی برای ما ندارد و نزد ما موجود است مثل همین که نزد تو است پس آن جناب مراجعت فرموده میفرمود: فَتَبَيَّنُوا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ «۱» یعنی انداختند به پشت سرهاشان و خریدند بآن عوض کمی را، پس بد خریدی بود آن عوض.

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۸۴

إِعْتِقَادَاتِ الْإِمَامِيَةِ (لِلصَّدُوقِ) / تَرْجُمَهُ حَسَنِي، مَتْنِ،

و حضرت صادق علیه السلام فرموده: قرآن یکی است نازل شده از نزدیکی و اختلاف همان از جانب راویان است و بس.

و هر چه در قرآن از مقوله این مضمون است که فرموده: یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه اگر شرک آوری البته عملت باطل می شود و هر آینه از زیان کاران خواهی بود «۱» و فرموده: برای اینکه بیامرزد خداوند گناهان سابق و لاحق تو را «۲» و فرموده: اگر تو را ثبات نداده بودیم هر آینه البته نزدیک شده بودی که میل نمائی بجانب آنها میل قلیلی در آن وقت هر آینه میچشانیدم تو را دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب مردگی بعد از آن تو نمیافتی معینی برای خود بر ما «۳» و امثال این آیه ها اعتقاد ما اینست که این خطابها که ظاهراً با جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شده غرض دیگرانند و از باب: ایاک اعنی و اسمعی یا جاره میباشد یعنی منظورم تو بودی و بشنو ای زن همسایه.

مترجم گوید: و این عبارت مثلی است مشهور میان عرب در این مقام مصنف گوید: و هر چه در احکام قرآنی لفظ «او» است که در فارسی بمعنی یا میباشد مکلف در آن حکم مخیر است.

و هر چه در قرآن: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است یعنی ای مؤمنان در توریه: یا ایها المساکین است یعنی ای بیچارگان.

(۱) لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَجْزِيَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره زمر آیه ۶۵)

(۲) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ (سوره فتح آیه ۲)

(۳) وَ لَوْ لَا أَنْ بَبْتُنَاكَ لَقَدْ كَدَّتْ

تَزَكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ (سوره بنی اسرائیل آیه ۷۷)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۰

و هیچ آیه نیست که اول آن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باشد مگر آنکه علی بن ابی طالب علیه السّلام سردار مخاطبان آن آیه و امیر و شریف و اول ایشان است.

و هیچ آیه نیست که بجانب بهشت برد مگر آنکه آن در شأن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السّلام است و شیعیان و تابعان ایشان.

و هیچ آیه نیست که بآتش برد مگر آنکه آن در باره دشمنان و مخالفان ایشانست و اگر آیه های قرآنی در ذکر اولین باشد، پس هر چه خوبی در آنهاست جاری است در اهل خیر از دین اسلام، و هر چه بدی باشد جاری است در اهل شر از ملت اسلام.

و نیست در همه خوبان و پیغمبران به از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و نه در همه اوصیاء افضل از اوصیاء آن جناب و نه در همه امتهما افضل از این امت که در حقیقت شیعیان اهل بیت آن جنابند نه دیگران نیست در جمیع کل اشرار بدتر از دشمنان و مخالفان ایشان.

باب (سی و چهارم)) اعتقاد در شأن انبیاء و رسل و حجج و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن پیغمبران و رسولان و حجت‌های خدا علیهم السّلام آن است که ایشان افضل از ملائکه اند، و اینکه چون حق تعالی بملائکه فرمود: بدرستی که من قرار خواهم داد خلیفه ای در زمین ملائکه عرض نمودند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و خونها

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۱

را میریزد

و ما تسبیح بحمد تو مینمائیم و تقدیس برای تو میکنیم «۱» خلاصه کلام ملائکه تمنای منزلت آدم علیه السّلام در زمین بود و معلوم است که تمنا نموده اند مگر منزلتی را که فوق منزلت آنها است.

و دیگر آنکه علم موجب مزیت است، حقتعالی در قرآن فرموده که: تعلیم کرد خداوند آدم را علیه السّلام مجموع اسمها (مترجم گوید یعنی اسمهای جمله اشیاء یا اسماء انبیاء و اولیاء و سرهنگان از اعدا بنا بر اختلاف روایات) بعد از آن وانمود آنها را بر ملائکه، پس گفت خبر دهید مرا ای ملائکه با اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان بوده اید، ملائکه گفتند تسبیح تو را است ای خداوند نیست ما را علمی مگر آنچه تو ما را تعلیم فرموده باشی بدرستی که تو دانای حکیمی «۲» فرمود خداوند که ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای این اشخاص، پس چون آدم علیه السّلام خبر دادشان بنامهای آنها حقتعالی بملائکه فرمود که: آیا نگفتم بشما که من بتحقیق می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آن را که بروز میدهید و آن را که پنهان مینمائید «۳».

و اینها همه موجب ترجیح آدم می شود بر ملائکه و آدم علیه السّلام پیغمبر بود برای ملائکه بدلیل آن که حقتعالی فرموده: أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ یعنی خبر ده ای آدم ملائکه را بنامهای آن اشخاص.

(۱) وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ سوره بقره آیه ۲۸

(۲) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (سوره بقره آیه ۲۹ و ۳۰)

(۳) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (سوره بقره آیه ۳۱)

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۲

و از جمله دلیلهائی که اثبات تفضیل آدم علیه السّلام بر ملائکه مینماید امر کردن حق تعالی است ایشان را بسجود برای آدم علیه السّلام و معلوم است که امر نفرموده بسجود مگر برای کسی که افضل از آنها باشد و سجود مذکور ملائکه بندگی بود برای حق تعالی و احترام بود برای آدم علیه السّلام جهت آنچه در صلب او سپرده شده بود از پیغمبر ما و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده: من افضلکم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از کل ملائکه مقربین و من بهترین خلقم و آقای اولاد آدمم.

و اما آنکه حق تعالی فرموده که: هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را و نه ملائکه مقربین «۱» هم موجب تفضیل ملائکه بر حضرت عیسی علیه السّلام نمیشود و این سخن را که حق تعالی فرموده از آن راهست که بعضی مردمان بودند که معتقد خداوندی عیسی بودند و عبادت او مینمودند و آنها صنفی از نصاری بودند و بعضی دیگر ملائکه را میپرستیدند و آنها طائفه صابئان و غیرها میبودند، و از این رو حق تعالی فرمود که: هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند

را (الی آخر) یعنی هرگز مسیح و سائر معبودهای غیر من که مشرکان عبادت آنها نموده اند سرپیچی نمی نمایند از اینکه بندگان باشند برای من.

و ملائکه روحانیانند و معصومانند نافرمانی نمی کنند خدا را هر چه امرشان فرماید و می کنند آنچه را مأمور میگردند، نه میخورند و نه می آشامند و نه متألم میشوند و نه بیمار و سفید مو و پیر میگردند خوراک

(۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ سورة نساء (آیه ۱۷۰)

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۳

و ایشان تسیح است و تقدیس و حیاتشان از نسیم عرش است و تنعمشان بانواع علمها است آفریده ایشان را خداوند بقدرت خود نورها و روحها چنانچه خواسته و اراده نموده، و هر صنفی از ملائکه محافظت مینماید نوعی از مخلوقات را، و ما قائل شدیم بتفضیل اشخاصی که تفضیل و ترجیحشان دادیم بسبب آنکه آن حالتی که بآن میرسند از انواع خلقتهای خداوندی اعظم و افضل از حال ملائکه است، و الله اعلم.

باب (سی و پنجم) اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در عدد ایشان آن است که یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند، و یک صد و بیست و چهار هزار وصی پیغمبرند برای هر پیغمبری وصی است که وصیت باو نموده بامر خدا.

و چنان معتقدیم در باره جملگی که ایشان آورده اند حقرا از نزد حق سبحانه و اینکه قول ایشان قول خدا است و امرشان امر خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و مخالفت امرشان مخالفت امر خدا، و آنکه هیچ یک سخن نگفتند مگر از خدا و از وحی خدا. و اینکه سادات انبیاء پنج نفرند که مدار

تمام دوران گردیده اند و آن پنج نفر صاحبان شریعت‌هایند و اولو العزمند. نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین، و محمد سید ایشان و افضل ایشان است، و آنکه آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم حقرا آورده و تصدیق پیغمبران کرده و آنکه آنان که تکذیبش نمودند البته چشندگان عذاب دردناکند در آخرت، و کسانی که باو گرویدند و تعظیم و حمایتش نمودند و یاریش نمودند و پیروی کردند

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۴

نوری که با او نازل شده آن جماعت ایشانند رستگاران و فایزان.

و واجب است اعتقاد بآن که حق تعالی نیافریده هیچ خلقی افضل از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و ایشان محبوبترین خلایقند بسوی خدا و گرامی ترین خلقند بر حق تعالی و مقدمند بر همه در اقرار بخدا وقتی که خداوند گرفت عهد پیغمبران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند بلی «ا» و آنکه حق تعالی مبعوث فرمود پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای باقی پیغمبران در عالم ذر، و آنکه خداوند هر عطائی که بهر پیغمبری فرمود بقدر معرفتش بحق پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا نموده و موافق سبقت نمودنش بسوی اقرار بآن جناب.

و اعتقاد داریم که حق تعالی آفریده مجموع خلق را برای محمد و اهل بیت او علیهم السلام و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمی آفرید آسمانها و زمین را و نه بهشت و جهنم را و

نه آدم و نه حوا و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را.

و اعتقاد ما آنست که حجتهای خداوند دوازده امامند:

اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است بعد از آن امام حسن علیه السّلام پس امام حسین علیه السّلام پس علی بن الحسین علیه السّلام پس محمّد بن علی علیه السّلام پس جعفر بن محمد علیه السّلام پس موسی بن جعفر علیه السّلام پس علی بن موسی علیه السّلام، پس محمد بن علی علیه السّلام پس علی بن محمّد علیه السّلام پس حسن بن علی

(۱) وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (سوره اعراف آیه ۱۷۱)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۵

علیه السّلام پس محمد بن الحسن حجت خدا ایستاده بامر خدا صاحب زمان و خلیفه خداوند رحمان در زمین حاضر در کل بلاد غائب از نظر عباد صلوات الله علیهم اجمعین. و اعتقاد ما در حق ایشان اینست که ایشان اولو الامرند که خداوند امر باطاعتشان فرموده و ایشان شاهدان بر مردمنند و ایشان ابواب الله اند و راه حضرت اله اند و دلیلان بر خداوندند و موضع سر علم او و بیان نمایندگان وحی او و ارکان توحید اویند، و آنکه ایشان معصوم و محفوظند از خطا و لغزش ایشان آن کسانند که حقتعالی ناپاکی را از ایشان برده و ایشان را خوب پاکیزه کرده و آنکه مر ایشان را معجزها و دلیل ها است و ایشان امان اهل زمینند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است که هر که سوار آن شد

نجات یافت و مثل باب حطه است.

مترجم گوید: باب حطه برای بنی اسرائیل بود و آن در گاهی بود که مامور شدند که خمیده داخل آن شوند و بگویند حطه یعنی خدا گناه ما را بریزد و این عمل طریق توبه ای بود برای آنها و وسیله عفو و آن در گاه دروازه قریه اریحا از بلاد شام بود.

مصنف گوید: و اعتقاد ما آنست که ایشان بندگان مکرم خداوندند که سبقت بر او نمیگیرند بگفتار و ایشان بامر او عمل مینمایند.

و چنان معتقدیم در حق ایشان که محبتشان ایمان است و بغضشان کفر است و آنکه امرشان امر خدا است و نهیشان نهی خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدا و دوستشان دوست خدا و دشمنشان دشمن خدا است.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۶

و معتقدیم که زمین خالی نمی ماند از حجت خدا یا ظاهر و عیانست و یا ترسان و پنهان.

و معتقدیم که حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگان در زمان ما این زمان قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، و آنکه آن حضرت همان کسی است که باو خبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حقتعالی با اسم و نسب شریفش و آنکه او همان کسیست که پر میکند زمین را بانصاف و عدل چنانچه پر شده بظلم و جور و آنکه او همان کسی است که ظاهر و غالب میفرماید حقتعالی باو دین خود را برای اینکه غلبه دهد او

را بر دین بالکلیه و اگر چه این امر را مشرکان نخواهند، و آنکه او همان کسی است که فتح میفرماید حقتعالی بر دو دست مبارکش مشارق و مغارب زمین را تا باقی نماند در تمام زمین هیچ مکان مگر آنکه صدا بلند شود در آن باذان و دین بالتمام مختص خداوند بوده باشد.

و آنکه او همان مهدیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باو خبر داده و آنکه او چون خروج فرماید عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و در عقب آن حضرت نماز گذارد و کسی که در عقب آن حضرت نماز گذارد مانند کسی است که در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارده زیرا که آن حضرت جانشین آن جناب است.

و معتقدیم که شدنی نیست که قائم و برپاشونده غیر از آن حضرت باشد هر چه در غیبت خود باقی بماند و اگر باقی بماند در غیبت خود بقدر

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۷

تمام عمر دنیا که قائمی غیر از او نخواهد بود، جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بر آن حضرت دلالت نموده اند باسم و نسب شریفش و باو تصریح نموده و بشارت داده اند، صلوات الله علیهم اجمعین و من این فصل را از کتاب هدایه بیرون آورده ام.

باب «سی و ششم» اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در شأن انبیاء و رسل و ائمه و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین اینست که ایشان معصوم «۱» و

(۱) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که عصمت از خداوند تعالی برای حجت خود، آن

توفیق دادن و لطف است و چنگ (زدن) حجت‌های خدا بآن توفیق و لطف از خلاصی از گناهان و غلط نمودن (اشتباه کردن) در دین خداوند و عصمت تفضلی است از جانب خداوند تعالی بر کسی که بداند که چنگ خواهد زد بعصمت او، و اعتصام، کار آن شخص چنگ زننده است و نیست عصمت مانع از قدرت بر قبیح، و نه مضطرکننده آن شخص معصوم بسوی حسن و نه ملجأکننده او بسوی حسن، بلکه آن عصمت چیزیست که میداند خداوند که هر گاه بکند آن را در باره بنده از بندگانش اختیار نمی نماید با آن نافرمانی او را، و نیستند همه خلق که دانسته شود این از حال ایشان بلکه دانسته شده از ایشان باین صفت ایشانند (آن کسانی که برگزیدگان و نیکان از خلق اند (،) فرموده است خداوند تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ** (سوره انبیاء آیه ۱۰۱) تا آخر آیه و فرموده است که: **وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ** (سوره دخان آیه ۳۲) و فرموده است: **وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ** (سوره ص آیه ۴۷) و پیغمبران و امامان بعد از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم معصوم میباشند در حالت پیغمبری خود از جمیع کبائر و صغائر و عقل تجویز مینمایند بر ایشان ترک مستحبی را بدون قصد تقصیر و معصیت و تجویز نمیکند بر ایشان ترک واجبی را از واجبات، مگر پیغمبر ما و امامان بعد از او صلوات الله علیهم که بودند سالم از ترک مستحب و واجب پیش از حالت امامت و بعد از آن، و اما وصف نمودن ایشان بکمال در همه احوال

ایشان؛ پس آنچه جزم بآن حاصل می‌باشد کمال ایشان است در همه احوال ایشان که بودند در آن حجت‌های خداوند تعالی بر خلقش و بتحقیق که آمده است خبر بآن که رسول خدا و امامان از ذریه او صلوات الله و سلامه علیهم بودند حجت‌های خداوند از ابتدائی که کامل نمود عقلهای ایشان را تا وقتی که قبض نمود روح ایشان را، و نبود از برای ایشان پیش از حال تکلیف حال نقص و جهلی پس بدرستی که ایشان جاری مجرای عیسی و یحیی علیهما السلام بودند در حصول کمال از برای ایشان با صغر سن پیش از رسیدن بحد احتلام و این امری است که تجویز مینماید آن را عقول و انکار نمی نمایند آن را، و نیست بسوی تکذیب اخبار راهی و وجه آن است که جزم نمائیم بر کمال ایشان علیهم السلام در علم و عصمت در حال نبوت و امامت و توقف نمائیم پیش از آن را (یعنی پیش از پیغمبری و پیش از امامت) که آیا بود حال ایشان حال نبوت و امامت یا نه و جزم نمائیم که عصمت لازم ایشان است از اولی که کامل گردانید خداوند تعالی عقلهای ایشان را تا وقتی که گرفت ایشان را علیهم السلام. مفید

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۸

پاکیزه شده گانند از هر چرکینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، و نافرمانی حقتعالی نمی نمایند، هر چه امرشان میفرماید و هر چه مأمور میشوند میکنند، و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس بتحقیق که جاهل بحق ایشان شده، و هر

که جاهل بایشان شد کافر است.

و اعتقاد ما در شأن ایشان آنست که از ابتداء امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم میباشند، و در هیچ حالی از احوالشان متصف بنقصی و معصیتی و جهلی نمی باشند.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۱۹

باب (سی و هفتم) اعتقاد در نفی غلو و تفویض

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره غالیان و تفویضیان آن است که آنها کافر بخدایند و بدترند از یهود و نصاری و مجوس و قدریه «۱» و حروریه «۲» و از کل اهل بدعتها و میلهای گمراه کننده «۳» و آنکه کوچک نشده است خداوند بچیزی مثل کوچک نمودن ایشان یعنی خداوند را چنانچه حق تعالی فرموده که: نمیرسد هیچ بشری را که بعد از آنکه خدا

(۱) قدریه ملعونند بی خلاف و خلاف در معنی قدریه است که آیا جبریه اند یا تفویضیه و حق اینست که هر دو طایفه گمراه و ملعونند و طایفه محقه آنانند که قائل بامر بین امرین اند- منہ رضوان الله علیه

(۲) حروریه نوعی از خوارجند که اصحاب عبد الله بن حرورند و نماز بی زیرجامه میکنند و حروراء نام وضعیست که در آنجا مجتمع شده مشورت در باب قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام نمودند- منہ

(۳) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که غلو در لغت گذشتن از حد است و بیرون رفتن از میانه روی، فرموده است خداوند تعالی: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ تا آخر آیه (سوره نساء آیه ۱۷۱) پس نهی فرموده است خداوند تعالی از در گذشتن از حد در باب مسیح علیه السلام و حذر فرموده است بیرون

رفتن از میانه روی در گفتار را و گردانیده است آنچه را که ادعا نمودند آن را نصاری در باب عیسی علیه السّلام غلو، بجهت تجاوز نمودن ایشان از حد بنحوی که بیان نمودیم ما آن را و غالیان از کسانی که ظاهراً اسلام را بر خود بسته بودند کسانند که نسبت دادند امیر المؤمنین و امامان از ذریه او را علیهم السّلام بسوی خدائی و پیغمبری و وصف نمودن ایشان را در فضیلت در دین و دنیا بسوی آنچه تجاوز نمودند در آن از حد، و بیرون رفتند از میانه روی و ایشان گمراهان و کافرانند و حکم نموده در باره ایشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه بکشتن و سوزانیدن بآتش و حکم نمودند امامان علیهم السّلام بر ایشان بکافر بودن و بیرون رفتن از اسلام - مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۰

باو کتاب و حکمت و نبوت عطا فرمود بمردم گوید که بنندگان من باشید سوای خدا و لیکن بگوید که خداوند شما را امر فرموده که ربانی باشید بآن که بودید که تعلیم کتاب مینمودید، و بآن که بودید که درس کتاب میخواندید و امر نمینماید شما را که ملائکه و پیغمبران را خدایان گیرید آیا امر میکند شما را بکفر بعد از این وقت که شما مسلمانانید «۱» ایضا حقتعالی فرمود: از حد بدر مروید در دیتان و نگوئید بر خدا مگر حق را «۲».

و اعتقاد ما در امر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن است که آن جناب در جنگ خیر مسموم گردیدند و پیوسته همان خوراک بازگشت بآن جناب می نمود تا آنکه رگ پشتش را برید

(۱) مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْيِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَمْ يُؤْمَرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (سوره آل عمران آیه ۷۳ و ۷۴)

(۲) لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ (سوره نساء آیه ۱۶۹).

(۳) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که آنچه ذکر نموده است آن را شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی از آنکه رفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بزهر و یا بکشته گشتن، پس بعضی از آن از آن جمله است که ثابت است، و بعضی از آن از آن جمله است که ثابت نمیشد، و آنچه جزم بآن حاصل است آنست که امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیرون رفتند از دنیا بکشته گشتن و نمردند هیچ یک از ایشان بمرگ خود، و آنچه می شماریم ایشان را زهر داده شده موسی بن جعفر است علیهما السلام و قوت دارد در نفس، امر حضرت امام رضا علیه السلام و اگر چه در آن شک میباشد پس نیست راهی در غیر ایشان بآن که زهر داده شدند یا هلاک گردیده شدند یا دست و پای بسته گشته گردیدند، یعنی بناچار کشته گردیدند (او قتلوا صبورا) پس حکم بآن جاری مجرای اراجیف است و نیست بسوی یقین بآن راهی.

و مفوضه گروهی انداز غلات، و گفتاری که بآن ممتاز گشتند از باقی غلات (یعنی فرق

بین مفوضه و سایر غلامت) اعتراف ایشان بود بحادث شدن امامان علیهم السّلام و مخلوق بودن ایشان و نفی قدیم بودن از ایشان و نسبت دادن خلق و رزق را با وجود حدوث بسوی ایشان، و ادعای ایشان این بود که خداوند تعالی منفرد بود بخلقت ایشان و اینکه محول نمود بسوی ایشان خلق عالم را با آنچه در آن است و همه افعال و خلاصه نوعی از اصحاب تصوف می باشند، و ایشانند اصحاب اباحه و قائل شدن بحلول و بود حلاج (حسین بن منصور حلاج) مخصوص باظهار تشیع و اگر چه ظاهر امرش تصوف بود، و آن جماعت حلاجیه قومی اند ملحد و زندق و بوهم میاندازند که ایشان تقویت میکنند هر گروهی را بدین ایشان و ادعا مینمایند از برای حلاج باطلهائی چند را و جاری می باشند در این باب مجرای مجوس و ادعا نمودن ایشان از برای زردشت معجزات را، و جاریند مجرای نصاری در ادعا نمودن از برای عباد خود آیات و بینات را و مجوس و نصاری نزدیکترند بسوی عمل نمودن بعبادات از ایشان و ایشان دورترند از شریعتها و عمل نمودن بآنها از نصاری و مجوس و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که: و اما آنچه شیخ ابو جعفر رحمه الله فرموده است که هر آن کس که مشایخ قمیین و علماء ایشان را نسبت بتقصیر دهد او غالی است، پس نیست نسبت دادن این قوم را بسوی تقصیر علامت غلو هر گاه بوده باشد در میانه این جمع که اشاره می شود بایشان بشیخ بودن و عالم بودن کسی که مقصر بوده باشد و جز این

نیست که واجب است حکم بغلو بر کسی که نسبت دهد محققین را بسوی تقصیر خواه محققین از اهل قم باشند یا شهری دیگر یا باقی مردم و بتحقیق که ما شنیده ایم حکایت ظاهر و مشهوری را که دفع آن نتوان نمود از ابی جعفر محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله تعالی در تفسیر و این حکایت آن است که حکایت شده است از او که گفته است که اول درجه از غلو نفی سهو است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، پس اگر درست باشد این حکایت از او پس او مقصر است با آنکه او از مشایخ قمیین و علماء ایشان است و به تحقیق که یافتیم ما جماعتی را که وارد شدند بسوی ما از قم که تقصیر مینمودند تقصیر آشکارائی را که در دین و فرود می آوردند امامان را علیهم السلام از مرتبه های خود و گمان مینمودند که ائمه علیهم السلام نمیدانند بسیاری از احکام دینی را تا آنکه واقع شود در دلهای ایشان، و از ایشان کسی بود که میگفت ائمه علیهم السلام ملجأ میشوند در حکم شریعت بسوی رأی و ظنون و ادعا مینمودند با این مطلب که از علماء میباشند و حال آنکه این تقصیری است که شبهه در آن نمیباشد و کافی میباشد در علامت غلو آنکه: هر کس که قائل بغلو میباشد نفی میکند از ائمه علیهم السلام علامات حدوث را و حکم میکند از برای ایشان بخداوندی و قدیم بودن صریحاً، یا آنچه اقتضای آن مینماید از خلق اعیان و اجسام، و اختراع نمودن جواهر و آنچه نیست مقدور

عباد از اعراض، و احتیاجی نیست با این علامت غلو که مذکور شد، بحکم نمودن بر ایشان و تحقیق امر ایشان، بسوی آنچه قرار داده است آن را ابو جعفر رحمه الله سمه (علامت) در غلو در هیچ حال - مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۱

و امیر المؤمنین علیه السلام را عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانید، بشمشیری که در آن زهر بود و در غری یعنی نجف مدفون گردید و امام حسن را زوجه آن حضرت جعده نام دختر اشعث کندی لعنها الله مسموم ساخت و از آن وفات نمود.

و امام حسین علیه السلام در کربلا مقتول شد و قاتلش سنان بن انس نخعی لعنه الله بود و بقولی شمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنه الله.

و علی بن الحسین سید العابدین را علیه السلام ولید بن عبد الملک لعنه الله مسموم نمود و کشت.

و امام محمد باقر علیه السلام را ابراهیم بن ولید لعنهما الله مسموم ساخت و کشت.

و امام جعفر صادق علیه السلام را ابو جعفر منصور دوانقی لعنه الله مسموم کرد و کشت.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۲

و امام موسی علیه السلام را هرون الرشید لعنه الله بزهر کشت.

و امام رضا علیه السلام را مأمون لعنه الله بزهر مقتول ساخت.

و امام محمد تقی علیه السلام را معتصم لعنه الله بسم کشت.

و امام علی النقی علیه السلام را متوکل لعنه الله بسم مقتول نمود.

و امام حسن عسکری علیه السلام را معتمد لعنه الله بزهر بقتل رسانید.

و اعتقاد ما آن است که این امور بحقیقت وقوع یافت، و آنکه مشتبه نشد امر ایشان بر مردم چنانچه خیال

نموده اند آن کسانی که در حق ایشان علیهم السّلام تجاوز از حد کرده اند بلکه مردم مشاهده کردند قتل هر یک را بر سبیل حقیقت و درستی نه بوضع گمان و خیال و نه بر شک و شبهه؛ و هر که معتقد باشد که همه یا بعضی از آن جنابان علیهم السّلام غلطانداز و مورد اشتباه گردیده در حقیقت وفات ننموده اند آن کس بر دین ما نیست و ما از او بیزاریم.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۳

و بتحقیق که خبر دادند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام که ایشان مقتول میگردند پس هر که گوید کشته نگشته اند تکذیب ایشان نموده و هر که تکذیب ایشان نمود البته تکذیب خدا کرده و بخدا کافر شد و بیرون از دین اسلام رفت و هر که دینی غیر از اسلام خواهد هرگز از او قبول نمیشود و او در آخرت از جمله زیان کاران است.

و حضرت امام رضا علیه السّلام مکرر در دعای خود میگفت: پروردگارا من تبری و تحاشی میکنم بخدمت تو از قدرت و قوت که نیست یار و قوتی مگر بتو، پروردگارا من تبری مینمایم بسوی تو از آن کسانی که در باره ما میگویند سخنی را که ما در خود ندانسته ایم، پروردگارا من بیزارم از آن کسانی که ادعا مینمایند برای ما چیزی را که حق ما نیست خداوندا من بیزاری میجویم بخدمت تو از آنها که در باره ما گفتند سخنی را که ما نگفته ایم در باره خودمان خدایا آفرینش مرا تراست و روزی دادن مرا تو را تو را بندگی مینمائیم و از تو مدد

میجوئیم، خدایا توئی خالق ما و خالق پدران ما که سابق میبوده اند خداوندا سزاوار نمیشود خداوندی مگر بتو، و درست نمی آید خدائی مگر برای تو، پس لعنت فرما آن نصاری را که عظمت تو را کوچک یاد نمودند، و لعن فرما شبیه گویندگان

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۴

سخن آنها را از جمله خلافت، خدایا ما یا بنندگان توایم و بنندگان زادگان تو، اختیار نداریم برای خودمان ضرری را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه زندگی ای را و نه زندگی بعد از مردنی را، خداوندا هر که پنداشت که ما خدایانیم، ما از او بیزاریم، و هر که پنداشت که رجوع آفریدن بسوی ما است و عهده روزی دادن بر ما است ما از او بیزاریم، چون بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری، خدایا ما دعوت نکرده ایم آنها را آنچه میپندارند، مگیر ما را آنچه میگویند و پیامر ما را گناه آنچه می پندارند، پروردگار من مگذار بر روی زمین دیاری از کافرین را که اگر تو بگذاریشان گمراه میکنند بندگان را، و فرزند نمی آورند مگر نابکار کفر شعاری را (شدید الکفری را خ ل) و از زراره مروی است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بتفویض است، فرمود تفویض چیست؟ عرض نمودم که میگویند که حق تعالی آفرید محمد و علی علیهما السلام را بعد از آن امر را بایشان تفویض کرد، پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و میرانیدند، فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، و فرمود چون مراجعت بسوی او نمائی بخوان

بر او آیه سوره رعد را:

إِعْتِقَادَاتِ الْإِمَامِيهِ (لِلصَّدُوقِ) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۵

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ (الی آخره) یعنی آیا قرار داده اند شریکان برای خدا که خلق نموده اند آن شریکان مثل خلق خدا، پس مشتبّه گردیده خلق بر ایشان، بگو یا محمّد (ص) که خداوند خالق هر چیز است و اوست یکتای شدید القهر «۱» زراره گوید پس باز گشتم بسوی آن مرد و او را خبر دادم بآن که حضرت صادق علیه السّلام فرموده بود، آنگاه گویا لقمه به سنگش داده ام، یا گفت که: گویا گنگ شد:

و بتحقیق که حقتعالی تفویض فرموده امر دینش را به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود: هر چه داد شما را رسول بگیریدش و از هر چه نهیتان نمود باز ایستید «۲» و بتحقیق که تفویض فرموده پیغمبر این امر را بائمه علیه السّلام و علامت مفوضه و غالیان و اصناف آنها آن است که پیران و جوانانشان را نسبت باعتقاد تقصیر میدهند یعنی در معرفت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السّلام. و علامت حلاجیه از غالیان ادعاء انزوا بشغل عبادت است با وجود تدین آنها بترک نماز و سائر فریضها و ادعاء معرفت اسمهای اعظم الهی و ادعاء انطباع حقتعالی یعنی تجلی ذات او برای ایشان و آنکه ولی چون خلوص یابد و بمذهب آنها عارف شود افضل از انبیاء است نزد آنها.

و ایضا از جمله علامتهاشان ادعاء علم کیمیا است با وجود آنکه هیچ از آن را نمیدانند سوای دغل و فساد و رواج دادن شبهه و قلعی بر مسلمانان خدایا ما را از آنها مگردان و تمامشان را لعنت نما

جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (رعد آیه ۱۷)

(۲) ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا (سوره حشر آیه ۷)

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۶

باب (سی و هشتم) اعتقاد در ظالمان

ابن بابویه رحمه الله عليه گوید: اعتقاد ما در باره ظالمان آن است که آنها ملعونند و تبری از آنها واجب است. حقتعالی در قرآن فرموده:

وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ «۱» نیست برای ستمکاران هیچ یار، و ایضا فرموده: کیست ظالمتر از آن کسان که بر خداوند دروغ بسته اند؟ آن جماعت بر پروردگارشان عرض میشوند و گواهان میگویند که اینها اینان که دروغ گفته اند بر پروردگارشان أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ لعنت خدا بر ظالمان آنان که منع راه خدا مینمایند و طالب اعوجاج و میلند برای آن راه، و آنها کافر و منکر آخرتند «۲» ابن عباس در تفسیر این آیه گوید: مراد از راه خدا در این مواضع علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السیلام اند.

و در کتاب خدا دو نوع امام مذکور است، امام هدایت و امام ضلالت حقتعالی فرموده: گردانیدیم ایشان را امامانی که هدایت میکنند بامر ما «۳» و فرمود: گردانیدیم آنها را امامانی که دعوت مینمایند بسوی آتش و روز قیامت مدد کرده نمیشوند و پیرو آنها نمودیم در این دنیا لعنتی را و روز قیامت آنها از جمله زشت صورت شدگانند «۴»

(۱) سوره بقره آیه ۲۷۳

(۲) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ (تا آخر آیه)
سوره هود آیه ۲۱ و ۲۲

(۳) وَ جَعَلْنَاهُمْ

(۴) وَ جَعَلْنَا هُمْ أَيْمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ وَ أَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً (تا آخر آيه سوره قصص آيه ۴۱)

إعتقادات الإماميه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۷

و چون نازل شد آيه: اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً «۱» یعنی پرهیزید از گناهی که نرسد عقوبتش بستمکاران از شما تنها جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که غضب کند از علی علیه السلام مکان مرا همین مکان بعد از وفات من، همان است که انکار نموده نبوت مرا و نبوت پیغمبران پیش از مرا.

و هر که دوست و تابع ظالمی شود ظالم است. خداوند فرموده:

ای آن کسانی که ایمان آورده اید مگیرید پدرانتان را و برادرانتان را دوست خود اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان و کسانی از شما که دوست میگیرند آنها را آن کسان حقا که ظالمانند «۲» و حقتعالی در قرآن فرموده: ای مؤمنان دوست مگیرید قومی را که غضب کرده خدا بر آنها بتحقیق که ناامید شده اند آنها از آخرت چنانچه ناامید شده اند کافران از اهل قبور «۳» و ایضا فرموده: نمی یابی تو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم قومی را که ایمان بخدا و روز واپسین آورده باشند که دوستی نمایند با کسی که خصمی نموده خدا را و رسول خدا را و اگر چه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیرتشان باشند، آن مؤمنان را حقتعالی ایمان نوشته در دلهاشان «۴» و فرموده: هر کس دوست گیرد آنها را از شما پس بدرستی که او

(۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ تَأَخَّرَ آيَةَ سُورَةِ تَوْبَةِ آيَةِ ۲۳

(۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ «تَا آخِر» سُورَةِ مَمْتَحَنَةِ آيَةِ ۱۳

(۴) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَجَادِلَهُ آيَةِ ۲۳

إِعْتِقَادَاتِ الْإِمَامِيَةِ (لِلصَّدُوقِ) / تَرْجَمَهُ حَسَنِي، مَتْنٌ، ص: ۱۲۸

از آنها است بتحقیق که خداوند هدایت نمیفرماید آن قوم را که ظالمند «۱» و فرموده: میل بجانب آن کسان که ستم کرده اند که آتش بشما میرسد «۲» و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش، پس هر که ادعا امامت نماید و امام نباشد ظالم و ملعون است، و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهاد ظالم و ملعون است.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده، هر که انکار امامت علی کند بعد از من انکار نبوت من نمود و هر که انکار نبوت من کرد انکار خداوندی خداوند را نموده و فرمود: یا علی توئی مظلوم بعد من و هر که تو را ظلم نموده مرا ظلم کرده و هر که تو را انصاف داد مرا انصاف داده و هر که تو را انکار کرد مرا انکار نموده و هر که دوستی با تو کرد دوستی با من کرده و هر که دشمنی با تو نموده دشمنی با من نموده، و هر که فرمان تو را برد فرمان من برده و هر که نافرمانی تو کرد نافرمانی من کرده.

و اعتقاد ما در باره کسی که انکار امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السّلام بعد از آن حضرت نمود آن است

که مانند کسیست که انکار نبوت جمیع انبیاء علیهم السّلام نموده اعتقاد ما در باره کسی که اقرار بامیر المؤمنین علیه السّلام و انکار یکی از امامان ما بعد آن جناب کرده بمنزله کسی است که اقرار بهمه انبیاء نموده و منکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلّم بوده باشد.

(۱) وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (سوره ممتحنه آیه ۲۴)

(۲) وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ (سوره هود آیه ۱۱۵)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۲۹

و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند که: منکر آخر ما مثل منکر اول ما است.

و جناب نبوی فرمودند که: امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان امیر المؤمنین و آخرشان قائم است، اطاعت امر ایشان اطاعت امر منست و نافرمانی امر ایشان نافرمانی امر منست، هر که انکار یکی از ایشان نمود انکار من کرده. و حضرت صادق علیه السّلام فرموده: هر که شک نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما کافر است.

و جناب امیر علیه السّلام فرموده: من همیشه مظلوم بوده ام از روزی که مادرم مرا زاد، حتی آنکه عقیل را وقت بود که درد چشم عارض میشد و میگفت دارو بچشم من مرزید تا اول بچشم علی بریزید، پس بچشم من میریختند بی آنکه دردی داشته باشد.

و اعتقاد ما در باره کسی که جنگ با علی علیه السّلام کند آنست که او کافر است بسبب فرموده جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم که: هر که مقاتله با علی کرد مقاتله با من کرده و هر که حرب با علی نموده با

من حرب نموده و هر که حرب با من نمود با خدا حرب نموده.

و ایضا فرموده آن جناب بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام که: من در جنگم با هر که در جنگ است با شما و آشتیم با هر که آشتیست با شما.

و اما فاطمه علیها السّلام اعتقاد ما در شان آن حضرت آن است که سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین، و آنکه حق تعالی غضب میفرماید بسبب غضب او، و خشنود می شود بخشنودی او، زیرا که خداوند بریده (و قطع کرده) او را و هر که دوست دارد او را از آتش. و اینکه آن حضرت

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۰

بیرون رفت از دنیا خشمناک بر ظلم نمایندگانش و غضب کنندگان حقش و کسانی که سلب میراث او از پدرش صلی الله علیه و آله و سلم نمودند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار نماید مرا آزار نموده، و هر که او را بغیظ آورد مرا بغیظ آورده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده.

و ایضا فرمود که: فاطمه پاره تن منست و او جان منست که در میان دو پهلوی من است، مرا بد می آید آنچه او را بد آید و مسرور میدارد مرا آنچه او را مسرور دارد و اعتقاد ما در باب برائت و بیزاری آنست که واجب است از چهار بت. یغوث و یعوق و نسر و هبل و از چهار شریک: لات و عزی و منات و شعری و از هر کس که عبادت

آن‌ها نموده و از همه تابعان آنها و اینکه آنها بدترین خلق خدایند و اینکه کامل نمیشود اقرار بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام الا بیزاری از دشمنانشان.

و اعتقاد ما در باره کشندگان انبیا و قاتلان ائمه معصومین علیهم السلام آن است که آنها کافر و مشرک و مجاور ابدی درک اسفل آتشند و هر که جز این عقیده در باره آنها داشته باشد آن کس نزد ما هیچ از دین خداوند نیست.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۱

باب (سی و نهم) اعتقاد در تقیه «۱»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب تقیه آن است که آن واجب است، هر که ترک تقیه نمود مانند کسی است که ترک نماز نموده و بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: یا ابن رسول الله ما می بینیم در مسجد مردی را که فاش دشنام بدشمنان شما میدهد و نامشان میرد، آن حضرت فرمود: چه مرض دارد خدا لعنتش کند ما را در معرض اذیت میاندازد، بتحقیق که حقتعالی فرموده: دشنام مگوئید

(۱) گفته است شیخ مفید رحمه الله تعالی که تقیه کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد در آن است و متعرض نشدن مخالفین و ترک یاری نمودن با ایشان بچیزی که بعقب در آورد ضرری را در دین و دنیا و فرض تقیه وقتی است که بداند بالبدیهه و یا مظنه قوی یعنی بر ضرر بهمرساند پس هر زمان که نداند ضرری را در اظهار حق و نه مظنه قوی در آن داشته باشد واجب نباشد فرض تقیه و بتحقیق که امر نموده اند حضرات ائمه صادقین علیهم السلام

جماعتی از شیعیان خود را بیاز داشتن و نگاهداشتن خود از اظهار حق و در باطن و پوشیده نگاهداشتن آن از دشمنان دین و یاری نمودن بچیزی که برطرف کند شک را از ایشان در باره مخالفت ایشان و بود آن اصلح برای ایشان و حضرات ائمه علیهم السّلام امر میفرمودند جماعتی دیگر را از اصحاب خود بسخن گفتن با خصمان و آشکارا نمودن امر حق با ایشان و خواندن ایشان بسوی امر حق، بجهت دانستن ایشان علیهم السّلام که ضرری نیست بر آن جماعت در آن.

پس تقیه واجب می شود بحسب آنچه یاد نمودیم آن را، و ساقط میباشد فرض آن در مواضع دیگر بنحوی که مقدم داشتیم آن را، و شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی اجمال نموده است گفتار را در آن و تفصیل نداده است آن را بنحوی که ما بیان نمودیم آن را و حکم نمودیم آن را و حکم نموده است بآنچه اطلاق نموده است آن را در آن بدون تقیه نمودن بر خودش از برای ضایع نمودن فرض در تقیه و ترک نمودن مقتضای آن زیرا که کشف نموده است نفس خود را در آنچه اعتقاد نموده است آن را از حق بمجالس مشهوره خود و مقامات آنچنان که معروف میباشد و تصنیفات خود که سیر نموده است در آفاق و بر نخورده است مترجم گوید که بعد از این کلام در نسخه اصل بیاضی میبود و بعد از بیاض چند سطری میبود که مفاد محصلی بجهت ناتمامی نمیداشت لهذا ترجمه نشد.

مصصح این نسخه سید محمود بن سید جعفر الموسوی گوید که آن نواقص را که در اصل بیاض

بوده ما یافتیم و بترجمه آن مبادرت نمودیم، اینک دنباله کلام شیخ مفید علیه الرحمه است که فرموده: و برنخورده است به تناقض بین افعال و اقوال خود و اگر شیخ ابو جعفر کلام در تقیه را در جای خود مینهاد و آنچه را که در لفظ مطلق آورده مقید میفرمود البته از تناقض خالی بود و حقیقه امر از برای کسانی که راه راست می طلبند در این باب روشن و مبین میگردید و در فهم تقیه بر جویندگان بسته نمیشد و در معنی تقیه بر اشکالی برنمیخوردند و لکن شیخ ابو- جعفر بطریقه اصحاب حدیث است در عمل کردن بظواهر الفاظ و عدول از طرق اعتبار و این رائی است که بر دین صاحبش ضرر دارد و کسی که بر این طریقه استوار باشد و عقل را بکار نبندد از دین حقایق و استبصار حق محروم است مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۲

آنان را که غیر خداوند را میخوانند که آنها دشنام میدهند خدا را بظلم و تعدی بدون علم «۱» و ایضا آن حضرت فرمود: هر که دشنام به ولی خدا دهد دشنام به خدا داده.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: هر که دشنام بتو داد دشنام بمن داده و هر که دشنام بمن داده دشنام بخدا داده و هر که دشنام بخدا داد، دور افکند خداوند او را بر دو سوراخ بینیش در جهنم.

و تقیه واجبی است که ترکش جایز نیست تا خروج قائم علیه السلام

(۱) وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ

إعتقادات

و هر که ترکش کند پیش از خروج آن حضرت بتحقیق که از دین خدا بیرون رفته و از دین امامیه خارج شده و مخالفت خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی فرموده که:

گرامی ترین شماها در نزد خداوند اتقای شما است «۱» فرمود عمل کننده ترین شما بتقیه.

و بتحقیق که حقتعالی مرخص فرموده اظهار دوستی کافران را در حال تقیه و فرموده: باید مؤمنان کافران را دوست نگیرند غیر از مؤمنان و هر که بکند این کار را نیست در هیچ چیزی از خدا، مگر اینکه تقیه نمائید از کافران تقیه ای.

و ایضا فرموده که: منع میفرمایدتان خداوند از آنان که جنگ با شما نکردند در دین و شما را بیرون ننموده اند از دیارتان که نیکی بآنها کنید و بسوی آنها سلوک باعتدال نمائید، بدرستی که خداوند دوست می دارد منصفان را، منع نمی نماید خدا شما را جز آن کسانی که مقاتله نمودند با شما در دین و شما را از دیارتان اخراج نمودند و معاونت یک دیگر کردند بر اخراج شما و منع میفرماید از آنکه دوست گیرید آنها را و آن کسانی که دوست می گیرند آن ها را ظالمانند.

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که خود میشنوم کلام مردی را در مسجد و او مرا دشنام می گوید و پنهان می شوم از او پشت ستون که مرا نبیند و ایضا فرموده و مخالطه نمائید با مردم بظاهر و مخالفت ایشان کنید بباطن مادام که حکمرانی بچه بازی است.

و ایضا فرمود: ریا با مؤمن شرک است و با منافق در خانه او

(۱) إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ.

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۴

و ایضا فرمود که هر که با آن ها در صف اول نماز کند گویا با رسول خدا در صف اول نماز گزارده.

و ایضا فرمود: عبادت نمائید مرضای آن ها را و حاضر شوید جنازه هاشان را نماز گزارید در مسجدهاشان.

و ایضا فرمود: که برای ما زینت باشید و بر ما عار م باشید.

و ایضا فرمود: خدا رحمت کند کسی را که محبوب سازد ما را پیش مردم و مبعوض نمایدمان نزد ایشان و نام قصه گویان نزد آن حضرت مذکور شد، حضرت فرمود خدا لعنتشان کند تشنیع بر ما میکنند، یعنی سب تشنیع مخالفان بر ما می شوند.

و از آن حضرت سؤال شد که آیا گوش دادن برای سخن قصه گویان حلال است؟ فرمود نه.

و فرمود: هر کس گوش دهد بسخنگوئی بندگی او نموده پس اگر آن سخنگوی از جانب خدا باشد مستمع بندگی خدا نموده و اگر ناطق از جانب ابلیس باشد مستمع عبادت ابلیس نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه خداوند فرموده که:

شاعران پیروی آن ها میکنند گمراهان «۱» فرمود آن ها قصه گویانند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که وارد صاحب بدعتی شود و او را تعظیم و توقیر نماید، بتحقیق که سعی در خراب کردن بنای اسلام نموده و اعتقاد ما در باره کسی که مخالف با ما شود در یک امر از امور دین معاینه اعتقاد ما است در باره آنکه مخالفت ما در جمیع امور دین نموده باشد.

(۱) وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ «سوره شعراء آیه ۲۲۴»

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۵

باب (چهلیم) اعتقاد در شان آباء جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

رحمه الله عليه گوید:

اعتقاد ما در شأن پدران جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنست که همه مسلمانان بوده اند از آدم علیه السلام تا پدرش عبد الله و آنکه ابو طالب مسلم بوده.

و مادر آن جناب آمنه دختر وهب مسلمه بوده، و آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از نکاح بیرون آمده ام و از زنا بیرون نیامده ام از ابتداء آدم علیه السلام.

و مرویست که عبدالمطلب حجت خدا بوده و ابو طالب وصیش بود رضوان الله علیهما «۱»

(۱) شیخ مفید محمد بن نعمان رضوان الله علیه فرموده که پدران پیغمبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله تا آدم ابو البشر علیه السلام تمامی موحد بوده اند بر ایمان بخدای تعالی همان طوری که شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله تعالی ذکر فرموده اند و دلیل این امر اجماع فرقه محقه است، و نیز در قول خداوند تعالی است الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ (سوره شعراء آیه ۲۱۸ و ۲۱۹) یعنی آن خدائی که می بیند تو را در آن هنگام که برمیخیزی بامر نبوت و می بیند گردش تو را در اصلاب پیغمبران و پاکان سجده کنندگان که در این آیه خداوند اراده فرموده گردیدن آن حضرت را در اصلاب موحدین، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که، من همیشه از اصلاب پاکان بارحام پاکیزگان منتقل می شدم تا آنکه خداوند مرا در عالم امروز شما پدید آورد و ظاهر نموده، پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه پدران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی مؤمن بودند، زیرا که اگر در ما بین

پدران آن جناب کافری وجود داشت سزاوار نبود که پیغمبر کافر را بطهارت توصیف فرماید چه آنکه کافر نجس است در حالی که پیغمبر توصیف فرموده آباء گرام خود را بطهارت و دلیل بر نجاست کفار قول خدای تعالی است که: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** (سوره توبه آیه ۲۸) جز این نیست که مشرکین نجس و پلیدند، پس در این آیه خداوند بنجاست کفار حکم فرموده:

بنا بر این چون پیغمبر اکرم حکم فرموده بطهارت و پاکی پدران خود تماما و آنها را بپاکی توصیف فرمود دلیل است بر اینکه پدران آن جناب تماما از مؤمنین بوده اند.

مصحح گوید: این حاشیه در نسخه اصل نبوده و ما خود آن را از نسخه عربی ترجمه نمودیم الاحقر محمود موسوی زرنندی

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۶

باب (چهل و یکم) اعتقاد در شان علویان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در شأن سادات علویه آنست که ایشان از آل رسول الله اند و آنکه دوستی ایشان واجب است جهت آنکه مزد پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است «۱»

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است: قول باینکه خدای تعالی مزد پیغمبری و نبوت پیغمبر خود را مودت و دوستی اهل بیت و خانواده آن حضرت قرار داده ناصحیح میباشد و همچنین صحیح نیست که گفته شود قرار داده خداوند مودت اقربای پیغمبر را از مزد آن حضرت «یعنی نه خدا برای پیغمبر این کار را مزد قرار داده و نه خود پیغمبر برای خود مزدی مقرر فرموده و آن مزد مودت ذوی اقربای آن حضرت باشد» بجهت اینکه اجر و مزد پیغمبر صلی الله علیه و آله در تقرب بسوی خداوند

همان ثواب و پاداش دائم و همیشگی است و آن حضرت آن را از خداوند مستحق است در عدل وجود و کرم خود و کسی که مستحق ثواب است برای عملی، نمیتواند که مزد آن متعلق بر عباد باشد «یعنی اگر کسی عملی را برای خدا کرده باشد نمیتواند که مزد خود را از مردم بخواهد» زیرا که واجب است عمل خالصاً برای خداوند متعال باشد و بس آنچه از اعمال که برای خداوند بجا آورده می شود مزد آن اعمال نیز بر خداوند است نه بر دیگران با اینکه خداوند تعالی میفرماید قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (سوره شوری آیه ۲۳) و در جای دیگر فرموده، إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ (سوره هود آیه ۲۹) یعنی مزد من بر خدا است و بس و در موضع دیگر فرموده: إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي (سوره هود آیه ۵۱) یعنی مزد من بر کسی نیست مگر بر آن کسی که مرا آفریده است، و اگر اجر و مزد پیغمبر چنان باشد که شیخ ابو جعفر گمان کرده در معنی این آیه «که مزد پیغمبری پیغمبر را مردم باید بدهند و آن دوست داشتن ذوی القربای آن حضرت است» هر آینه در قرآن تناقض میشد و بیان تناقض چنان است که تقدیر در آیه چنین می شود: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا بَلْ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا و آن آیه دیگر چنین می شود: إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ بَلْ اجْرِي عَلَى اللَّهِ و علی غیره و این محال است و صحیح نیست که قرآن بر آن حمل شود اگر گوینده سؤال کند پس معنی قول

خداوند تعالی که فرموده: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ چیست؟ آیا از این آیه چنین استفاده نمیشود که پیغمبر موده ذوی القربی خود را از مردم درخواست کرده برای مزد اداء رسالت و پیغمبری خود؟! در جواب گفته می شود امر چنین نیست که تو گمان کرده از جهت آنکه پیش از این ما ذکر کردیم از جهت عقل و قرآن بلکه می گوئیم استثناء در این جمله استثنای متصل نیست بلکه استثنای مفصل است و معنای آن چنین می شود که: بگو ای محمد (ص) که برای ادای رسالت از شما مزد نمی خواهم و لکن من شما را ملزم میکنم بمودت ذوی القربی و این مودت و دوستی ذوی القربی خود را از شما میطلبم پس در این وقت قول خداوند تعالی که فرموده: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، کلامی است تمام و معنی آن استیفاء شده است حقیقتاً و قول خداوند که فرموده: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ کلامی است مبتداء و فائده آن چنین است: و لیکن مودت و دوستی اقبای خود را از شما سؤال میکنم و میطلبم و این معنی در آیه مثل قول حق تعالی است که فرموده: فَسَيَجِدَ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ (سوره حجر آیه ۳۰ و ۳۱) و معنی این آیه چنین می شود و لکن ابلیس سجده نکرد این استثنای از جمله نیست و دیگر مانند قول حقتعالی که فرموده: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (سوره شعرا آیه ۷۷) و معنای آن چنین است و لکن رب العالمین با من دشمن نیست. شاعر گفته است.

و بلده لیس بها انیس الا الیغافیر و الا العیس

یعنی بسا شهری

که نیست در آن شهر انس گیرنده مگر گوساله گاوهای وحشی و مگر شتران سفید مایل بسرخ، و در این شعر شاعر و بلده لیس بها انیس کلام تمام است و معنا کاملاً استیفاء شده ولی قول دیگرش که گفته الا الیعافیر کلامی است ابتدائی و معنای آن چنین می شود: لکن یعفورها و عیسهها در آنجا هستند و این معنا بسیار واضح است و هر کسی که بهره از زبان عرب را بشناسد این کلام بر او مخفی نیست و این امر در نزد اهل لغت از کثرت اشتهاار احتیاج باسشهاد ندارد- (این قسمت از کلام شیخ مفید را حقیر سید محمود موسوی زرنندی مصحح این کتاب ترجمه کرده است).

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۷

و حقتعالی فرموده: بگو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از شما امتمان مزدی بعوض پیغمبری شما نمی طلبم الا محبت در باره خویشاوندان «۱» و صدقه بر علویان حرام است زیرا که آن از چرکینههای مالست که در دست مردمان است و صدقه دادن سبب پاکیزه شدن ایشانست، لکن حلال است برای کنیزان و غلامان علویان، و حلال است صدقه خود این سلسله علیه بعضی بر بعضی، و اما زکاه امروز حلال است بر ایشان بعوض خمس، چون از آن ممنوع گردیده اند.

و اعتقاد ما در باره بد کار از این طایفه آن است که عقاب او دو برابر است و در شأن نیکوکار ایشان آنست که ثوابش در مقابل است و ایشان کفو همنند، جهت قول جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که دختران

(۱) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۸

و پسران علی بن ابی طالب علیه السّلام و جعفر بن ابی طالب برادرش را ملاحظه نموده) فرمودند: دختران ما برای پسران مایند و پسران ما برای دختران مایند.

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر که مخالفت با دین خدا نماید و دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا کند بیزاری از او واجب است هر که باشد و از هر قبیله ای که باشد.

و جناب امیر علیه السّلام پسر خود محمّد بن الحنفیه فرمودند که تواضع کردن تو در حال شرف تو شرافتش بیشتر است برای تو از شرف آباء تو.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۳۹

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دوست داشتن من امیر المؤمنین علیه السّلام محبوب تر است پیش من از آنکه متولد از آن جنابم.

و از آن حضرت سؤال شد که آل محمّد کیست؟ فرمود آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم کسی است که حرام می باشد بر رسول خدا نکاح او، حق تعالی فرمود: هر آینه بتحقیق که فرستادیم نوح و ابراهیم را و مقرر ساختیم در ذریه آن دو نبوت و کتاب را، پس بعضی از ایشان هدایت پذیرفته اند و بسیاری از ایشان فاسقند «۱» و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی فرموده که: بعد از آن بمیراث رساندیم کتاب را بآن کسانی که انتخابشان نمودیم از میان همه بندگان خود پس بعضی از ایشان ظالم نفس خودند و پاره میانه رو و بعضی سبقت نماینده بانواع خوبیها «۲» فرمود ظالم نفس خود از ما طایفه کسی است

که حق امام را نمیشناسد، و میانه رو شناسنده حق امام است و سبقت نماینده بخوبیها باذن خدا امام است.

و اسماعیل از پدر بزرگوار خود پرسید که گناهکاران طائفه ما چه حال دارند؟ فرمود: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ تا آخر آیه «۳» یعنی نه اوضاع دلخواه شماهاست و نه آرزوهای اهل کتاب، هر کس بدی میکند جزا داده می شود بآن و نمیابد برای خود غیر از خداوند یاری و نه یآوری.

(۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (سوره حدید آیه ۲۶)

(۲) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ (سوره فاطر آیه ۲۹)

(۳) لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (سوره نساء آیه ۱۲۲)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۰

و حضرت باقر علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: میانه خداوند و احدی قرابتی نیست، بدرستی که محبوب ترین خلق بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که متقی تر و عمل کننده تر بطاعت خدا بوده باشد، بخدا قسم هیچ بنده ای خود را نزدیک بخدا نمیکند الا بواسطه طاعت، نیست با ما خط فراغتی از آتش و نه بر خدا موجهست برای احدی حجتی، هر که مطیع خدا است دوست ما است و هر که نافرمان خدا است دشمن ما است و دوستی ما بدست نمیآید الا بورع و عمل صالح، و بتحقیق که نوح علیه السلام عرض نمود: پروردگار من پسر من از

اهل من است و بدرستی که وعده توست حق و تو احکم الحاکمین، حقتعالی در جوابش فرمود:

بدرستی که او از اهل تو نیست، او فاعل عملیست غیر صالح پس سؤال مکن مرا امری که نیست برای تو علمی بآن بدرستی که من نصیحت تو مینمایم که مبادا از جاهلان باشی، نوح عرض نمود: پروردگارا پناه می آورم بتو از اینکه سؤال نمایم تو را امری که علمی بآن ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم ننمائی از جمله زیانکاران خواهم بود «۱» و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرمود که: در روز قیامت می بینی آن کسانی را که دروغ گفته اند بر خدا که رویهای آنها سیاه شده آیا نیست در جهنم جایگاه متکبران «۲»؟

فرمود مراد کسی است که ادعا کند که امام است و امام نباشد عرض شد اگر چه علوی فاطمی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضا آن حضرت فرمود: نیست فرق ما بین شما و کسی که مخالف شما باشد مگر امری مضمر و پنهان! عرض شد که مضمر چه چیز است

(۱) وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (تا آخر آیه سوره هود آیه ۴۶)

(۲) سوره زمر آیه ۶۰

إِعْتِقَادَاتُ الْإِمَامِيَّةِ (لِلصَّدُوقِ) / تَرْجُمَهُ حَسَنِي، مَتْنٌ، ص: ۱۴۱

فرمود آن چیزی که آن را براءت میگویند یعنی بیزاری پس هر کس خلاف شما نمود و تجاوز از این مضمر نمود از او بیزار باشید و اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضا آن حضرت

در باره عبد الله پسر خود فرمود: نیست بر هیچ چیز از این مذهبی که شما بر آنید و بدرستی که من بیزارم از او خدای عز و جل از او بیزار باد.

باب (چهل و دوم) اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب حدیث مفسر آن است که آن حاکمست بر مجمل چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده.

باب (چهل و سوم) اعتقاد در حضر و اباحه «۱»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب این است که همه چیزها حلال و موضع رخصت است تا در چیزی از آنها نهی وارد شود.

(۱) شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمای عکبری بغدادی علیه الرحمه فرموده که:

اشیاء (کلیه) در احکام عقول بر دو قسمند (یعنی آنچه را که عقول بشری بر آن حکم میکنند از دو قسم بیرون نیست).

یکی از آن دو قسم چیزی است که ممنوع بودنش در نزد عقل معلوم باشد و آن عبارت است از چیزی که عقل آن را قبیح بداند و زشت شمارد و صاحبش را از ارتکاب آن بازدارد. و انسان را از آن عمل زشت دور نماید چون ظلم و سفه و عبث.

و قسم دیگر اشیائی است که عقل در حکم آنها متوقف است نه بر حظر و منع دلالت میکند و نه بر اباحه، مگر از راه سمع و شنیدن از انبیاء و اهل عصمت علیهم السلام و آن چیزی است که جائز است زمانی در فعلش برای مردم مفسده باشد و گاهی دیگر در فعل آن شیء مصلحتی باشد، و این قسم مختص است بعادات از شرایع آنچنانی که نسخ و تبدیل در آنها راه مییابد و اما بعد از استقرار شرایع پس حکم چنین است که هر چیزی که نص و تعیین در حظر و منعش نشده آن مطلق است یعنی جایز است عمل کردن بر آن تا وقتی که حظر و مصلحت پیدا شود

زیرا شرایع حدود را ثبت فرموده و آنچه را از اشیاء که ممنوع بود ارتکاب و فعل آن تمیز داده، و پس واجب شد که ما عدای محظور و ممنوع از اشیاء بر خلاف حکم محظور باشد یعنی محرّمات را وقتی صاحب شریعت برای ما تعیین کرد و تمیز داد باید بقیه غیر محرم و حلال باشد ترجمه این قسمت از حاشیه مفید بقلم مصحح است

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۲

باب (چهل و چهارم) اعتقاد در احادیث وارده در طب «۱»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب احادیثی که در طب وارد شده اینست که آنها بر چند وجهست.

بعضی است که بنا بر هواء مکه و مدینه وارد شده پس جائز نیست استعمالش در غیر آن هواء.

(۱) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که طب صحیح است و علم بآن ثابت است و طریق آن وحی است و جز این نیست که اخذ نموده اند آن را عالمان بآن از انبیاء علیهم السّلام و این بجهت آنست که نیست طریقی بسوی علم بحقیقت درد مگر بسمع و نیست راهی بسوی شناختن دواء مگر بتوقیف، پس ثابت شد که طریق آن شنیدن است از عالم بخفیات تعالی و اخباری که وارد شده است از صادقین علیهم السّلام تفسیرش قول حضرت امیر المؤمنین است که: معده خانه دردها است و پرهیز سر دوائی است و عادت ده هر بدنی آنچه را که معتاد است یعنی آنهم سر دواء است و گاه نفع می بخشید در بعضی شهرها دوائی از مرضی که عارض میگردد ایشان را آنچه سبب هلاکت میگردد اگر استعمال کند آن را در غیر اهل آن شهر (یعنی گاهی دوائی)

برای یکنوع مرض در یکی از شهرها خوب است ولی همان دوا در شهر دیگری برای آن مرض مفید نمیباشد از جهت اختلاف آب و هوا- مصحح) و گاه پسند مییاشد از برای قومی که صاحبان عاداتی مییاشند آنچه پسند نمییاشد از برای کسانی که مخالف ایشان باشند در عادت، و بوده اند حضرات ائمه صادقین علیهم السّلام که امر میفرموده اند پاره صاحبان امراض را به استعمال نمودن چیزی که ضرر میرساند بکسی که بوده باشد در او آن مرض؛ پس ضرر نمیرساند او را استعمال آن و این بجهت علم ایشان بود بمنقطع شدن سبب مرض پس وقتی که استعمال مینموده است آن را، انسان استعمال نموده بوده است آن را با صحت بدون شعور بآن، و بوده است علم ایشان به آن از جانب خداوند بر طریقه معجزه ایشان و اینکه آن برهانی بوده باشد از برای اختصاص دادن ایشان بآن و جاری گشته است عادت بآن، پس گمان نموده اند گروهی که آن استعمال هر گاه حاصل شود باماره مرض نفع بخشد، پس غفلت نموده اند در آن و متضرر گشته اند در آن. و این قسمی است که ایراد ننموده است آن را شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی و آن معتمد است در این باب، و جوهی را که ذکر نموده است از احادیث محتمل مییاشد از برای آنچه که وصف نموده است آن را بحسب آنچه ذکر نمودیم ما آن را مفید.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۳

و قسمی هست که امام علیه السّلام آن را فرمود بنا بر آنچه شناخته از طبیعت شخص معین و مکان آن شخص را اعتبار

نفرموده (و تجاوز از موضعهای معین آن علاج نبایست نمود خ ل) چون آن شخص را بهتر از خودش میشناخته.

و نوعی هست که مخالفان در کتابها غلطانداز کرده اند که صورت مذهب حق را زشت نمایند در نظرها، و بعضی سهو راوی شده و پاره آن است که راوی ناتمام بخاطرش مانده و ناقص نقل نموده:

و آنکه بخصوص غسل وارد شده که شفاء هر دردی است، صحیح است و معنیش آن است که شفا هر دردی است که از برودت باشد. و

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۴

آنکه برای بواسیر استنجا با آب سرد وارد شده در صورتیست که از حرارت باشد. و آنکه در باب بادنجان وارد شده که شفا است مخصوص فصل رطب است برای کسی که خرما میخورند نه سائر اوقات.

و اما آنچه صحیح میباشد از ائمه علیهم السّلام از دواهای مرضها آیات قرآنی و سوره های قرآنی است و دعاها بآن نوعهائی که وارد شده بسندهای قوی و طریقه های صحیح و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که در ایام سلف طیب را معالج می گفتند، موسی علیه السّلام عرض نمود:

پروردگارا درد از کیست: حق تعالی فرمود از من، عرض نمود دوا از کیست: فرمود از من: عرض نمود: پس مردم معالج را چه میکنند فرمود دلشان بآن خوش می شود

(یطیب بذلک انفسهم)

پس از این جهت نام طیب طیب شد، و اصل معنی طب مداوا کردن است.

و حضرت داود چنان بود که هر روز در محرابش گیاهی می روئید و آن گیاه بدادود میگفت مرا بگیر که برای چنان دردی خوبم تا آنکه در آخر عمرش دید که در محراب گیاهی روئید، داود علیه السّلام نام گیاه

از آن پرسید، آن گیاه گفت من خرنوبه ام داود علیه السّلام گفت خراب شد محراب، و دیگر آنجا گیاهی نروئید.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که او را حمد شفا ندهد خدا او را شفا ندهد:

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۵

باب (چهل و پنجم) اعتقاد در اختلاف حدیثین «۱»

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در احادیث صحیحیه که از ائمه علیهم السّلام وارد گردیده اینست که آنها موافق کتاب خدا است و متفق در معنا است و مختلف نیست زیرا که جملگی بوحی از حق تعالی اخذ شده و اگر از غیر خداوند میبود اختلاف داشت. و اختلاف ظاهری احادیث نمیباشد مگر بعلمهای مختلف مثل آنکه در باب کفاره ظهار وارد شده که آزاد کردن بنده است، و در حدیث دیگر دو ماه پی در پی روزه است، و در حدیث دیگر شصت مسکین طعام دادن است، و همه صحیح

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی ایضاح ننموده است طریقی را که برساند بدانستن آنچه واجب میباشد عمل بآن و جدا کند آن را از آنچه که واجب نمیباشد عمل بآن بلکه مجمل واگذارده است سخن را در این باب اجمال واگذارنی، بار است بودن احتیاج بتفصیل و فرق گذاردن میانه آنچه لازم میباشد یعنی عمل بآن و آنچه لازم نمیباشد بچیزی که جدا شود هر یک از آن دو و شناخته شود بآن حق حدیث از باطلش، و آنچه را که ثبت نموده است آن را ابو جعفر رحمه الله تعالی از قول مجمل در آن، نمیخشد نفعی را که تکلم نموده ایم

ما بر سر اختلاف احادیث و بیان نموده ایم فرق بین صحیح و سقیم آنها و حق و باطل آنها و آنچه را که بر آن است عمل از آنها، و آنچه را که عمل نیست بر آن و آنچه را که متفق می باشد معانی آنها با اختلاف الفاظش و آنچه را که صادر گردیده است از روی تقیه در فتوی و آنچه را که ظاهر آن مثل باطن است همه آنها را در موضعی چند از کتابهای ما و حواشی ما و بیان نموده ایم آنها را بیانی که رفع کند اشکال را در آن از برای کسی که تامل نماید آن را و منت از برای خداوند تعالی است پس کسی که اراده دارد شناسائی و معرفت این باب را پس باید که رجوع شود (کند) بسوی کتاب ما که معروف است بتمهید و بسوی کتاب مصابیح النور و جوابهای سؤالهای اصحاب ما از اطراف هر کس که رجوع نماید بآنها میباید آن را بنحوی که ذکر نمودیم آن را، و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که مجمل و خلاصه امر آن است که نیست هر حدیثی که نسبت داده شده بسوی ائمه صادقین علیهم السّلام حق، و حال آنکه نسبت داده شده است بسوی ایشان آنچه حق نمیباشد از جانب ایشان پس مشتبه میگردد کسی که معرفتی از برای او نیست و فرق نمیکند (نمیدهد) میانه حق و باطل و بتحقیق که آمده است از ایشان لفظهای مختلف در معانی مخصوص، پس بعضی از آنها چیز است که مناسب می باشد معانی آن و اگر چه مختلف باشد الفاظش بجهت داخل بودن

خصوص در آن و عموم و ایجاب و ندب و بجهت بودن بعضی از آنها بر اسبابی چند که تعدی نمی نماید آنها را حکم، بسوی غیر آنها و تعریض و کنایه شده است در بعضی از آنها بکلام مجاز بجهت موضع تقیه و مدارائی کردن با دشمنان و همه اینها مقرون می باشد بدلیلی و خالی نمی باشد از برهانش و منت از برای خداوند است.

و تفصیل این جمله دوست و ظاهر می گردد نزد اثبات احادیث مختلفه و سخن بر آنها آن چیزی است که مقدم داشتیم آن را و حکم در مقاصد (معانی) آنها آن چیزی است که بیان نمودیم آن را که دروغ از آن احادیث منتشر نمی گردد بکثرت سند مثل انتشار صحیحی که دروغ نبسته باشند بر ائمه علیهم السّلام در آن و آنچه بیرون آمده است و صادر گردیده است بجهت تقیه بسیار نمی باشد روایتش از ایشان، چنان که بسیار می باشد روایتی که معمول به می باشد بلکه ناچار است از رجحان داشتن در یکطرف بر دیگر از جهت راویان بحسب آنچه ذکر نمودیم آن را، و اجماع ننموده اند گروه امامیه بر چیزی که بوده است حکم در آن از روی تقیه، یا حدیثی که وضع شده است و دروغ نسبت داده شده است بسوی ایشان بجهت تحریص نمودن دشمنان بر ایشان، پس هر گاه یافتیم یکی از دو حدیث را که اتفاق می باشد بر عمل «کردن» در آن بخلاف آن دیگر، بدانیم «میدانیم» که اینکه اتفاق شده است بر عمل بآن آن حق است ظاهرش و باطنش و آنکه آن دیگر که عمل نشده است بآن، یا گفتار بآن بوجه تقیه است یا

دروغی در آن می باشد و هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت میکنند آن را ده نفر از اصحاب ائمه علیهم السّلام که مخالف می باشد آن را حدیثی دیگر در لفظ و معنای آن، و صحیح نمی باشد جمع میانه آن دو بهیچ حال که روایت نموده باشند آن حدیث دیگر را دو نفر یا سه نفر، حکم نمائیم بآنچه روایت نموده است آن را ده نفر، و ترجیح دهیم آن را بر حدیثی که روایت نموده است آن را دو نفر یا سه نفر، و حمل نمائیم آنچه را که کم روایت نموده اند آن را بر وجه تقیه یا توهّم و اشتباه نقل کننده آن و هر گاه بیابیم حدیثی را که مکرر شده است عمل بآن از خواص اصحاب ائمه علیهم السّلام در زمانی بعد زمانی و عصر امامی (بعد امامی) حکم نمائیم بآن و ترجیح دهیم آن را بر آنچه روایت نموده است آن را غیر ایشان که خلاف آن می باشد از آنچه مکرر نشده است روایت آن و عمل بمقتضای آن بحسب آنچه ذکر نمودیم آن را، پس هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت نموده اند آن را شیوخ گروه امامیه، و روایت نموده اند خود ایشان خلاف آن را بدانیم که آن ثابت می باشد و اینکه آنچه روایت نموده است آن را غیر ایشان که باین عدد و باین اختصاص بائمه علیهم السّلام مثل ایشان نمی باشند باطل است، زیرا که آن علامت حقیقت است در آن و فرق میانه حق و باطل در معنی آن آنست که جایز نمی باشد که فتوی بدهد امام علیه السّلام بر وجه تقیه در حادثه، پس بشنوند آن

را مختصین بعلم دین از اصحاب ایشان و ندانند سبب صدورش را که بر چه وجه بوده سخن در آن ... و اگر رفته باشد از یاد یکی از ایشان نرود از یاد همه جماعت خصوصا کسانی که معروف می باشند بفتوای حلال و حرام و نقل فرائض و سنن و احکام، و هر زمان که بیابیم حدیثی را که مخالف می باشد آن را کتاب که درست نباشد موافقتش مر آن را بهیچ حال، طرح نمائیم آن را بجهت حکم کتاب بآن و اجماع امت بر آن و هم چنین هر گاه بیابیم حدیثی را که مخالف احکام عقول می باشد طرح نمائیم آن را بجهت حکم عقل بفسادش، پس حکم نمودن بعد از آن بر آنکه صحیح است و صدورش از جهت تقیه است، یا باطل است و نسبت داده شده است بسوی ایشان، این حکم موقوف می باشد بر لفظ حدیث و آنکه آن چیزی است که تجویز نمیکند شریعت در آن تقیه را یا منع میکنند آن را و حکم میکنند عادات بآن، یا انکار میکنند آن را پس این است جمله و خلاصه آن چیزی که منظوی می باشد بر آن از تفصیلی که دلالت میکند بر حق در اخبار مختلفه و تصریح در آنها تمام نمی گردد مگر بعد از ایراد احادیث و سخن گفتن در هر یک از آنها بنحوی که بیان نمودیم طریقه آن را، و اما آنچه چنگ زده است بآن شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی از حدیث سلیم آنچنانی که رجوع نموده است در آن بسوی کتابی که منسوب باو است بروایت و نقل ابان بن ابی عیاش، پس

آن معنی

آن صحیح است مگر آنکه آن کتاب اعتماد بآن نمی باشد و جائز نمیباشد عمل بر اکثر آن و بتحقیق که حاصل شده است در آن خلط و تدلیس، پس سزاوار است از برای شخص متدین که اجتناب نماید از عمل نمودن بهمه آنچه در آن کتاب میباشد و اعتماد ننماید بر تمامی آن، و بر تقلید روایت آن و محول نماید آن را بسوی علما در آنچه متضمن می باشد آن را از احادیث تا آنکه بفهمند آن را علما و تمیز دهند صحیحش را از فاسدش و خداوند توفیق دهنده ثواب است و بسوی او است رجوع و بازگشت و ستایش مختص خداوند است بر نعمایش و رحمت و درود بر پیغمبر ما است محمد و آتش صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین. تمام شد ترجمه کلام شیخ جلیل القدر شیخ مفید علیه الرحمه و الرضوان فی عصر یوم الاربعاء عاشر شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۲ علی ید العبد الاثیم ابی القاسم حشره الله مع موالیه بمنه وجوده این نسخه بتصحیح این احقر سید محمود بن سید جعفر الموسوی الزرنندی بچاپ رسیده و با نسخه چاپی عربی مقابله شده امیدوارم که مقبول خواص افتد.

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۶

است و روزه برای کسی است که قادر بر بنده آزاد کردن نیست، و طعام دادن برای کسی است که قادر بر روزه مذکور نیست و مرویست که تصدیق نماید بهمان چه از او برآید و این برای کسی است که قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد.

و بعضی از احادیث هست که حکم آنها بدل اختیاری یک دیگر است مثل

آنکه در باب کفاره قسم در قرآن وارد شده: طعام دادن ده مسکین از وسط آنچه طعام می‌دهید اهل و عیال خود را، یا جامه دادن ده مسکین یا آزاد نمودن بنده ای، پس هر گاه در کفاره قسم سه حدیث وارد گردد یکی بطعام دادن و دویم بجامه دادن و سیم ببنده آزاد کردن در نظر جهال مختلف مینماید و حال اینکه مختلف نیست بلکه هر یک از این کفاره ها

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۷

بدل یک دیگرند. و در احادیث بعضی امور جهت تقیه وارد شده و از سلیم بن قیس هلالی (عامری کوفی) مرویست که گفت خدمت جناب امیر علیه السلام عرض نمودم که من شنیده ام از سلمان و مقداد و ابو ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند از جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم غیر آنچه در دست مردم است، و شنیده ام از جناب شما تصدیق همان ها را که شنیده بودم از ایشان و دیده ام در دست مردم بسیار چیزها از تفسیر قرآن و از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که شما در باب آنها خلاف مردم میفرمائید و چنان میدانید که آنها هم باطل است آیا شما چنان می بینید که مردم دروغ میگویند عمدا برسول خدا و تفسیر مینمایند قرآن را برأی خود؟!!!

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۸

آن جناب جواب فرمود که سؤال نمودی حال پس جواب را بفهم بدرستی که در دست مردم حقی است و باطلی، و راستی و دروغی، و ناسخی و منسوخی، و عامی و خاصی، و محکمی و متشابهی. و حفظی و

سهوی و بتحقیق که دروغ بسته شد بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات آن جناب تا آنکه ایستاد بخطبه و فرمود: ایها الناس بتحقیق که بسیار شده اند دروغ گویندگان بر من پس هر که عمدا دروغ گوید بر من باید منزل کند نشیمنگاه خود را از آتش جهنم و باز دروغ گفته شد بر آن جناب بعد از رحلتش، و این است و غیر از این نیست که احادیث بشما رسید از چهار

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۴۹

صنف که پنجمین ندارند.

مرد منافقی که اظهار ایمان میکند، و ساختگی باسلام مینماید، احتراز از گناه نمیکند و مضایقه نمی دارد از اینکه عمدا دروغ بر رسول خدا گوید و اگر مردم بدانند که منافق و کذاب است از او قبول نمیکنند و تصدیقش نمی نمایند. لیکن می گفتند که این مرد بصحبت پیغمبر مشرف شده و آن جناب را دیده و از آن جناب شنیده پس از او اخذ نمودند در حالی که حالش را نمی شناختند.

و بتحقیق که خبر داده حقتعالی از منافقان آنچه خبر داده و وصف نموده آنها را بآنچه وصف نموده و فرموده: چون بینی منافقان را بعجب

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۰

می آوردت جسمهای آنها، و اگر سخن گویند میشنوی مر سخنانشان را گویا آنها چوبهائی هستند وانهاده بر دیوار تا آخر آیه «۱» و بعد از رحلت آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم مردم متفرق شدند و تقرب جستند بسوی امامان گمراهی و دعوت کنندگان خلق بسوی آتش بواسطه تزویر و دروغ و بهتان پس آنها را منصب های عملها دادند و خوردند بواسطه

ایشان دنیا را و مسلط نمودند ایشان را بر گردن های مردمان و غیر از این نیست که مردمان با ملوک و دنیائند مگر کسی که خدا حفظش نموده باشد، و این مردی که مذکور شد یک صنف از آن چهار صنف است.

و مردی دیگر است که از پیغمبر چیزی شنیده و درست بخاطرش نمانده و در آن سهو نموده و عمدا دروغ نگفته و آن در دست او است بآن اعتقاد میکند و بآن عمل می کند و آن را روایت می نماید و میگوید خودم شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اگر مسلمانان دانسته بودند که این سهو است از او قبول نمی نمودند و اگر خودش هم دانسته بود هر آینه آن را بدور انداخته بود.

و سیم مردی است که شنیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را که امر بآن فرموده و من بعد نهی از آن کرده و این مرد مطلع نشده یا آنکه شنیده که آن جناب نهی از چیزی نموده لکن بعد امر فرموده و او مطلع نیست پس حفظ نموده منسوخش را و ندانسته ناسخ را و اگر مسلمانان دانسته بودند که آن منسوخ است هر آینه بدورش انداخته بودند و اگر خودش دانسته بود که منسوخ است هر آینه طرحش نموده بود.

و چهارم مردی است که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نگفته و دروغ

(۱) وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ تَا آخِر (سوره منافقون آیه ۴)

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۱

دشمن دارد از ترس خدا و بسبب تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سهو ننموده و درست شنیده و همان نحو که شنیده روایت نموده بدون زیاد و کم و دانسته ناسخ و منسوخ را و عمل بناسخ نموده و منسوخ را طرح نموده و بدرستی که امرهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مثل قرآن ناسخی است و منسوخی و خاصی و عامی و محکمی و متشابهی، و اتفاق می افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی میفرمود و برای آن دو وجه میبود کلامی عام و کلامی خاص مثل قرآن، حق تعالی فرموده آنچه آورد شما را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اخذ نمائید و آنچه منعتهان فرمود از آن دست بدارید «۱» و در آن سخن مشتبه میشد بر کسی که معرفت نداشت که خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه معنی را از آن کلام قصد نموده اند و چنان نبود که همه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمایند و بعد از سؤال تفهیم جواب را از آن جناب طلب کنند، زیرا که در میان اصحاب بودند قومی که سؤال مینمودند از آن جناب و دیگر استدعای تفسیر جوابی را که شنیده بودند مینمودند جهت آنکه حقتعالی منعشان فرموده بود از سؤال آنجا که در قرآن میفرماید: ای مؤمنان سؤال مکنید از چیزهایی که اگر بیان شود برای شما بدحالتان میکند و اگر سؤال نمائید در آن وقتی که قرآن نازل کرده می شود بیان خواهد شد برای شما که خداوند

عفو از آن فرموده و خدا آمرزنده و بردبار است، بتحقیق که سؤال از آنها نمود قومی پیش از شما و بعد از جواب بآن کافر گردیدند «۲» و لهذا آن جماعت از اصحاب جناب رسالت مآب بازایستادند از سؤال حتی اینکه

(۱) ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا

(۲) یا ایّها الدّین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء إنّ تبدلکم تسؤکم تا آخر آیه

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۲

راغب بودند که اعرابی یا صحرائی بیاید و سؤال نماید و ایشان بشنوند امیر علیه السلام فرمود: اما من چنان بود که داخل میشدم بر آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم هر شب یک دفعه و خلوت با ایشان مینمودم هر روز یک بار و آنچه سؤال مینمودم جوابم میفرمود و با آن جناب میگردیدم هر کجا که میگردید از اقسام کلام، و همه اصحاب بتحقیق که دانسته اند که این کار را با احدی غیر من نمیکرد و بسا بود که این امر در منزل من میبود و چنان بود که چون من وارد بر آن جناب میگردیدم در بعضی از منزلهای آن جناب برای من خلوت میگردانید و زنانش را برمیخیزانید و نمیمانند سوای من و او، و چون آن جناب بخانه من برای خلوت تشریف میداد برمیخیزانید از ما فاطمه را و نه یکی از دو پسران مرا و چنان بود که چون سؤال مینمودم جوابم میفرمود و چون ساکت میشدم و سؤالهای من تمام میشد، خود سر سخن برمیداشت با من، پس نازل نشد هیچ آیه از قرآن و نه هیچ چیزی را که دانسته بود

آن جناب از حلال یا حرام یا امر یا نهی یا طاعت یا معصیت یا چیزی که میبوده مگر آنکه مرا تعلیم فرمود و مرا بخواندن آن داشت و بر من املاء فرمود و من نوشتم آن را بخط خود و خبر داد مرا بتأویل آن و ظاهر آن و باطن آن، پس من حفظش نمودم و دیگر فراموش نکردم هیچ حرفی از آنرو چنان بود که چون آن جناب خیر میداد مرا باین همه دست مبارکش را بر سینه ام مینهاد و میگفت خداوندا مملو کن دلش را از علم و فهم و نور و حکمت و ایمان و عالمش فرما و نادانش منما و بیادش بدار و مسازش فراموشکار پس روزی بخدمتش عرض نمودم یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد آیا در دل خوف فراموشی بر من داری؟ فرمود یا اخی ندارم بر تو تشویش فراموشی و نه نادانی و بتحقیق

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۳

که خداوند مرا خیر داده بآن که دعای مرا در حق تو مستجاب فرموده و در حق شریکان تو که بعد از تو میباشند.

عرض نمودم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شریکان من کیستند؟ فرمود آن کسانی که خداوند اطاعت ایشان را قرین طاعت من ساخته، عرض کردم کیستند ایشان؟

فرمود آنانند که حقتعالی فرموده: ای مؤمنان فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید رسول را و صاحب کاران از خودتان را «۱» (صاحب اختیاران خود را) عرض کردم یا نبی الله کیستند آنها؟ فرمود اوصیاء بعد از من که متفرق نمیشوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من هدایت کنندگان، هدایت شدگان، ضرر نمیرساندشان مگر

هر کس که مکر با ایشان میکند و نه بی مددی هر که بایشان بی مددی نماید، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان نه جدا از ایشان می شود و نه جدا از آن می شود: ببرکت ایشان امت من نصرت کرده میشوند و بطفیل ایشان باران باریده میشوند، و بواسطه ایشان دفع بلا می شود، و بوسیله ایشان دعای امت مستجاب میگردد، عرض نمودم یا رسول الله اسامی ایشان را بفرما. فرمود تو یا علی پس پسر من این، و دست مبارک بر سر امام حسن علیه السلام گذارد، و باز فرمود پس پسر من این، و دست شریف بر سر امام حسین علیه السلام نهاد و باز فرمود پس همنام تو ای برادر من او آقای عبادت کنندگان است، پس پسر او محمد باقر و خازن وحی الهی است و زود باشد که متولد شود در زمان تو پس سلام مرا باو برسان، و زود باشد که محمد متولد شود در حیات تو یا حسین پس از جانب من سلامش بگو، بعد از آن کامل میکند خداوند عدد دوازده امام را از اولاد تو تا مهدی، اسمش محمد است همان کسی که خداوند پر

(۱) أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۴

میکند ببرکت ظهور او زمین را از انصاف و عدل چنانچه مملو شده از جور و ظلم، بخدا قسم که من میشناسمش ای سلیم در آنجا که بیعت با او می شود میان رکن و مقام و میدانم نامهای یاوران او را و قبیله های هر یک را سلیم گوید: بعد از آن بخدمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در

مدینه رسیدم بعد از هلاک معاویه، و عرض نمودم همین حدیث را که از پدر بزرگوارشان داشتم، فرمودند راست گفتی امیر المؤمنین تو را خبر داد باین حدیث و ما نشسته در حضورش بودیم، و بتحقیق که حفظ نموده ایم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه امیر علیه السلام تو را خبر داده و نه حرفی در آن زیاد نموده و نه حرفی کم.

سلیم میگوید بعد از آن بخدمت علی بن الحسین علیه السلام رسیدم وقتی که پسرش امام محمد باقر علیه السلام در نزد پدر بزرگوارش بود و عرض نمودم آنچه را شنیده بودم از پدرش و آنچه را شنیده بودم از امیر المؤمنین علیه السلام پس حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود، بتحقیق که مرا بخواندن این حدیث داشت (بر من خواند این حدیث را- نسخه بدل) امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که امیر علیه السلام بیمار بود و من طفل بودم، بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مرا هم بخواندن این حدیث داشت (بر من هم خواند این حدیث را- نسخه بدل) جد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که من طفل بودم.

ابان بن ابی عیاش گوید: بعد از آن من تمام این حدیث را از سلیم بن قیس بخدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض نمودم آن حضرت فرمود: راست گفتی و فرمود: بتحقیق که جابر بن عبد الله انصاری آمد بنزد پسر من محمد در وقتی که بمکتب میرفت، پس او را بوسید و بر

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۵

از جانب رسول خدا سلام خواند.

ابان بن ابی عیاش گوید: باز بحج رفتم بعد از رحلت حضرت علی بن الحسین علیه السّلام پس بخدمت ابی جعفر محمّد بن علی بن الحسین علیه السّلام رسیدم و این حدیث را سراپا از سلیم نقل و عرض خدمتش نمودم، پس اشک در دو چشم مبارکش گشت و فرمود راست گفته سلیم رحمه الله تعالی فرمود که سلیم آمد بخدمت پدرم (ع) بعد از قتل جدم حسین علیه السّلام و من در خدمت پدرم بودم پس همین حدیث را بعینه حکایت نمود و پدرم باو فرمود راست گفتی ای سلیم بتحقیق که پدرم خبر داد مرا از امیر المؤمنین علیه السّلام بهمین حدیث.

و در کتاب خداوند عز و جل چیزی چند هست که جاهلان مختلف و متناقضش میپندارند و حال آنکه نه مختلف است و نه متناقض، مثل اینکه فرمود: پس امروز فراموش میکنیم کافران را چنانچه فراموش نمودند ملاقات روز خود را، یعنی امروز قیامت «۱» و فراموش کردند خدا را پس خداوند هم آنها را فراموش کرد «۲» و باز بعد از این میفرماید که: نبوده است پروردگارت فراموشکار «۳» و مثل اینکه فرموده: روزی که بیا میایستند روح و ملائکه صفی و اصلا سخن نمیگویند مگر کسی که اذنش دهد خداوند و سخن صواب گوید «۴» و مثل اینکه فرمود: روز قیامت بعضی کافر میشوند بعضی و لعن

(۱) فَالْيَوْمَ نُنَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ (سوره اعراف آیه ۴۹)

(۲) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (سوره مریم آیه ۶۵)

(۳) نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ (سوره توبه آیه ۶۸)

(۴) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۶

میکنند بعضی از آنها بعضی را «۱» و فرموده: بدرستی که این هر آینه حقست خصمی نمودن اهل آتش با هم «۲» و باز میفرماید: نزاع مکنید با هم نزد من ای اهل جهنم و حال آنکه پیش آمدم (آوردم) بسوی شما وعید و تهدید را (بوعید و تهدید) «۳» و میفرماید: امروز مهر میگذاریم بر دهنهای آنها و با ما سخن میگوید دستهایشان و شهادت میدهد پاهایشان بآنچه بوده اند که آن را کسب مینموده اند «۴» و مثل اینکه فرموده: رویهائی چند در روز قیامت درخشنده اند:

بسوی پروردگارشان نظرکننده اند «۵» و باز میفرماید: ادراک نمیکند خداوند را چشمها و او چشمها را ادراک میکند و او است صاحب لطافت (لطف خ ل) و آگاهی «۶» و مثل اینکه فرموده: نبوده برای هیچ بشری اینکه سخن گوید با او خداوند مگر بطریق وحی یا از پس پرده یا آن که بفرستد فرستاده ای را «۷»

(۱) یَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ الْخ (سوره عنكبوت آیه ۲۴)

(۲) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ سوره صاد آیه ۶۴

(۳) لَا تَخْتَصِمُوا لَدُنِّيْ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ سوره ق آیه ۲۷

(۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ سوره یس آیه ۶۵

(۵) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ سوره القیامه آیه ۲۲ و ۲۳

(۶) لَا تَذَرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ سوره انعام آیه ۱۰۳

(۷) مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ سوره شوری آیه ۵۰ و ۵۱

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۷

و باز میفرماید: سخن

گفت خداوند با موسی سخن گفت «۱» و میفرماید: ندا فرمود آدم و حوا را پروردگارشان «۲» و میفرماید: ای پیغمبر و مثل اینکه فرموده:

دانای غیب است مخفی نمیشود از او مثقال ذره ای بسنگینی مورچه در آسمانها و نه در زمین «۳» و باز میفرماید: نگاه نمیکند خداوند بسوی آن جماعت در روز قیامت و تزکیه نمیکند ایشان را «۴» و میفرماید: بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان در روز قیامت محبوب و مستورند «۵» و مثل اینکه فرموده: آیا ایمن هستید کسی را که در آسمان است که فرو برد بشما زمین را «۶» و فرمود: خداوند رحمان بر عرش قرار گرفته است «۷» و فرمود: او است خداوند در آسمانها و در زمین میدانند نهان شما و آشکار شما را «۸» و باز میفرماید: نمیباشد هیچ راز خلوت هیچ سه نفری مگر آنکه خداوند چهارم ایشان است و نه هیچ پنج نفری مگر آنکه او ششم ایشان

(۱) وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (سوره نساء آیه ۱۶۲)

(۲) وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ (سوره اعراف آیه ۲۱)

(۳) عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ (سوره سبأ آیه ۳)

(۴) وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ (سوره آل عمران آیه ۷۱)

(۵) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (سوره مطففین آیه ۱۵)

(۶) أَمْ مِتُّمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ (سوره ملک آیه ۵۱)

(۷) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (سوره طه آیه ۴)

(۸) وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ (سوره انعام آیه ۳).

إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۸

است و نه کمتر از

این و نه اکثر از این مگر آنکه او بایشان است هر کجا باشند «۱» و میفرماید: او با شماست هر کجا هستید «۲» و میفرماید: ما نزدیکتریم بشما از رگ گردن «۳» و مثل اینکه فرموده: آیا انتظار میبرند بجز آن را که بیایند ایشان را ملکها یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی نشانهای پروردگار تو «۴» و باز فرموده: آمد پروردگار تو یا محمد و ملائکه صف صف «۵» و باز فرموده: نیست مانند او چیزی «۶» و مثل اینکه فرموده: بگو یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که باز یافت مینماید شما را ملک موتی که موکل بشما گردیده «۷» و باز میفرماید: باز یافت مینمایند آن میت را فرستادگان ما «۸» و میفرماید: آن کسانی که باز یافت میکنند ایشان را فرشتگان «۹» باز هم میفرماید: خداوند میگیرد جانها را در وقت مردنشان «۱۰» و نظیر اینها در قرآن بسیار است و سؤال نمود از آنها مردی از طایفه زندیقان جناب امیر المؤمنین علیه السلام را و آن جناب خبر داده اندش

(۱) مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ

(۲) هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا (سوره مجادله آیه ۸)

(۳) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (سوره ق آیه ۱۵)

(۴) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ (سوره انعام آیه ۱۵۹)

(۵) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (سوره فجر آیه ۲۳)

(۶) لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (در همه قرآن بحد و فور یافت می شود)

(۷) قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (سوره سجده آیه ۱۱)

(۸) تَوَفَّاهُ رُسُلْنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (سوره انعام آیه)

(۹) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ (سوره نحل آیه ۳۰ و ۳۴)

(۱۰) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (سوره زمر آیه ۴۳)

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۵۹

براههای متفق بودن معنی های این آیتها و بیان فرموده اند برای او تأویل آنها را؛ و من ذکر نموده ام حدیثی را که در این باب است بر سبیل استقصاء با شرح آن در کتاب توحید و عما قریب کتابی مختص همین باب بمشیت الهی و یاری او خواهم ساخت ان شاء الله تعالی و الحمد لله رب العالمین

تمت بعون الله تلك الترجمة على يد خاطئه مجترمه

و انه ولي حسن الخاتمه

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۶۱

فهرست اعتقادات ابن بابویه

باب اول در بیان اعتقاد امامیه در توحید، و معرفت رب مجید. ۷

باب دوم در صفات ذات و صفات افعال ۱۵

باب (سوم) اعتقاد در تکلیف ۱۷

باب (چهارم) اعتقاد در افعال بندگان ۱۷

باب (پنجم) اعتقاد در نفی جبر و تفویض ۱۸

باب (ششم) اعتقاد در اراده و مشیت ۲۱

باب (هفتم) اعتقاد در قضاء و قدر ۲۵

باب (هشتم) اعتقاد در فطرت و هدایت ۲۹

باب (نهم) اعتقاد در استطاعت ۳۵

باب (دهم) اعتقاد در بدا ۳۷

باب (یازدهم) اعتقاد در احتراز از جدل ۴۱

باب (دوازدهم) اعتقاد در لوح و قلم ۴۶

باب (سیزدهم) اعتقاد در کرسی ۴۷

باب (چهاردهم) اعتقاد در عرش ۴۷

باب (پانزدهم) اعتقاد در نفوس و ارواح ۵۰

باب (شانزدهم) اعتقاد در موت ۶۰

باب (هفدهم) اعتقاد در سؤال قبرها ۶۸

باب (هیجدهم) اعتقاد در رجعت ۷۳

باب (نوزدهم) اعتقاد در بعث بعد از موت ۷۷

باب (بیستم) اعتقاد در حوض کوثر ۷۸

باب (بیست و یکم) اعتقاد در شفاعت ۷۸

باب (بیست و دوم) اعتقاد در وعده و وعید الهی ۷۹

باب (بیست و سوم) اعتقاد

در آنچه بر بنده نوشته می شود ۸۰

باب (بیست و چهارم) اعتقاد در عدل الهی ۸۱

باب (بیست و پنجم) اعتقاد در اعراف ۸۴

باب (بیست و ششم) اعتقاد در صراط ۸۶

اعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، متن، ص: ۱۶۲

باب (بیست و هفتم) اعتقاد در عقبات ۸۷

باب (بیست و هشتم) اعتقاد در حساب و میزان ۸۹

باب (بیست و نهم) اعتقاد در بهشت و دوزخ ۹۳

باب (سی ام) اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر و نهی ۱۰۱

باب (سی و یکم) اعتقاد در قرآن ۱۰۵

باب (سی و دوم) اعتقاد در قرآن ۱۰۶

باب (سی و سوم) اعتقاد در کمیت قرآن ۱۰۶

باب (سی و چهارم) اعتقاد در شأن انبیاء و رسل و حجج و ملائکه ۱۱۰

باب (سی و پنجم) اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان ۱۱۳

باب «سی و ششم» اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه ۱۱۷

باب (سی و هفتم) اعتقاد در نفی غلو و تفویض ۱۱۹

باب (سی و هشتم) اعتقاد در ظالمان ۱۲۶

باب (سی و نهم) اعتقاد در تقیه ۱۳۱

باب (چهلیم) اعتقاد در شان آباء جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۵

باب (چهل و یکم) اعتقاد در شان علویان ۱۳۶

باب (چهل و دوم) اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره ۱۴۱

باب (چهل و سوم) اعتقاد در حضر و اباحه ۱۴۱

باب (چهل و چهارم) اعتقاد در احادیث وارده در طب ۱۴۲

باب (چهل و پنجم) اعتقاد در اختلاف حدیثین ۱۴۵

ابن بابویه، محمد بن علی - حسنی، محمدعلی بن سید محمد، إعتقادات الإمامیه (للصدوق) / ترجمه حسنی، ۱ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۱ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

